



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کتیبه‌ها

محرم

روضه‌ها و گریزهای عاشورایی

عباس حیدرزاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتیبه های محرم (روضه ها و گریزهای عاشورایی)

نویسنده:

عباس حیدرزاده

ناشر چاپی:

زائر- آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
کتیبه های محرم (روضه ها و گریزهای عاشورایی)	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
اشاره	۱۸
فهرست	۲۳
مقدمه آیت الله نظری منفرد	۳۹
سخن نخست	۴۳
کتیبه ۱: حضرت مسلم علیه السلام بن عقیل علیه السلام	۴۷
اشاره	۴۷
مرثیه ۱: بی وفائی مردم کوفه	۴۸
اشاره	۴۸
گریز	۵۲
مرثیه ۲: غربت حضرت مسلم علیه السلام بن عقیل علیه السلام	۵۳
اشاره	۵۳
گریز	۵۴
مرثیه ۳: تشنگی	۵۶
اشاره	۵۶
گریز	۵۷
مرثیه ۴: بدن «بی سر»	۵۹
اشاره	۵۹
گریز ۱	۶۰
گریز ۲	۶۱
کتیبه ۲: ورود کاروان به کربلا	۶۵
اشاره	۶۵

مرثیه ۱: همین جا، پیاده شوید	۶۶
اشاره	۶۶
گریز	۶۸
مرثیه ۲: اشک امام حسین علیه السلام جاری شد	۶۹
اشاره	۶۹
گریز	۷۱
مرثیه ۳: زن ها و بچه ها گریه کردند	۷۳
گریز	۷۵
مرثیه ۴: گریه حضرت زینب علیها السلام	۷۷
اشاره	۷۷
گریز	۸۰
کتیبه ۳: حبیب بن مظاهر اسدی	۸۳
اشاره	۸۳
مرثیه ۱: نامه ای به دوست	۸۴
اشاره	۸۴
گریز	۸۸
مرثیه ۲: سر حبیب، پسر حبید	۸۹
اشاره	۸۹
گریز ۱	۹۱
گریز ۲	۹۲
کتیبه ۴: وَهَب بن عبدالله کلیبی	۹۵
اشاره	۹۵
مرثیه: مادر، عشق، پسر	۹۶
اشاره	۹۶
گریز	۹۹
کتیبه ۵: زُهَیْر بن قَیْن بَجَلِی	۱۰۱

۱۰۱		اشاره
۱۰۲		مرثیه: زُهير، حسینی شد
۱۰۲		اشاره
۱۰۶		گریز
۱۰۷		کتیبه ۶: جُون، غلام ابوذَر
۱۰۷		اشاره
۱۰۸		مرثیه: خوشبوی حرم
۱۰۸		اشاره
۱۱۱		گریز
۱۱۳		کتیبه ۷: سعید بن عبدالله حنفی
۱۱۳		اشاره
۱۱۴		مرثیه: شهید نماز
۱۱۴		اشاره
۱۱۶		گریز
۱۱۹		کتیبه ۸: عابس بن أبی شبيب شاکری
۱۱۹		اشاره
۱۲۰		مرثیه: مجنون حسین علیه السلام
۱۲۰		اشاره
۱۲۲		گریز
۱۲۵		کتیبه ۹: حُر بن یزید ریاحی
۱۲۵		اشاره
۱۲۶		مرثیه: عذر گناه
۱۲۶		اشاره
۱۳۱		گریز ۱
۱۳۲		گریز ۲
۱۳۵		کتیبه ۱۰: اسلم، غلام ترک

۱۳۵		اشاره
۱۳۶		مرثیه: صورت به صورت غلام
۱۳۶		اشاره
۱۳۸		گریز
۱۴۱		کتیبه ۱۱: حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام
۱۴۱		اشاره
۱۴۲		مرثیه: روی سینه عمو
۱۴۲		اشاره
۱۴۵		گریز ۱
۱۴۶		گریز ۲
۱۴۷		گریز ۳
۱۴۸		گریز ۴
۱۴۹		گریز ۵
۱۵۱		کتیبه ۱۲: حضرت قاسم بن حسن علیه السلام
۱۵۱		اشاره
۱۵۲		مرثیه ۱: دست خط بابا
۱۵۲		اشاره
۱۵۶		گریز
۱۵۷		مرثیه ۲: تیرباران
۱۵۷		اشاره
۱۶۰		گریز ۱
۱۶۲		گریز ۲
۱۶۳		گریز ۳
۱۶۴		گریز ۴
۱۶۶		گریز ۵
۱۶۷		گریز ۶

گريز ۷ ----- ۱۶۸

گريز ۸ ----- ۱۷۰

کتيبه ۱۳: حضرت علي اصغر عليه السلام ----- ۱۷۳

اشاره ----- ۱۷۳

مرثيه ۱: يك جرعه آب ----- ۱۷۴

اشاره ----- ۱۷۴

گريز ----- ۱۷۶

مرثيه ۲: گلوی پاره ----- ۱۷۶

اشاره ----- ۱۷۶

گريز ----- ۱۷۸

مرثيه ۳: ريه رباب ----- ۱۷۹

اشاره ----- ۱۷۹

گريز ----- ۱۸۳

مرثيه ۴: مادر و تشنگی فرزند ----- ۱۸۴

اشاره ----- ۱۸۴

گريز ۱ ----- ۱۸۶

گريز ۲ ----- ۱۸۷

گريز ۳ ----- ۱۸۹

کتيبه ۱۴: حضرت علي اکبر عليه السلام ----- ۱۹۱

اشاره ----- ۱۹۱

مرثيه ۱: اذن ميدان ----- ۱۹۲

اشاره ----- ۱۹۲

گريز ----- ۱۹۶

مرثيه ۲: عطش ----- ۱۹۷

اشاره ----- ۱۹۷

گريز ----- ۱۹۹

مرثیه ۳: ارباً ارباً ----- ۲۰۱

اشاره ----- ۲۰۱

گریز ۱ ----- ۲۰۵

گریز ۲ ----- ۲۰۶

گریز ۳ ----- ۲۰۷

گریز ۴ ----- ۲۰۸

گریز ۵ ----- ۲۱۰

کتیبه ۱۵: حضرت ابوالفضل علیه السلام ----- ۲۱۲

اشاره ----- ۲۱۲

مرثیه ۱: تیر به مشک آب ----- ۲۱۳

اشاره ----- ۲۱۳

گریز ----- ۲۱۶

مرثیه ۲: تیر در چشم ----- ۲۱۷

اشاره ----- ۲۱۷

گریز ----- ۲۱۹

مرثیه ۳: عمود آهن ----- ۲۲۱

اشاره ----- ۲۲۱

گریز ۱ ----- ۲۲۲

گریز ۲ ----- ۲۲۴

گریز ۳ ----- ۲۲۶

گریز ۴ ----- ۲۲۷

گریز ۵ ----- ۲۲۸

گریز ۶ ----- ۲۲۹

کتیبه ۱۶: حضرت امام حسین علیه السلام ----- ۲۳۲

اشاره ----- ۲۳۲

مرثیه ۱: زینبم صبور باش! ----- ۲۳۳

۲۳۳ اشاره

۲۳۵ گریز

۲۳۷ مرثیه ۲: یاران باوفا

۲۳۷ اشاره

۲۳۹ گریز

۲۴۰ مرثیه ۳: وداع با حضرت سکینه علیها السلام

۲۴۰ اشاره

۲۴۳ گریز

۲۴۴ مرثیه ۴: وداع خواهرانه

۲۴۴ اشاره

۲۴۷ گریز

۲۴۸ مرثیه ۵: وداع با امام سجاد علیه السلام

۲۴۸ اشاره

۲۵۱ گریز

۲۵۲ مرثیه ۶: به طرف راست صورت، زمین خورد

۲۵۲ اشاره

۲۵۷ گریز

۲۵۷ مرثیه ۷: کسی هست حسین علیه السلام را یاری کند؟

۲۵۷ اشاره

۲۶۲ گریز

۲۶۲ مرثیه ۸: زیر سُم اسبان

۲۶۲ اشاره

۲۶۶ گریز

۲۶۷ مرثیه ۹: ذوالجناح بی صاحب

۲۶۷ اشاره

۲۷۱ گریز

کتابه ۱۷: شام غریبان ۲۷۴

اشاره ۲۷۴

مرثیه ۱: غارت خیمه ها ۲۷۵

اشاره ۲۷۵

گریز ۲۷۸

مرثیه ۲: آتش زدن خیمه ها ۲۷۹

اشاره ۲۷۹

گریز ۲۸۱

مرثیه ۳: تنور خولی ۲۸۲

اشاره ۲۸۲

گریز ۲۸۴

کتابه ۱۸: اسارت اهل بیت علیهم السلام ۲۸۶

اشاره ۲۸۶

مرثیه ۱: خروج کاروان از کربلا ۲۸۷

اشاره ۲۸۷

گریز ۲۹۲

مرثیه ۲: عبور از کنار قتلگاه ۲۹۲

اشاره ۲۹۲

گریز ۱ ۲۹۵

گریز ۲ ۲۹۶

کتابه ۱۹: دفن شهدا ۲۹۸

اشاره ۲۹۸

مرثیه ۱: پیکرهای پاره پاره ۲۹۹

اشاره ۲۹۹

گریز ۳۰۱

مرثیه ۲: آفتاب سوزان ۳۰۲

۳۰۲		اشاره
۳۰۴		گریز
۳۰۶		کتیبه ۲۰: دروازه کوفه
۳۰۶		اشاره
۳۰۷		مرثیه: غل و زنجیر
۳۰۷		اشاره
۳۱۱		گریز
۳۱۴		کتیبه ۲۱: مجلس عبیدالله بن زیاد (لعنة الله عليه)
۳۱۴		اشاره
۳۱۵		مرثیه ۱: چیزی جز زیبایی ندیدم
۳۱۵		اشاره
۳۱۸		گریز
۳۱۹		مرثیه ۲: فدائی ولایت
۳۱۹		اشاره
۳۲۲		گریز
۳۲۴		کتیبه ۲۲: طفلان حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام
۳۲۴		اشاره
۳۲۵		مرثیه: شهادت در کنار فرات
۳۲۵		اشاره
۳۳۰		گریز
۳۳۲		کتیبه ۲۳: دیر راهب
۳۳۲		اشاره
۳۳۳		مرثیه: شفاعت در قیامت
۳۳۳		اشاره
۳۳۷		گریز
۳۳۹		کتیبه ۲۴: ورود اهل بیت علیهم السلام به شام

۳۳۹		اشاره
۳۴۰		مرثیه: باران سنگ
۳۴۰		اشاره
۳۴۲		گریز
۳۴۵		کتیبه ۲۵: مجلس یزید (لعنة الله عليه)
۳۴۵		اشاره
۳۴۶		مرثیه: بزم شراب
۳۴۶		اشاره
۳۵۰		گریز
۳۵۳		کتیبه ۲۶: حضرت رقیه علیها السلام
۳۵۳		اشاره
۳۵۴		مرثیه ۱: بهانه بابا
۳۵۴		اشاره
۳۵۶		گریز
۳۵۸		مرثیه ۲: سر بریده در آغوش دختر
۳۵۸		اشاره
۳۶۱		گریز
۳۶۲		مرثیه ۳: لب هایش را به لب های پدر گذاشت
۳۶۲		اشاره
۳۶۴		گریز ۱
۳۶۵		گریز ۲
۳۶۵		گریز ۳
۳۷۰		کتیبه ۲۷: حضرت زینب کبری علیها السلام
۳۷۰		اشاره
۳۷۱		مرثیه: عالمه غیر معلّمه
۳۷۱		اشاره

گريز - - - - - ۳۷۵

کتيبه ۲۸: امام سجاد عليه السلام - - - - - ۳۷۷

اشاره - - - - - ۳۷۷

مرثيه ۱: گريه طولاني - - - - - ۳۷۸

اشاره - - - - - ۳۷۸

گريز - - - - - ۳۸۰

مرثيه ۲: خون و ساق يا - - - - - ۳۸۲

اشاره - - - - - ۳۸۲

گريز - - - - - ۳۸۵

مرثيه ۳: چشمه سار اشک - - - - - ۳۸۷

اشاره - - - - - ۳۸۷

گريز - - - - - ۳۸۸

کتيبه ۲۹: اربعين - - - - - ۳۹۲

اشاره - - - - - ۳۹۲

مرثيه ۱: اولين زائر اربعين - - - - - ۳۹۳

اشاره - - - - - ۳۹۳

گريز - - - - - ۳۹۵

مرثيه ۲: لحظه وصال - - - - - ۳۹۶

اشاره - - - - - ۳۹۶

گريز - - - - - ۴۰۰

مرثيه ۳: وداع با قبور شهدا - - - - - ۴۰۰

اشاره - - - - - ۴۰۰

گريز - - - - - ۴۰۴

کتيبه ۳۰: بازگشت اهل بيت عليهم السلام به مدينه - - - - - ۴۰۶

اشاره - - - - - ۴۰۶

مرثيه ۱: خبر شهادت امام حسين عليه السلام - - - - - ۴۰۷

۴۰۷ اشاره

۴۱۱ گریز

۴۱۲ مرثیه ۲: روضه خوان کربلا

۴۱۲ اشاره

۴۱۵ گریز

۴۱۸ کتابنامه

۴۲۶ درباره مرکز

کتیبه های محرم (روضه ها و گریزهای عاشورایی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : حیدرزاده ، عباس ، 1361 -

عنوان و نام پدیدآور : کتیبه های محرم: روضه ها و گریزهای عاشورایی/ عباس حیدرزاده؛ ویراستار علمی و ادبی سیدعباس حسینی باقرآبادی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1401.

مشخصات ظاهری : 390 ص.

شابک : 1500000 : 6-581-180-964-978 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [383] - 390؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر : روضه ها و گریزهای عاشورایی.

موضوع : روضه خوانی * (Rowdah-Khani (Commemoration of the martyrs of Karbala

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61 ق -- سوگواری ها

موضوع : Hosayn ibn 'Ali, Imam III, 625 - 680 -- Laments

موضوع : عاشورا Tenth of Muharram واقعه کربلا، 61 ق. Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680

شناسه افزوده : حسینی باقرآبادی، سیدعباس، 1358 - ، ویراستار

رده بندی کنگره : BP260/4

رده بندی دیویی : 297/742

شماره کتابشناسی ملی : 8920323

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

کتیبه های محرم (روضه ها و گریزهای عاشورایی) عباس حیدرزاده

ص: 3

سرشناسه حیدرزاده، عباس، 1345 - |عنوان و نام پدیدآور: کتیه های محرم: روضه ها و گریزهای عاشورایی/ عباس حیدرزاده| ویراستار علمی و ادبی: سیدعباس حسینی باقرآبادی | مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1401. | مشخصات ظاهری: 390 ص. | شابک: 6-581-18-964-978 | وضعیت فهرست نویسی: فیپا | عنوان دیگر: روضه ها و گریزهای عاشورایی | موضوع: روضه خوانی (Rowdah-Khani (Commemoration of the martyrs of Karbala | موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، 4 - 61 ق -- سوگواری ها | موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam II, 625 - 680 -- Lanients | موضوع: عاشورا (Tenth of Muharram) | واقعه کربلا، 61 ق. (Karbala, Battle of Karbala, Iraq 680) | شناسه افزوده: حسینی باقرآبادی، سیدعباس، 1358 - ، ویراستار | رده بندی کنگره: 4/260BP | رده بندی دیویی: 297/742 | شماره کتابشناسی: 8920323 | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

کتیه ها محرم

روضه ها و گریزهای عاشورایی

نویسنده: عباس حیدرزاده

ناشر: انتشارات زائر

(آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام)

ارزیاب علمی: حجت الاسلام جواد محدثی

طراح جلد: حسن کریمی

ویراستار علمی و ادبی:

حجت الاسلام سید عباس حسینی باقرآبادی

حجت الاسلام محمد ابراهیم احمدی سبزواری

صفحه آرا: حسن محسنی

نمونه خوانی: محمد جواد میرشمسی

سال و نوبت چاپ:

دوم - تابستان 1402

چاپخانه: بوستان کتاب

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 200000 تومان

شابک: 978-964-180-581-6

آدرس:

قم، آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، مرکز آفرینش های فرهنگی - هنری فاطمی.

ارتباط با ناشر: 025-37175886 همراه: 09937696469

مرکز پخش: 025-37119173 نمایشگاه دائمی: 025-37175361

ص: 4

مقدمه آیت الله نظری منفرد...15

سخن نخست...19

کتیبه 1 حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام / 23

مرثیه 1: بی وفائی مردم کوفه...24

گریز...28

مرثیه 2: غربت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام...29

گریز...30

مرثیه 3: تشنگی...32

گریز...34

مرثیه 4: بدن «بی سر»...35

گریز 1...37

گریز 2...38

کتیبه 2 ورود کاروان به کربلا/ 41

مرثیه 1: همین جا پیاده شوید...42

ص: 5

گریز...44

مرثیه 2: اشک امام حسین علیه السلام جاری شد...45

گریز...46

مرثیه 3: زن ها و بچه ها گریه کردند...48

گریز...50

مرثیه 4: گریه حضرت زینب علیها السلام...52

گریز...54

کتیبه 3 حبیب بن مظاهر اسدی / 57

مرثیه 1: نامه ای به دوست...58

گریز...62

مرثیه 2: سر حبیب، پسر حبیب...63

گریز 1...65

گریز 2...66

کتیبه 4 وهب بن عبدالله کلبی / 69

مرثیه: مادر، عشق، پسر...70

گریز...73

کتیبه 5 زُهَیر بن قَین بَجَلی / 75

مرثیه: زهیر، حسینی شد...76

گریز...80

کتیبه 6 جَوْن، غلام ابوذَر / 81

مرثیه: خوشبوی حرم...82

کتیبه 7 سعید بن عبدالله حنفی / 87

مرثیه: شهید نماز...88

گریز...90

کتیبه 8 عابس بن أبي شبيب شاکری / 93

مرثیه: معنون حسین لیه السلام...94

گریز...96

کتیبه 9 حرّ بن یزید ریاحی / 99

مرثیه: عذر گناه...100

گریز 1...105

گریز 2...106

کتیبه 10 اسلم، غلام ترک / 109

مرثیه: صورت به صورت غلام...110

گریز...112

کتیبه 11 حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام / 115

مرثیه: روی سینه عمو...116

گریز 1...119

گریز 2...120

گریز 3...121

گریز 4...122

گریز 5...123

کتیبه 12 حضرت قاسم بن حسن علیه السلام / 125

مرثیه 1: دست خط بابا... 126

گریز... 130

مرثیه 2: تیرباران... 131

گریز 1... 134

گریز 2... 136

گریز 3... 137

گریز 4... 138

گریز 5... 140

گریز 6... 141

گریز 7... 142

گریز 8... 144

کتیبه 13 حضرت علی اصغر / 147

مرثیه 1: یک جرعه آب... 148

گریز... 150

مرثیه 2: گلوی پاره... 150

گریز... 152

مرثیه 3: گریه رباب... 153

گریز... 157

مرثیه 4: مادر و تشنگی فرزندان... 158

گریز 1... 160

گريز 2...161

گريز 3...163

ص: 8

کتیبه 14 حضرت علی اکبر / 165

مرثیه 1: اذن میدان... 166

گریز... 170

مرثیه 2: عطش... 171

گریز... 173

مرثیه 3: ارباً ارباً... 175

گریز 1... 178

گریز 2... 179

گریز 3... 181

گریز 4... 181

گریز 5... 183

کتیبه 15 حضرت ابوالفضل علیه السلام / 185

مرثیه 1: تیر به مشک آب... 186

گریز... 189

مرثیه 2: تیر در چشم... 190

مرثیه 3: عمود آهن... 194

گریز 1... 195

گریز 2... 197

گریز 3... 199

گریز 4... 200

گریز 5... 201

کتیبه های کتیبه 16 حضرت امام حسین / 205

مرثیه 1: زینبم، صبور باش!... 206

گریز... 208

مرثیه 2: یاران باوفا... 210

گریز... 212

مرثیه 3: وداع با حضرت سکینه علیها السلام... 213

گریز... 215

مرثیه 4: وداع خواهرانه... 216

گریز... 219

مرثیه 5: وداع با امام سجاد علیه السلام... 220

گریز... 223

مرثیه 6: به طرف راست صورت، زمین خورد... 224

گریز... 229

مرثیه 7: کسی هست حسین علیه السلام را یاری کند؟!... 229

گریز... 234

مرثیه 8: زیر سُم اسبان... 234

گریز... 238

مرثیه 9: ذوالجناح بی صاحب... 239

گریز... 242

کتیبه 17 شام غریبان / 245

مرثیه 1: غارت خیمه ها... 246

گریز...249

مرثیه 2: آتش زدن خیمه ها...250

گریز...252

مرثیه 3: تنور خولی...253

گریز...255

ص: 10

کتیبه 18 اسارت اهل بیت / 257

مرثیه 1: خروج کاروان از کربلا...258

گریز...263

مرثیه 2: عبور از کنار قتلگاه...263

گریز 1...265

گریز 2...267

کتیبه 19 دفن شهدا/ 269

مرثیه 1: پیکرهای پاره پاره...270

گریز...272

مرثیه 2: آفتاب سوزان...273

گریز...275

کتیبه 20 دروازه کوفه / 277

مرثیه: غل و زنجیر...278

گریز...282

کتیبه 21 مجلس عیدالله بن زیاد (لعنة الله علیه) / 285

مرثیه 1: چیزی جز زیبایی ندیدم...286

گریز...289

گریز...289

مرثیه 2: فدائی ولایت...290

گریز...293

کتیبه 22 طفلان حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام / 295

مرثیه: شهادت در کنار فرات...296

ص: 11

گریز...301

کتیبه 23 دیر راهب / 303

مرثیه: شفاعت در قیامت...304

گریز...307

کتیبه 24 ورود اهل بیت علیهم السلام به شهر شام / 309

مرثیه: باران سنگ...310

گریز...312

کتیبه 25 مجلس یزید (لعنة الله عليه) / 315

مرثیه: بزم شراب...316

گریز...320

کتیبه 26 حضرت رقیه علیها السلام / 323

مرثیه 1: بهانه بابا...324

گریز...326

مرثیه 2: سر بریده در آغوش دختر...328

گریز...330

مرثیه 3: لب هایش را به لب های پدر گذاشت...330

گریز 1: 333

گریز 2: 333

گریز 3: 334

کتیبه 27 حضرت زینب کبری علیها السلام / 339

مرثیه : عالمة غیر معلّمة...340

کتیبه 28 امام سجاد علیه السلام / 345

مرثیه 1: گریه طولانی... 346

گریز... 348

مرثیه 2: خون و ساق پا... 350

گریز... 352

مرثیه 3: چشمه سار اشک... 354

گریز... 355

کتیبه 29 اربعین / 359

مرثیه 1: اولین زائر اربعین... 360

گریز... 362

مرثیه 2: لحظه وصال... 363

گریز... 366

مرثیه 3: وداع با قبور شهدا... 366

گریز... 369

کتیبه 30 بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه / 371

مرثیه 1: خبر شهادت امام حسین علیه السلام... 373

گریز... 376

مرثیه 2: روضه خوان کربلا... 377

گریز... 379

کتابنامه... 383

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم المرسل و هادي السبل محمد وآله الطاهرين سيّما سيّد الكونين أباعبدالله الحسين عليه السلام و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

تشکیل مجالس و محافل اهل بیت علیهم السلام از جمله اموری است که مورد عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود:

(إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا)، (1)

من این مجالس را دوست دارم

ایشان همچنین در کلام دیگری فرمود:

(نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ). (2)

نفس کسی که در اثر ظلم و ستم به ما اندوهناک است، تسیح محسوب می شود و اندوه و نگرانی او برای ما عبادت است.

ص: 15

1- قرب الاسناد، ص 36

2- امالی شیخ مفید، ص 337

(مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ) (1)

کسی که در مجلسی بنشیند که امر ما در آن احیا شود، دل او نمی میرد در روزی که در آن روز دل ها می میرد.

نکته قابل تأمل این است که پیشوایان دینی علیهم السلام نیز شخصاً اقدام به تشکیل مجالس عزا و روضه در مصیبت اهل بیت علیهم السلام می نموده و به عزاداری و محزون بودن در رثای ایشان، تشویق می کردند و آثار و برکاتی برای آن برمی شمردند؛ از جمله امام صادق علیه السلام به مشمع فرمود:

(إِنَّ الْمَوْجَعَ لَنَا قَلْبُهُ لَيَفْرَحُ يَوْمَ يَرَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ فَرَحَةً لَا تَزَالُ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْنَا الْحَوْضُ). (2)

کسی که قلب او برای ما ناراحت شود و به درد آید، آن گاه که وقت مرگش، ما را مشاهده کند شاد شود و این شادی، همچنان در او می ماند تا در کنار حوض کوثر بر ما وارد شود.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْدُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا أَوْلِيكَ مِنَّا وَإِنَّا). (3)

همانا خداوند تبارک و تعالی نگاهی به زمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعیانی را اختیار کرد که ما را یاری می کنند. آن ها برای شادی ما شادی می کنند و برای اندوه ما، اندوهناک می شوند و خودشان و اموالشان را برای ما بذل می کنند آنان از ما و به سوی ما خواهند آمد.

ص: 16

1- البرهان، ج 3، ص 508.

2- کامل الزیارات، ص 102.

3- خصال شیخ صدوق، ج 2، ص 635.

بر این اساس، استاد بزرگوار، مداح و ذاکر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام جناب آقای حاج عباس حیدرزاده اقدام به تدوین و تألیف اثری ارزشمند پیرامون مرثیه و مصائب اهل بیت علیهم السلام نموده است که دارای ویژگی های زیر می باشد:

1. آن چه از مصیبت ها و مرثیه ها در این مجموعه ذکر شده، تماماً با ذکر منابع و مدارک متقن و معتبر است که در پاورقی آورده است.
 2. اشعاری که در مدح و ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام نقل شده، با حسن سلیقه، انتخاب و به تناسب در جای خود قرار داده شده است.
 3. تمام روضه ها را به حادثه عاشورا و کربلا ارتباط داده و با عنوان «گریز» به آن ها پرداخته است.
 4. نگاشتن روضه های متنوع و برای هر روضه گریزهای متعدد که خواننده را از خواندن روضه های تکراری برحذر می دارد ویژگی دیگر این مجموعه است.
- امید است مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام از این اثر نفیس استفاده وافی و کافی را ببرند.
- موفقیت ایشان و همه خادمان اهل بیت عصمت و رسالت علیهم السلام را از خداوند منان مسئلت دارم.

علی نظری منفرد

1401/04/12

ص: 17

«عاشورا» جامع ترین کلاس درس تاریخ است که باید از لحظه های آن برای رشد و کمال انسان ها استفاده شود چگونه در مقابل ظلم ایستادن و چگونه با ایثار و از خود گذشتگی از مظلوم دفاع کردن، از مهمترین آموزه های عاشورا است. عاشورا، محدود به یک مذهب و یک دین نیست؛ بلکه هر کجای عالم، آزاده ای هست پیرو مرام و مکتب عاشور است مردم عالم باید بدانند دینداران به ظاهر مسلمان (یزیدیان)، چگونه در نهایت پستی و بی رحمی با نام اسلام حتی به طفل شیرخوار و زن و بچه هم رحم نمی کنند تبیین حقیقت عاشورا، انسان ها را به این درجه از آگاهی می رساند که اسلام، تنها محراب و سجاده و کتاب و دعا نیست بلکه «امر به معروف و نهی از منکر» یکی از اصلی ترین فرایض در دین مبین اسلام است.

یکی از راه های تبیین مکتب عاشورا برپایی مجالس عزای سیدالشهدا و ذکر و یادِ معارف عاشورا و مصائب آن حضرت است بدون تردید بازگویی رشادت ها و از خودگذشتگی های امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت و یاران باوفایش می تواند جامعه را در مسیر صحیح رشد و تعالی قرار دهد، به ویژه اگر همراه با گفتاری هنرمندانه و جذاب باشد.

مرثیه خوانی و بیان معارف اهل بیت علیهم السلام مهارتی است هنرمندانه که مرثیه خوان می تواند با هنر و مهارت خود در ذره ذره وجود مخاطب تأثیر گذاشته و انسان را از فرش به عرش اعلی برساند. تأثیر این هنر و مهارت در بیان معارف، مدایح و مراثی اهل بیت علیهم السلام به قدری زیاد است که انسان ها را در مقابل تهاجمات فرهنگی اجتماعی و سیاسی دشمن مصون نگاه می دارد و حتی قادر است برای مقابله با، ظلم در انسان ها شوق و انگیزه ایجاد کند.

بر این اساس باید توجه داشت، مطالب و روایاتی که غالباً در کتاب های تاریخی و مقاتل وجود دارد بیشتر جنبه روایی و گزارش از واقعه است؛ نقل و بیان یک واقعه تاریخی به صورت خام و ساده نمی تواند آن چنان شور و احساس در مخاطب ایجاد نماید تا او را به سر منزل توسل و اشک و انگیزه برساند عناصر مختلفی از جمله: تلخیص مقتل، شعر مناسب، تشبیهات، گریز و آهنگ و صوت محزون می تواند زیبایی های هنر «مرثیه خوان» را نمایان سازد.

در این نوشتار سعی شده از اشعار مناسب برای شروع مجلس و از اشعار

مرثیه ای به عنوان چاشنی روضه ها استفاده شود، همچنین سعی شده است استفاده از مطالب «مقتل» به اندازه ای باشد که هم به اصل موضوع پرداخته شود و هم روضه طولانی نباشد؛ یعنی تلخیص مقتل به اندازه مقتضای حال در نظر گرفته شده است و نیز بعضی از روضه های شهدای بنی هاشم و اصحاب، به چندین روضه تقسیم شده است که هر کدام برای یک مجلس کفایت می کند.

استفاده از تشبیهات متناسب با موضوع برای رساندن مطلب به مخاطب، یکی دیگر از شاخصه های کتاب حاضر است. ویژگی دیگر کتاب، این است که برای هر روضه گریز مناسب همراه با شعر در نظر گرفته شده است؛ البته بعضی روضه ها دارای چندین گریز است که مرثیه خوان می تواند به سلیقه خود از گریزها در روضه استفاده نماید مهم ترین خصوصیت این کتاب مستند بودن مطالب آن به منابع متقدم و متأخر است. گاهی در بعضی از موارد، در یک سطر از روضه،

از چندین منبع مختلف استفاده شده است که این خود، اطمینان خاطری برای مرثیه خوان است تا مطالب خود را با اتقان بیشتری ارائه دهد. همچنین در انتخاب مطالب سعی شده است معیارهای عقلی مورد توجه قرار گیرد؛ گرچه مدعی عدم عیب و نقص در ارائه مطالب و اشعار نیستیم و همین جا از همه صاحب نظران و اساتید گران قدر عاجزانه تقاضا داریم با پیشنهادهای و نظرات ارزشمند خود ما را در تصحیح و تنقیح مطالب، یاری فرمایند.

در پایان، خدای متعال را بی نهایت سپاسگزارم که توفیق نگارش این مجموعه را به بنده عنایت فرمود و بر خود لازم می دانم از زحمات خالصانه استاد گرامی حضرت آیت الله نظری منفرد دامت برکاته به جهت بازبینی این مجموعه و ارشادات ارزشمندشان تقدیر و تشکر نمایم و همچنین از شاعر گران قدر جناب آقای یوسف رحیمی که بخش اعظم اشعار این مجموعه را مورد دقت نظر قرار دادند. سپاسگزاری نمایم.

تقدیم این اثر ناچیز به محضر مقدس ولی نعمتم کریمه اهل بیت حضرت فاطمه علیها السلام معصومه افتخاری بزرگ برای حقیر است و افتخار بزرگ تر این که آستان مقدس آن حضرت، مسئولیت چاپ و انتشار آن را عهده دار شده است.

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

نهم ذی القعدة 1443 ق / مطابق با 19 خرداد 1401 ش

شهر مقدس قم

عباس حیدرزاده

ص: 21

كتيبه 1: حضرت مسلم عليه السلام بن عقيل عليه السلام

اشارة

ص: 23

شب اول ماه محرم، شب خاصی است؛ از آن جهت که عاشقان اهل بیت علیهم السلام پس از یک سال انتظار به مجلس محبوب و معشوق خود امام حسین علیه السلام رسیده اند و حال و هوای خاصی دارند بر این اساس مطالبی که ارائه می شود باید در حال و هوای شکرگزاری رسیدن به محرم و در فضیلت عزاداری و اشک بر مصائب اهل بیت علیهم السلام باشد.

شکر خدا دعای سحرها گرفته است *** دست مرا کرامت آقا گرفته است

شکر خدا که چشم همیشه حسینی ام *** اشکی برای روز مبادا گرفته است

بال فرشته است برای تبرکش *** اطراف چشم های ترم را گرفته است

این جا حسینی است، ملائک نشسته اند *** جبریل هم برای خودش جا گرفته است

این دستمال گریه ماه محرم *** امروز بوی چادر زهرا گرفته است (1)

ص: 24

یک جهان روضه و یک ماه محرم داری *** آه، آقای غریبم، چقدر غم داری

تا ابد هم که بخوانند همه مرثیه ات *** باز هم روضه ناخوانده به عالم داری

این همه زائر دلسوخته خاکت را *** از ازل داشته ای، تا به ابد هم داری

روضه خوان هات زیادند، یکیشان قرآن *** مطلع فجر خدا، سوره مریم داری

بهترین نوحه ما هست «غریب مادر» *** صاحب روضه بگو، بهتر از این دم داری؟

تا که نوید نگردد ز درت محتاجی *** تو هم انگشت هم انگشت خاتم داری

وقت تدفین تو ای شعر غریبی، پسرت *** دید در وزن تنت چند هجا کم داری (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَلَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً) (2)

«آگاه باشید! خدای متعال از روی رحمت و مهربانی، بر گریه کنندگان امام حسین علیه السلام درود می فرستد.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

(إِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ) (3)

«همانا [امام حسین علیه السلام] کسانی را که بر او گریه می کنند، می بیند و از خدا برای آنان آمرزش طلب می کند و از پدرش علی علیه السلام نیز می خواهد که برای آنان طلب آمرزش نماید.»

خدای سبحان در حدیثی به حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(مَنْ بَكَى عَلَيْهِ أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى حَرَّمْتُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ) (4)

ص: 25

1- محسن عرب خالقی

2- امام حسن عسکری علیه السلام، تفسیر منسوب به آن حضرت؛ ص 369.

3- ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ ص 323

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 44، ص 308.

«هرکس در مصیبت امام حسین علیه السلام گریست یا گریاند و یا [اگر گریه اش نیامد] خود را به حالت گریه درآورد، بدن او را بر آتش حرام کردم.»

امام حسین علیه السلام می فرماید:

(أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى) (1)

«من کشته اشکم، مؤمنی نیست نام مرا بشنود و گریه نکند.»

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام به شدت گریه کرد و سؤال کرد، «پدر جان این حادثه کی اتفاق می افتد؟»

حضرت فرمود: «هنگامی که نه من باشم، نه تو، نه علی علیه السلام».

حضرت فاطمه علیها السلام شدت گریه اش بیشتر شد و عرض کرد: «پدر جان، پس چه کسی برای حسینم گریه می کند و مجلس عزا به پا می دارد؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا فاطمه علیها السلام زنان امت من، بر زن های اهل بیتم و مردان امت من بر مردان اهل بیتم می گریند و عزای فرزند مرا هر سال گروهی بعد از گروهی تازه می کنند. روز قیامت، تو زنان را شفاعت می کنی و من شفیع مردان می شوم، و هر کس را که بر حسین علیه السلام گریه کرده است به بهشت می بریم. ای فاطمه! همه چشم ها روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین علیه السلام گریه کرده باشد». (2)

این اشک نیست، آب زلال و مطهر است *** این چشم نیست، چشمه ای از حوض کوثر است

ظرف نزول رحمت پروردگار شد *** چشمی که پای مجلس این روضه ها، تر است

چشمی که بیش تر به خودش، گریه دیده است *** فردا کنار فاطمه با آبروتر است (3)

ص: 26

1- ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ ص 109

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 44، ص 292 و 293.

3- علی اکبر لطیفیان.

حال که خدا توفیق داده آمدیم برای ابا عبدالله علیه السلام گریه کنیم، بیاید شب اول را برویم کوفه برای اولین شهید راه کربلا حضرت مسلم علیه السلام گریه کنیم؛ همان آقایی که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر شهادتش را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و گریه کرد. (1) همان آقایی که مردم بی وفای کوفه تنهایش گذاشتند، آن قدر بی یاور بود که در کوچه های کوفه سر به دیوار غربی گذاشت.

وفای امت کوفی، نماز مغرب بود *** عشاء نیامده این قوم سدّ راهم شد

فریب مردم پیمان شکن نباید خورد *** میا که بیعت نامردمان، سپاهم شد

تمام شهر مرا از امان خود راندند *** به غیر خانه طوعه که سرپناهم شد (2)

حضرت مسلم علیه السلام بن عقیل علیه السلام بعد از نماز عشاء از مسجد بیرون آمد، همه از اطراف او متفرق شدند. تنها و سرگردان در کوچه های کوفه قدم می زد، تشنه بود، گرسنه بود. نمی دانست کجا برود، یک مرتبه نگاهش به زنی به نام «طوعه» افتاد که جلوی در خانه اش ایستاده بود چشم به راه پسرش بود حضرت به او سلام کرد و به او فرمود: «اگر ممکن است مقداری آب به من بده!».

طوعه برای آن حضرت آب آورد مسلم علیه السلام آب را خورد و همان جا نشست، طوعه رفت میان خانه ظرف را گذاشت و برگشت گفت: «ای بنده خدا! مگر آب نخوردی؟» حضرت فرمود: چرا. گفت: «پس پیش زن و بچه ات برو!»

مسلم علیه السلام جوابی نداد، طوعه دوباره سخنش را تکرار کرد ولی حضرت جوابی نداد، بار سوم طوعه گفت: «من راضی نیستم این جا بنشین!».

مسلم علیه السلام از جا بلند شد و فرمود: ای زن من در این شهر غریبم کسی را ندارم»

ص: 27

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 44، ص 287 و 288.

2- محمود ژولیده

در کوفه غریب من و کاشانه ندارم *** گویی بروم خانه، ولی خانه ندارم

گر تکیه به دیوار تو کردم، ز غریبی است *** در شهر شما خانه و کاشانه ندارم

یک شهر پر از دشمن و من یگه و تنها *** چون طائر دور از وطنم لانه ندارم (1)

حضرت، خودش را معرفی کرد و فرمود: «من مسلم بن عقیل» هستم، آیا ممکن است به من احسان کنی؟ این مردم مرا فریب دادند و از خانه و کاشانه ام آواره ام کردند».

این زن با وفا و مؤمن تا حضرت را شناخت او را احترام کرد، اتافی در اختیار او قرار داد، غذا برای حضرت آورد ولی حضرت مسلم علیه السلام غذا نخورد. (2)

گزین

این یک زن با وفا بود که در کوفه از سفیر امام حسین علیه السلام (حضرت مسلم علیه السلام) پذیرایی کرد اما یک زن با وفای دیگری هم در این کوفه بود که از سر مطهر امام حسین علیه السلام پذیرایی کرد و آن هم زن خولی بود شب یازدهم محرم وقتی خولی سر مقدس امام حسین علیه السلام را به خانه آورد تا فردا به نزد عبیدالله بن زیاد ملعون ببرد، سر مطهر را در تنور خانه مخفی کرد. زن خولی نیمه شب برای تهجد و نماز شب بلند شد؛ یک مرتبه نگاه کرد و دید مطبخ خانه نورانی است با خود گفت من که تنور روشن نکرده ام! این نور از کجاست؟ جلوتر آمد مشاهده کرد نور از تنور به آسمان می رود شگفت زده شد، ناگاه دید چهار زن از آسمان فرود آمدند یکی از آن چهار نفر دستش را میان تنور برد سر بریده بیرون آورد سر را می بوسید و به سینه می چسبانید و گریه می کرد و صدا می زد «ای شهید مادر ای مظلوم مادر!» (3)

ای در تنور افتاده تنها یا بُنّی *** دورت بگردد مادرت زهرا بُنّی

باور نمی کردم تو را این جا ببینم *** کنج تنور خانه این ها بُنّی

هر قدر هم خاکستری باشد دوباره *** من می شناسم گیسوانت را بُنّی

ص: 28

1- خسرو.

2- مفید، محمد بن محمد ارشاد رسولی محلاتی، هاشم؛ ج 2 ص 54

3- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 344.

با گوشه این چادر خاکی بگیرم *** خون لب‌ت را با نوای یا بُنّی (1)

بانوان دیگر نیز بسیار گریه کردند و در آخر، سر را در تنور قرار داده و ناپدید گشتند.

زن خولی کنار تنور آمد، سر مطهر را برداشت، نگاه به سر کرد و صیحه ای زد و بی هوش روی زمین افتاد در این حالت ندایی شنید که به او گفته شد: «برخیز، تو به گناه شوهرت مؤاخذه نخواهی شد». زن سؤال کرد: این چهار زن که از آسمان آمدند که بودند؟ ندا آمد: «آن که سر را می بوسید و از همه بیشتر گریه می کرد، مادر او حضرت فاطمه علیها السلام بود دیگری خدیجه کبری علیها السلام، آن یکی مریم مادر عیسی علیها السلام و دیگری آسیه زن فرعون»، آن گاه زن خولی از جا برخاست، سر مطهر را برداشت، آن را با آب و گلاب شستشو می داد و گریه می کرد. (2)

مرثیه 2: غربت حضرت مسلم علیه السلام بن عقیل علیه السلام

اشاره

شانه های زخمی اش را هیچ کس باور نداشت *** بار غربت را کسی از روی دوشش بر نداشت

در نگاهش کوفه، کوفه غربت و دلواپسی *** عابر دلخسته جز تنهائیش یاور نداشت

بام های خانه های مردم بیعت فروش *** وقت استقبال از او جز سنگ و خاکستر نداشت

می چکید از مشک هاشان جرعه جرعه تشنگی *** نخل هاشان میوه ای جز نیزه و خنجر نداشت

ص: 29

1- جواد حیدری.

2- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 343 و 344 موسوی مقرر عبد الرزاق؛ مقتل مقرر؛ ص 304

سنگ ها کم تر به پیشانی او پا می زدند *** نسبتی نزدیک اگر با حضرت حیدر نداشت

روی گلگون و لبی پر خون و چشمانی کبود *** سرنوشتی بین نامردان از این بهتر نداشت (1)

مردم کوفه حضرت مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند، دشمنان برای دستگیری او در بیرون خانه طوعه به سویش حمله کردند حضرت مسلم علیه السلام شجاعانه و دلاورانه می جنگید بکر بن حمران ملعون شمشیری به لب های آن حضرت زد، لب ها پاره شد و دندان او شکست حضرت مسلم علیه السلام نیز ضربت سختی بر گردن او زد که تا نزدیکی شکم او را درید. (2) وقتی این شجاعت و دلاوری را از آن حضرت دیدند، دسته جمعی حمله کردند از بالای بام ها، حضرت مسلم علیه السلام را سنگ باران کردند، دسته دسته نی های آتش زده بر سر او می ریختند. (3) نمی دانم کوفیان چه رسم بدی داشتند هر موقع کم می آوردند ناجوانمردانه و دسته جمعی حمله می کردند.

گریز

روز عاشورا هم هر جا کم می آوردند دسته جمعی حمله می کردند؛ من فقط به دو جا اشاره می کنم یکی وقتی ضربت به فرق حضرت علی اکبر علیه السلام زدند، آن حضرت دیگر توان نداشت روی مرکب قرار بگیرد دستانش را در گردن مرکب حلقه کرد، خون فرق او چشمان اسب را گرفت اسب به اشتباه حضرت را میان لشکر دشمن آورد در این هنگام دشمنان دسته جمعی حمله کردند، هر کسی با سلاحش ضربتی به بدن آن حضرت می زد آن قدر ضربه به بدن مطهرش زدند که نوشته اند: (فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا)؛ (4) «او را با شمشیرهایشان قطعه قطعه و به هم ریخته

ص: 30

1- یوسف رحیمی

2- مفید محمد بن محمد ارشاد ترجمه رسولی محلاتی هاشم؛ ج 2، ص 57

3- همان، ج 2، ص 58.

4- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 30. بحرانی اصفهانی، عبد الله؛ عوالم العلوم والمعارف؛ ج 17؛ ص 286.

کردند». هنگامی که امام حسین علیه السلام نگاهش به بدن حضرت علی اکبر علیه السلام افتاد، نفرین کرد و صدا زد: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ)، (1) «خدا بکشد کسانی که تو را کشتند». (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ) (2) «بعد از تو خاک بر سر دنیا باد».

چگونه جمع کند پاره های جانش را؟ *** به خیمه ها برساند تن جوانش را

شکفت روی لبانش: علی علیه دنیا... *** همین که غرق به خون دید پهلوانش را (3)

به یک نفر دیگر هم دسته جمعی حمله کردند، این حمله با همه حمله ها فرق داشت؛ وقتی لشکر عمر بن سعد دلاوری و شجاعت امام حسین علیه السلام را در میدان نبرد دیدند با این که حضرت داغدیده و لب تشنه بود اما کسی حریف او نبود شمر ملعون به عمر بن سعد گفت: اگر حسین همین طور ادامه دهد، همه را خواهد کشت. عمر بن سعد ملعون گفت: با او چه کنیم؟ شمر گفت:

(تَنْفَرُّ عَلَيْهِ ثَلَاثُ فِرَقٍ فِرْقَةٌ بِالتِّبَالِ وَالسَّهَامِ، وَفِرْقَةٌ بِالسُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ، وَفِرْقَةٌ بِالنَّارِ وَالْحِجَارَةِ، نَعَجَلْ عَلَيْهِ.) (4)

«سه دسته شوید: گروهی با تیر، عده ای با شمشیر و نیزه و دسته ای با آتش و سنگ به او حمله کنید.»

(فَجَعَلُوا يَرِشِقُونَهُ بِالسَّهَامِ وَيَطْعَمُونَهُ بِالرِّمَاحِ وَيَضْرِبُونَهُ بِالسُّيُوفِ حَتَّى أَثَخْنُوهُ بِالْجِرَاحِ) (5)

«دسته جمعی با تیر و نیزه و شمشیر به حضرت حمله کردند، آن قدر بر آن بدن نازنین زدند که بدن مطهر پر از زخم شد.»

بی هوا نیزه ای به پهلوی خورد *** نفسش رفت و برنگشت، ای وای

ص: 31

1- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 69 بن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 110.

2- همان

3- فائزه زرافشان

4- لبيب بیضون؛ موسوعه كربلا؛ ج 2 ص 166

5- همان.

جلوی خواهرش چهل تا نعل *** از تن شاه می گذشت، ای وای

دختران آه می کشند، آخر *** آه این کودکان اثر دارد

همه گویند: جای بابا کاش *** روی ما شمر چکمه بگذارد (1)

مرثیه 3: تشنگی

اشاره

دهانم خشک و جسمم غرق خون و دیده دریایی *** عجب کردند اهل کوفه از مهمان پذیرایی

همان هایی که در این شهر گردانند رو از من *** فراز بام ها در چشمشان گشتم تماشایی

سرم را برد قاتل هدیه از بهر عبیدالله *** تنم در کوچه ها گردیده گرم راه پیمایی

به جسمم تا که ممکن بود آمد زخم روی زخم *** نبودی کوفیان را بیشتر از این توانایی

رسیده ضربه ها بر سینه و پهلوی و بازویم *** بیا بنگر که مسلم پای تا سر گشته زهرایی

از آن ترسم که چون آیی، نبینم ماه رویت را *** ز بس از چشم گریانم، عطش بگرفته بینایی

اگر چه رنگ خون زیباست بر روی شهید اما *** تماشا کن که روی من به خون بخشیده زیبایی

تمام شب کنار کوچه ها تنها تو را دیدم *** خدا داند نکردم لحظه ای احساس تنهایی

ص: 32

بیا نامردی و پستی اهل کوفه را بنگر *** که بهر کشتن یک تن کند شهری صف آرایی

سزد «میثم» به یاد کام عطشان و لب خشکم *** کند تا جان به تن دارد به اشک دیده سقایی (1)

حضرت مسلم علیه السلام را با حيله و خدعه و به بهانه در امان بودن، دستگیر کردند، شمشیرش را گرفتند، او را به طرف دارالاماره بردند. در بین راه دیدند که حضرت مسلم علیه السلام گریه می کند به او گفتند: گریه در شأن شما نیست! فرمود: «به خدا قسم گریه ام برای خودم نیست، گریه ام برای امام حسین علیه السلام است که به او نامه نوشتم به طرف کوفه بیاید». (2)

پیغمبر درد بود و همدرد نداشت *** از کوفه به جز خاطره ای سرد نداشت

می گفت: خدایا که بگوید به حسین؟ *** این شهر هزار کوچه یک مرد نداشت (3)

او را به دارالاماره کوفه آوردند، حضرت تشنه بود، آب طلب کرد، ظرف آبی آوردند، آب را به لب ها گذاشت لب های حضرت مجروح بود؛ آب خون آلود شد، حضرت، آب را نخورد. بار دیگر آب آوردند، دوباره آب خون آلود شد، حضرت آب را برگرداند. برای بار سوم آب آوردند این بار ظرف آب را که به لب هایش گذاشت، دندانش در آب افتاد، آن گاه گفت: «خدا را شکر، اگر روزی من بود، خورده بودم». (4)

گزیر

عرض می کنیم: یا مسلم بن عقیل! تشنه بودی طلب آب کردی؛ سه بار برای آب آوردند، اما لب های مقدست مجروح بود آب، خون آلود شد، نتوانستی آب بنوشی، اما من به فدای آن آقایی که تشنه بود و میان دریایی از آب رفت ولی لب به آب نزد،

ص: 33

1- غلامرضا سازگار

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد رسولی محلاتی هاشم؛ ج 2، ص 58 و 59.

3- محمد علی جوشایی

4- مفید، محمد بن محمد ارشاد رسولی محلاتی، هاشم؛ ج 2، ص 60 و 61.

نگاه به آب کرد، دستش را زیر آب برد اما به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و بچه های آن حضرت، آبی ننوشید.

رسید چون به علقمه پای تو *** گشت عیان چهره مولای تو

چو دید چشمت رخ ارباب را *** نهیب آتشین زدی آب را

که ای سپید چهره روسیاه *** کی کنم از عیش تو نوشم تباه

من ز می حسین باده نوشم *** به آب، آبرو نمی فروشم

ز جرعه ای روز مرا شب مکن *** مرا خجل ز روی زینب مکن

کسی که تشنه است، اگر آب ببیند، مقداری از عطش او تسکین پیدا می کند و کسی که جگرش از تشنگی می سوزد، وقتی دستش را زیر آب می برد جگر تشنه اش کمی تسکین پیدا می کند؛ حضرت عباس علیه السلام هم چشمش به آب فرات افتاد و هم دستش را زیر آب برد. لذا زبان حال آن حضرت، این چند بیت است:

کربلا، کعبه عشق است و منم در احرام *** شد در این قبله عشاق، دوتا تقصیرم

دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد *** چشم من داد از آن آبی روان تصویرم

باید این دیده و این دست دهم قربانی *** تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم (1)

لذا هم دستانش را از بدن جدا کردند و هم تیر به چشمش زدند.

فکر کردم، دست دادم آب دارم غم ندارم *** سرفرازم ساقی اطفال شاهنشاه دینم

ناگهان دیدم که در ره ریخت آب و سوخت جانم *** تیر زد بر مشک آن خصمی که بود اندر کمینم

ص: 34

دیگر از دیدار اطفال حرم شرمنده بودم *** تیر زد دشمن به چشمم تا که طفلان را نبینم

گفتم اکنون خوب شد، خوبست برگردم به خیمه *** ناگهان بر سر فرود آمد عمود آهنینم (1)

مرثیه 4: بدن «بی سر»

اشاره

به زیر تیغم و این آخرین سلام من است *** سلام من به حسینی که او امام من است

سلام من به مرادم، به سیدالشهداء *** که مقتدای من و شاهد قیام من است

چگونه صبر کنم در غیاب حضرت تو *** که بی حضور تو این زندگی، حرام من است

اگرچه دورم از آن آستان، دلم با توست *** که ذکر خیر تو کار علی الدوام من است

اگر چه خون به دلم کرده اند، شکر خدا *** که در طریق وفا استوار گام من است

غروبم از غم غربت اگر چه لبریز است *** خوشم که عطر وصال تو در مشام من است

مرا به مژده دیدار تو امیدی نیست *** غم جدائی تو همدم مدام من است

مگر که شهد شهادت به جام من ریزند *** که در فراق تو چندی است تلخ کام من است

ص: 35

به راه عشق، نخستین فدایی تو منم *** سفیر خاص توام، این صدای عام من است

وجود پاک تو را چشم زخم تا نرسد *** دعا به حضرت تو، کار صبح و شام من است

مباش راهی کوفه به شوق دعوت خلق *** در آخرین نفس این آخرین پیام من است

خوشم که بر سر عشقت سرم رود بر باد *** سر بریده من پرچم قیام من است (1)

حضرت مسلم علیه السلام را به دارالاماره آوردند ابن زیاد ملعون به او و امام حسین علیه السلام و امیرمؤمنان علی علیه السلام و عقیل ناسزا گفت و جسارت کرد بعد دستور داد سر از بدن حضرت مسلم علیه السلام جدا کنند آن حضرت را با دستان بسته بالای دارالاماره آوردند، او همچنان تکبیر می گفت و با خدای متعال نجوا می کرد سر از بدنش جدا کردند و جسم بی سر او را از بالای دارالاماره به زمین انداختند. (2)

بدنم نقش زمین است، میا کوفه حسین *** خواهش مسلمات این است میا کوفه حسین

همه ترسم از این است، که مضطر بشوی *** مثل این نائب دل سوخته، بی سر بشوی (3)

گریز 1

عرض کنیم: یا حضرت مسلم! اول سر از بدنت جدا کردند، بعد بدن بی سرت را از بالای دارالاماره به زمین انداختند اما من به فدای آقای غریبم امام حسین علیه السلام، تا

ص: 36

1- استاد محمد جواد غفورزاده (شفق).

2- مفید، محمد بن محمد ارشاد رسولی محلاتی، هاشم؛ ص 63 و 64.

3- محمد قاسمی

وقتی که سر در بدن داشت، آن قدر با نیزه و تیر و شمشیر و سنگ و چوب بر بدن مقدسش زدند که امام سجاد علیه السلام در خطبه ای که در مسجد اموی خواند، فرمود: (أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا)، (1) «من فرزند کسی هستم که با قتل صبر به شهادت رسید»، قتل صبر، یعنی کسی را با شکنجه و زجر به شهادت برسانند. (2)

پیرمردان ناتوان حتی *** با عصا می زدند بر بدنت

همه جا را سیاه می دیدی *** به فدای نفس نفس زدنت

استخوان های سینه ی تو شکست *** شمر وقتی که روی سینه نشست

قتلگاهت نگو که غوغا بود *** سر پیراهن تو دعوا بود

کاش مادر نبود در گودال *** از بد روزگار اما بود (3)

حضرت زینب علیها السلام هم کنار بدن بی سر برادر این طور روضه می خواند: (بِأَبِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى)، (4) «پدر به فدای آن کسی که با غم های بسیار جان داد، پدرم به فدای آن لب تشنه ای که با لب عطشان به شهادت رسید.» آخر از یک طرف ضربه بر بدن مقدسش می زدند، از طرفی لبش تشنه بود، جگرش می سوخت داغ جوان و عزیزانش را دیده بود، از طرفی دیگر زن و بچه اش را به اسارت می بردند؛ آخر این همه داغ را چه کسی تحمل می کند؟

این جا که گود بود، چرا خورده ای زمین؟ *** جایی دگر نبود سرت را جدا کنند؟

نه جای نیزه مانده و نه نیزه مانده است *** تا زخم دیگری روی آن جسم جا کنند (5)

گریز 2:

حضرت مسلم علیه السلام وقتی مطمئن شد عبیدالله ملعون قصد به شهادت رساندن او

ص: 37

1- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 2، ص 305.

2- طریحی نجفی فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ ج 2، 580

3- مهدی پور پاک.

4- ابن طاووس، علی بن موسی؛ اللهوف علی قتلی طفوف؛ ص 134.

5- حامد خاکی.

را دارد، سه وصیت به عمر بن سعد (لعنة الله عليه کرد؛ اول این که فرمود: «من در کوفه هفتصد درهم قرض کرده ام پس از من شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. دوم این که پس از من بدنم را بگیر و به خاک بسپار سوم این که کسی را به سوی امام حسین علیه السلام بفرست که آن حضرت را از آمدن به کوفه منصرف سازد؛ زیرا من به او نامه نوشتم به کوفه بیاید و او الان در راه کوفه است.» (1)

یک نکته می خواهم بگویم یا مسلم بن عقیل! برای دفن بدنت وصیت کردی این گونه وصیت کردن سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بدنم را غسل بده و مرا در میان پارچه سفید مصری و برد یمانی کفن کن. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد بعد از وفاتم بدنم را غسل بده مرا کفن کن و از بقیه حنوط بهشتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، مرا حنوط کن. اما یک وصیت جانشوز دارد که حسن جان! مرا شب بردارید، بدن مرا شب به خاک بسپارید. (3)

غریبانه، غریبانه، شبانه *** کجا بردند علی را مخفیانه

حضرت زهرا علیها السلام هم به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد: (یا علی ... حَنْطَنِي وَغَسَّلْنِي وَكَفَّنِي بِاللَّيْلِ ... وَادْفِنِي بِاللَّيْلِ وَلَا تُعْلِمَ أَحَدًا)؛ (4) «یا علی! مرا شب غسل بده و شب حنوط و کفن کن... و مرا شب به خاک بسپار هیچ کس با خبر نشود».

امام حسن علیه السلام هم لحظات آخر عمرش به امام حسین علیه السلام وصیت کرد: «برادر! وقتی من از دنیا رفتم، بدنم را غسل بده، بدنم را کفن کن، بدنم را بر تابوتی بگذار و برای تجدید عهد کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرید. اگر کسی خواست جسارتی کند

ص: 38

1- مفید، محمد بن محمد ارشاد؛ ترجمه ساعدی خراسانی، محمد باقر؛ ص 480.

2- یوسفی غروی، محمد هادی؛ تاریخ تحقیقی اسلام؛ ترجمه عربی، حسین علی؛ ج 4، ص 562.

3- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 1 ص 10.

4- قاضی نورالله مرعشی تستری؛ إحقاق الحق وإزهاق الباطل؛ ج 10، ص 454

راضی نیستم خونی در تشییع جنازه ام ریخته شود» (1) اگر چه جسارت کردند و بدن آن حضرت را تیرباران کردند. (2)

اما فدای آن آقای غریبی که هیچ وصیتی برای کفن و دفنش ندارد، بدن مطهرش بدون سر بی غسل و بی کفن میان صحرای کربلا بود (3) به قول شاعر:

مُلَقَى ثَلَاثًا بِلَاغُسْلٍ وَلَا كَفْنٍ *** تُرَبُّ الْفَلَاوُ الدِّمَاءُ الْأَكْفَانِ وَالْغَسْلِ (4)

سه روز او را بی غسل و کفن رها کردند. آری از خون بدنش او را غسل دادند و خاک های بیابان به جای کفن بر او پوشیده بود.

امام سجاد علیه السلام هنگام دفن بدن بی سر بابا بدن مطهر آن حضرت را در آغوش کشید و بلند بلند گریه کرد، بنی اسد نیز گریه می کردند و به صورت ها لطمه می زدند. حضرت به تنهایی پدر را درون قبر نهاد بنی اسد خواستند به آن حضرت کمک کنند، حضرت فرمود: «نیازی به کمک شما نیست، با من کسانی هستند که کمک می کنند.» سپس بدن بی سر بابا را در قبر نهاد، صورت به گلوی مبارکش نهاد و فرمود: «خوشا به حال زمینی که پیکر پاکت در آن جای گرفت. جهان پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. پدر جان! شب ها خواب نداریم و اندوهمان بی پایان است.»

سپس خشت لحد چید و خاک روی بدن ریخت آن گاه بر روی قبر این جمله را نوشت:

(هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا). (5)

«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و غریبانه کشتند».

ص: 39

1- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 17

2- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 44.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 191

4- محدثی، جواد؛ موسوعة عاشورا (تعریب)؛ ص 384.

5- موسوی مقرر عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 337

دوستان! وای من و وای من و وای شما *** به خدا آب ندادند به آقای شما

به خدا گرگ صفت بر بدنش چنگ زدند *** به خدا آب ندادند ولی سنگ زدند

مصطفی سوخت سراپا و علی جامه درید *** شمر در محضر مادر سر فرزند برید

تسلیت فاطمه علیها السلام نور بصرت را کشتند *** به خدا با لب تشنه پسرت را کشتند (1)

ص: 40

کتیبه 2: ورود کاروان به کربلا

اشاره

ص: 41

اشاره

آدم شود هر آن که به اندازه نمی *** گرید برای اشرف اولاد آدمی

این اشک ها چه معجزه ها که نمی کند *** بر هر دل شکسته آشفته ماتمی

سرمایه قیامت من گریه من است *** حتی به قطره ای و نه یا قدر شبنمی

کی می شود که جان بدهی قلب مرده را *** با آن دم خدایی عیسی بن مریمی

اصلاً بعید نیست خدا را چه دیده ای *** جان می دهم برای تو آخر محرمی

آقا فدای نام شما، نام کربلا *** هر دو شده بهانه هر گریه و غمی (1)

عاشقِ دلباخته اهل بیت علیهم السلام هر موقع نام امام حسین علیه السلام یا کربلا را می شنود، بی اختیار گریه می کند چون خود آن حضرت در حدیثی فرمود:

(أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى) (2)

«من کشته اشکم مؤمنی نیست نام من برده شود و گریه نکند.»

ص: 42

1- احسان بمانی

2- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 4.

امشب که شب دوم محرم است شب رسیدن قافله امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلاست، شب اشک و ماتم است شب مصیبت و غم است؛ چون خود آن حضرت تا نام کربلا را شنید، اشک از چشمانش جاری شد، (فَدَمَعَتْ عَيْنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام) (1) و فرمود: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ)؛ (2) «خدایا، به تو پناه می برم از بلا و گرفتاری سپس خطاب به همراهانش فرمود:

(انزلوا، هاهنا وَاللَّهِ مَحَطُّ رِكَابِنَا، وَ سَفَكُ دِمَائِنَا هَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَطُّ قُبُورِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ سَبِيُّ حَرِيمِنَا، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي) (3)

«پیاده شوید، این جا منزلگاه ما و محل ریختن خون های ماست، و این جا جایگاه قبور ماست، به خدا این جا، جای به اسارت رفتن اهل بیت ماست و این خبر را جدم به من داده است.»

این خاک، بوی تشنگی و گریه می دهد *** گفتند: «غاضریه» و گفتند: «نینوا» ست

دستی کشید بر سر و بر یال ذوالجناح *** آهسته زیر لب به خودش گفت: کربلاست

توفان وزید از وسط دشت، ناگهان *** افتاد پرده، دید سرش روی نیزه هاست

یحیای اهل بیت در آن روشنای خون *** بر روی نیزه دید سر از پیکرش جداست

باران تیر بود که می آمد از کمان *** بر دوش باد دید که پیراهنش رهاست

افتاد پرده، دید به تاراج آمده ست *** مردی که فکر غارت انگشتر و عباس است (4)

در روایت است که زینب کبری علیها السلام و اهل حرم وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابش را شنیدند ناله و شیون سر دادند، (لَطَمَ النِّسَاءُ الْخُدُودَ وَ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ) (5)

«لطمه به صورت زدند گریبان پاره کردند».

ص: 43

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 44، ص 381.

2- همان، ص 381

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ مترجم: سید ابوالحسن میرابوطالبی؛ ص 122.

4- مریم سقلاطونی.

5- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 49

عرض كنيم، يا زينب هنوز اتفاقي نيفتاده، هنوز امام حسين عليه السلام كنار خواهرها و اهل بيتش نشسته است هنوز قمر بنی هاشم عليه السلام مراقب و نگهبان زن ها و بچه هاست هنوز حضرت علي اكبر عليه السلام برابر عمه ها و خواهرها سالم ايستاده است اين زن و بچه فقط خبر شهادت و اسارت را شنيدند و بي تابي كردند. اما چه بر سرشان آمد روز عاشورا، وقتی از داخل خيمه ها صدا و شيهه ذوالجناح را شنيدند، شايد به اميد برگشت بابا از ميدان همه از خيمه بيرون دويدندديدند ذوالجناح آمده بدنش خون آلود زينش واژگون شيهه می زند شمش را به زمين می کوبد.

(ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَلَهُ صَهِيلٌ عَالٍ وَيَضْرِبُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ). (1)

امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف در «زيارت ناحيه مقدسه» اين صحنه را اين گونه توصيف می کند:

(فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَحْزِيًّا وَأَبْصَرَ نَ سَ رَجَكَ مَلُوبًا ... وَلِلْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ ... وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ ... وَإِلَى مَضْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ وَالشُّمُرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ سَيْفُهُ فِي نَحْرِكَ....). (2)

«هنگامي كه زنان حَرَمِ مركبت را دل شكسته و زين آن را واژگون ديدند، از خيمه بيرون آمدند ... به صورت می زدند صدا به شيون و زاری بلند كردند ... و به سوی قتلگاه دويدند (نگاه كردند و ديدند) شمر روی سينه ات نشسته بود شمشيرش را بر گلويت می كشيد ...»

شمر دون، لحظه ای خنجر مكش از جفا *** پيش زينب مَبْرُ سِرِ حسين از قفا

يا زهرا يا زهرا سوي مقتل نيا

ص: 44

1- ابن شهر آشوب، محمد بن علي؛ مناقب؛ ج 4، ص 58.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 240

یک باره میان راه پایش لرزید *** مبهوت شد از بغض صدایش لرزید

زینب به چه خیره شد که این گونه *** زمین از ناله وامحمدایش لرزید؟ (1)

مرثیه 2: اشک امام حسین علیه السلام جاری شد

اشاره

از غروب مدینه می آیند *** محرمان حریم عاشورا

کاروان سلاله های خدا *** کاروان امام عاشورا

یکی از نوکرانشان جبریل *** خاک بوس حریمشان حوا

گوش ها از صدایشان داوود *** نفسی از دعایشان عیسی

نوجوانان شان چو اسماعیل *** پیر مردانشان خلیل آسا

زائر اشک هایشان باران *** تشنه مشک هایشان دریا

همه آیات سوره مریم *** «کاف» و «ها»، «یا» و «عین» و «صاد» اما

یوسفان عشیره حیدر *** مریمان قبیله زهرا

کشتگان حوادث امروز *** صاحبان شفاعت فردا

کعبه می بیند و طواف ملک *** چشم تا کار می کند این جا

تا به حالا ندیده هیچ کسی *** این همه آفتاب را یک جا

هر دلی با دلی گره خورده است *** همه معجون صفت، همه لیلا

دارد این کاروان صحرائی *** دخترانی عفیفه و نوپا

همه با احترام با معجر *** همه در پرده های حجب و حیا

پرده را از مقابل زینب *** باد، حتی نمی برد بالا

دور تا دورشان بنی هاشم *** تحت فرمان حضرت سقا

پای علیا مخدره زینب *** روی زانوی اکبر لیلا

حق نگهدار این همه مجنون *** حق نگهدار این همه لیا

می رسیدند و یاد می کردند *** از سر و طشت و حضرت یحیی (1)

روز دوم محرم، هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا رسید، زن ها و بچه ها را پیاده کردند خیمه ها را برپا کردند امام حسین علیه السلام فرزندان و برادران و اهل بیت خود را در یک جا جمع کرد.

(ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِمْ فَبَكَى سَاعَةً ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا عَثَرْتُ نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطَرِدْنَا وَأُزْعِجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنَا وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمِّيَّةَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (2)

«یک نگاهی به آنان کرد و ساعتی گریه کرد، آن گاه گفت: خدایا، ما عترت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم که بیرون رانده شدیم و طرد شدیم و از حرم جد خود دور ماندیم و بنی امیه بر ما ستم کردند خدایا حق ما را بگیر و ما را بر ظالمین پیروز فرما».

گریز

می خواهم امشب جسارت کنم از آقا جانم امام حسین علیه السلام سؤال کنم: «آقا جان! چي شد نگاه به اهل بیت کردی و گریه کردی؟»

شاید، نگاه به علی اکبر علیه السلام کردی بدن اربا اربا دیدی؛ شاید نگاه به قاسم علیه السلام کردی سر و صورت خون آلود و بدن مجروح دیدی؛ شاید نگاه به علمدار کردی دست های قطع شده و فرق شکاف خورده دیدی؛ شاید به خواهرت زینب علیها السلام نگاه کردی، او را در لباس اسارت دیدی و شاید نگاه به نازدانه ات رقیه علیها السلام کردی، پای او را پر آبله و صورتش را نیلی دیدی.

ص: 46

1- علی اکبر لطیفیان

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 44 ص 383

نگاه مضطرب دختری، به روی پدر *** طلوع عاطفه از اوّل پگاه شده ست

برای آن که بگیرند کودکان آرام *** حسین سایه پر مهر خیمه گاه شده ست

قیامت از عطش دیدن حسین به پاست *** به هرکه می نگری، تشنه نگاه شده ست...

عجب ز کودک و گهواره نیست در این دشت *** ستاره، همسفر آفتاب و ماه شده ست

زمین به لرزه درآمد زمان گریست، مگر *** حسین وارد گودال قتلگاه شده است؟

صدای بال زدن های خسته می آید *** کبوتر حرم ای وای بی پناه شده ست (1)

بله یا اباعبدالله! همه آن صحنه هایی را که در یک نگاه دیدی روز عاشورا به چشم خود دیدی؛ بدن ارباب اربابی جوانت علی اکبر را دیدی، کنار نهر علقمه بدن بی دست علمداریت را دیدی گلوی پاره پاره علی اصغر را دیدی اما یا اباعبدالله یک صحنه ای را شما ندیدی فقط زینب علیها السلام دید؛ وقتی آمد تو گودال قتلگاه بدن شما را پر از زخم نیزه و تیر و شمشیر دید، بدن برادرش را بی سر دید. جگرش سوخت با آه و ناله کنار بدن بی سر برادر روضه خواند برای چه کسی روضه خواند؟ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(قَالَ الرَّائِي فَوَ اللَّهِ لَا أُنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ * وَتُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ وَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءٍ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرَّدَا (2) وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا). (3)

ص: 47

1- استاد غفورزاده (شفق).

2- ابن شهر آشوب، مناقب؛ ص 4؛ ص 113

3- ابن نمای حلی، مثير الاحزان؛ ص 77.

«راوی گفت: به خدا زینب دختر علی از یادم نمی رود که با صدای غمناک و دل پر درد بر حسین می نالید و صدا می زد ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند این حسین است که به خون آغشته به خاک کربلا افتاده اعضایش از هم جدا شده سرش از قفا بریده شده، عمامه و لباسش را به غارت بردند و این دختران توست که اسیرند.»

باور نمی کنم سر نیزه سرت بود *** این تکه پاره ها به زمین پیکرت بود

باید کفن به وسعت صحرا کنم تو را *** هر جا نظاره می کنم، بدن اطهرت بود

باور نمی کنم که تو باشی برادرم *** تنها میان دشمن دون خواهرت بود

باور نمی کنم که به انگشت ساربان *** ای جان من فدای تو، انگشتت بود

ای از قفا بریده سرت را عدوی تو *** سمت کدام خیمه نگاه ترت بود (1)

مرثیه 3: زن ها و بچه ها گریه کردند

ای سایه ات افتاده به روی سرم حسین *** معنای واقعی اصول الکرم حسین

یک یا حسین گفتم و دیدم غمی نماند *** تسکین دردهای دل مضطرب حسین

یادم نمی رود که همه عزتم تویی *** من پای سفره تو شدم محترم حسین

لطفی که کرده ای توبه من، مادرم نکرد *** ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

من سال هاست در به در روضه توام *** داغ تو را به جان و دلم می خرم حسین

در کوچه های سینه زنی سالیان سال *** در حسرت هوای حرم می پریم حسین

کابوس من شده غم دوری کربلا *** در خواب هم ذکر لب من حرم حسین

ص: 48

تا گفتم اسم کرب و بلا را دلم گرفت *** مانند خواهری که صدا زد دلم حسین

این جا کجاست؟ خواهرت افتاد از نفس *** رحمی نما به سینه شعله ورم حسین

این جا عجیب بوی فراق تو می رسد *** یک دم نگاه کن تو به چشم ترم حسین

زینب کجا و مجلس نامحرمان کجا *** یک ذره حق بده نشود باورم حسین (1)

روز دوم محرم وقتی کاروان به کربلا رسید امام حسین علیه السلام پرسید: «نام این سرزمین چیست؟» گفتند: کربلا. حضرت فرمود: «پیاده شوید، این جا منزلگاه ماست، این جا محل شهادت ماست».

همه پیاده شدند، خیمه ها را بر پا کردند، امام حسین علیه السلام لحظاتی را فرصت پیدا کرد و مشغول اصلاح شمشیر خود شد و زیر لب اشعاری را جمع به بی وفائی دنیا خواند:

«يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ حَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ» (2)

«ای روزگار، اف بر تو باد! چقدر صبح و شام دوست و جوینده (حق و حقیقت) را مقتول و شهید می کنی؟ روزگار به عوض و بدل گرفتن قانع نمی شود».

حضرت زینب علیها السلام وقتی این جملات را شنید طاقت از کف داد بلند شد شیون کنان در حالی که لطمه به صورت می زد با پای برهنه به صورتی که لباسش به زمین کشیده می شد به سوی برادر دوید گفت: «برادر جان این سخنان شما بوی مرگ می دهد وای از این مصیبت ای کاش مرده بودم و کاش زنده نبودم و چنین روزی را نمی دیدم، امروز انگار مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته است» (3)

ص: 49

1- حسین صیامی

2- ابن اثیر جزری؛ کامل ابن اثیر، ج 11، ص 164

3- همان.

این جا که آمدیم، غم و غصّه پا گرفت *** دلشوره ای عجیب، وجود مرا گرفت

حس غم جدایی این دشت لاله خیز *** بال و پرم جدا و دلم را جدا گرفت

فالی زدم به مصحف پیشانی ات حسین *** آیات غربت تو دلم را فرا گرفت (1)

در روایت است، همه زن ها و بچه ها ناله و شیون سر دادند، این جا اشک از چشمان امام حسین علیه السلام جاری شد. امام حسین علیه السلام حضرت زینب علیها السلام و دیگر زنان را آرام کرد و دلداری داد، آنان را به صبر دعوت کرد. (2)

گزین

حضرت زینب علیها السلام همه جا صبر کرد؛ حتی کنار بدن بی سر برادر آمد از پا نیفتاد شجاعانه دست زیر آن نازنین بدن برد و عرضه داشت: (إِلَهِي تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ)؛ (3) «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر». در مجلس کوفه، ابن زیاد ملعون وقتی به حضرت زینب علیها السلام گفت: (كَيْفَ رَأَيْتِ صَنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟)؛ (4) «کار خدا را با برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟» حضرت، در پاسخ او با افتخار فرمود: (مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا)؛ (5) در کوفه عالمانه و شجاعانه خطبه خواند و مردم کوفه را حيله گر و خیانتکار و بی وفا خواند، آن جا آن گونه سخن گفت که زن و مرد کوفی گریه می کردند. (6) اما یک جا کاسه صبر دختر علی علیه السلام لبریز شد آن هم در مجلس یزید وقتی سر بریده برادر را مقابل یزید دید؛

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ

ص: 50

1- احسان محسنی فرد.

2- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان، ص 49

3- بحرانی اصفهانی شیخ عبدالله؛ عوالم العلوم؛ ج 11؛ ص 958

4- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 160

5- امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج 1، ص 614

6- مفید، محمد بن محمد؛ امالی؛ ص 321 و 322.

يَفْزَعُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَاةَ يَا حَبِيبَ رَسُولِ...اللَّهُ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمَنِّي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى... (1)

«... از شدت غم و اندوه گریبان خود را چاک زد و با صدایی محزون که قلبها را جریحه دار می کرد فریاد زد: ای حسین! ای محبوب دل رسول خدا ای فرزند مکه و منی ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان علیها السلام ای پسر دختر پیامبر برگزیده خدا....»

باورت می شد بینی خواهرت را یک زمان *** دست بسته مو پریشان، موکنان، مویه کنان

باورت می شد بینی دختر خورشید را *** کوچه کوچه در کنار سایه نامحرمان

نه لبی مانده برای تو، نه جای سالمی *** من که گفتم این همه بالای نی قرآن نخوان

چه عجب! طشتی برای این سرت آورده اند *** ای سر منزل به منزل ای سر یحیی نشان

تا همین که چشم تو افتاده بر چشمان ما *** چشم ما افتاده بر لب های زیر خیزران

ای تمامی غرور من فدای غیرت *** لطف کن این مرد شامی را از این مجلس بران

این قدر قرآن مخوان، این چوب ها نامحرمند *** شب بیا ویرانه هر چه خواستی قرآن بخوان (2)

راوی گوید: ناله و شیون زینب علیها السلام باعث شد که همه گریستند؛

(فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلِّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ) (3)

ص: 51

1- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 100.

2- علي اكبر لطيفيان

3- ابن طاووس، علي بن موسى؛ اللهوف؛ ص 179

«سوگند به خدا همه کسانی را که در مجلس حاضر بودند، به گریه در آورد، ولی یزید که لعنت های خدا بر او باد. ساکت بود».

مرثیه 4: گریه حضرت زینب علیها السلام

اشاره

دشت در دشت دلهره می ریخت *** هُرم صحرا به آسمان می رفت
کاروان در سکوت صحرا، گم *** مرگ دنبال کاروان می رفت
کاروان رفت تا دیاری که *** حزن و اندوه و داغ می بارید
بوی دلتنگی و جدایی داشت *** گریه گریه، فراق می بارید
همه جا بوی تشنگی دارد *** بچه ها خواب آب می بینند
هر طرف روی می کنم آقا *** چشم هایم سراب می بینند
شوق و شور شهادت آقا جان *** در نگاهت چقدر مشهود است
عرش معراج توست این صحرا؟ *** این همان وعده گاه موعود است؟
در نگاه پر از تلاطم تو *** ندبه هایی غریب می لرزد
می روی تا به سمت آن گودال *** دل زینب عجیب می لرزد
یک جهان ماتم و پریشانی *** حاصل اشک و آه زینب بود
حرف های نگفته بسیار *** در غروب نگاه زینب بود:
اگر امروز ماتمی دارم *** در کنارم شکوه احساس است
این طرف، قاسم و علی اکبر *** آن طرف، شانه های عباس است
چه کنم در غروب عاشورا *** که نه یاری، نه همدمی دارم
دشت، پر می شود ز حرمله ها *** نه پناهی، نه محرمی دارم
در هجوم کبودی رحمی *** با پر یا کریم ها چه کنم؟
آتش و تازیانه می بارد *** تو بگو با یتیم ها چه کنم؟ (1)

روز دوم محرم وقتی قافله امام حسین علیه السلام به کربلا رسید، حضرت دستور داد، همه پیاده شوید، خیمه ها را بر پا کنید.

(إِزْلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِكَابِنَا وَ سَفْكُ دِمَائِنَا، هَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَطُّ قُبُورِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ سُبِّي حَرِيمُنَا) (1)

«پیاده شوید این جا منزلگاه ما و محل ریختن خون های ماست، و این جا جایگاه قبور ماست، به خدا این جا جای به اسارت رفتن اهل بیت ماست.»

همه پیاده شدند خیمه ها را بر پا کردند، در این روز پُر اندوه، امام حسین علیه السلام نگاه به اهل بیتش می کرد گریه می کرد. زن ها و بچه ها با شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام لطمه به صورت می زدند و بی تابی می کردند حضرت زینب علیها السلام با شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام گریان پاره کرد، بی تاب شد و از حال رفت، امام حسین علیه السلام آب به صورت او زد و وقتی به هوش آمد او را دلداری داد و آن حضرت را به صبر دعوت کرد. (2)

چیست این جا که نیمه جانم کرد *** از همین ابتدا کمانم کرد

وای از این سرزمین، بیا برگرد *** نخل ها را ببین، بیا برگرد

همه جا تیغ و تیرو سرنیزه *** همگی آتشین، بیا برگرد

به علمدار تا نظر نزدند *** جان ام البنین، بیا برگرد

تا نیفتی میان آن گودال *** زخمی از پشت زین، بیا برگرد

به گمانم بمیرم از این حال *** حرمله آمده زبانم لال (3)

این یک سفر کربلا برای اهل بیت امام حسین علیه السلام بود در این سفر زن ها و دخترها دلخوش بودند که بابا کنارشان هست عمو عباس علیه السلام و علی اکبر علیه السلام مثل کوهی استوار مراقب زن ها و بچه ها هستند.

ص: 53

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف، ص 123.

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 94

3- ناشناس.

اگر امروز ماتمی دارم *** در کنارم شکوه احساس است

این طرف قاسم و علی اکبر *** آن طرف شانه های عباس است

چه کنم در غروب عاشورا *** که نه یاری نه همدمی دارم

دشت پر می شود ز حمله ها *** نه پناهی نه محرمی دارم (1)

گریز

اما این کاروان یک سفر دیگر هم به کربلا رفت آن هم اربعین امام حسین علیه السلام بود، در این سفر دیگر نه بابا بود نه عمو عباس علیه السلام بود نه علی اکبر علیه السلام، نه قاسم علیه السلام. در این سفر چهل روز اسارت، شکنجه و خرابه نشینی، دست بسته و غل و زنجیر بود. لذا امام سجاد علیه السلام وقتی جابر بن عبدالله انصاری را در کربلا دید، فرمود:

«یا جابر! هاهنا واللّه قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَ ذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَ سُبِّتَ نِسَائُنَا، وَ حُرِّقَتْ خِيَامُنَا....» (2)

«ای جابر! به خدا سوگند، در همین سرزمین مردان ما را به شهادت رساندند در همین سرزمین کودکان ما را سر بریدند در این جا بود که اهل بیت ما را به اسارت بردند همین جا بود که خیمه های ما را آتش زدند...»

جابر نتوان گفت چه آمد به سر ما *** کز جور خزان ریخت همه برگ و بر ما

غلطید به خون، پیکر پاک پدر ما *** شد قاتل او با سر او همسفر ما

ما زخم زبان در ملأ عام شنیدیم *** بی جرم و گنه، از همه دشنام شنیدیم

ص: 54

1- یوسف رحیمی

2- ابن نماي حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان (در سوگ امير آزادی)؛ مترجم: کرمی، علی؛ ص 360

دشمن همه جا خنده به زخم جگرم زد *** در شام بلا، سنگ به فرق پدرم زد

با کعب سنان گاه به تن گه به سرم زد *** سیلی به رخ خواهر نیکو سیرم زد

دیدم اثر سیلی، بر روی سکینه *** یاد آمدم از فاطمه و شهر مدینه (1)

ص: 55

کتیبه 3: حبیب بن مظاهر اسدی

اشاره

ص: 57

گل نشاط دمیده است از سراپایم *** که من حبیب حسین و حبیب زهرایم
هزار شکر خدا را سعادت‌م این بود *** شود ز خون جبینم خضاب سیمایم
تمام اجر شهادت برای من فردا *** همین بس است که باشد حسین آقام
دو دیده در ره تیر و سرم نشانه سنگ *** کشیده منت شمشیر و نیزه اعضایم
ز خون سرخ جبین، چشم از جهان بستم *** که بر جمال امام دو دیده بگشایم
زهی کرامت و آقایی امام حسین *** که در کنار علمدار خود دهد جایم

رواست دور سر دختر علی کردم *** به جاست سر به قدم های اکبرش سایم

شدم به شعله شمع وصال، پروانه *** ز تیر و نیزه و شمشیر نیست پروایم

حبیب یوسف زهرا شدم، چه بهتر از این *** که قطره بوده ام و متصل به دریایم

خدا کند که به دنیا دوباره برگردم *** هزار بار کنم جان فدای مولایم

شهادت دگر هست آرزو «میثم» *** گر آورند دوباره به دار دنیا [\(1\)](#)

امام حسین علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید نامه ای به این مضمون به حبیب بن مظاهر اسدی نوشت:

(مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ أَمَّا بَعْدُ يَا حَبِيبَ فَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْتَ أَعْرِفُ بَنِي مِنْ غَيْرِكَ، وَأَنْتَ ذُو شَيْمَةٍ وَغَيْرَةٍ، فَلَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ، يُجَازِيكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

[\(2\)](#)

«از حسین بن علی به مرد فقیه، حبیب بن مظاهر ای حبیب قرابت ما را با پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی و تو بهتر از دیگران ما را می شناسی و شخص آزاد مرد و غیرتمندی هستی. از جان خود بر ما مضایقه مکن، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت پاداش آن را به تو خواهد داد.»

حبیب با همسرش مشغول غذا خوردن بود که در خانه را زدند حبیب بیرون رفت و خیلی طول نکشید برگشت. همسرش پرسید که بود؟ گفت: «قاصدی از طرف

ص: 59

1- غلامرضا سازگار.

2- احمدی میانجی، علی؛ مکاتیب الائمه علیهم السلام؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1426 ق، ج 3، ص 145

حسین علیه السلام برای من نامه آورده است». همسرش پرسید حسین علیه السلام برایت چه نوشته است؟ حبیب گفت: «نوشته من آمده ام کربلا؛ اگر می خواهی، بیا من را یاری کن».

این نامه ای که از تو به دستم رسیده است *** آتش به بند بند وجودم کشیده است

پرسید همسر من چه شده منقلب شدی؟ *** آقا مگر چه گفته که رنگت پریده است

در نامه ات چه آه بلندی کشیده ای *** تیر «من الحسین» امانم بریده است

من که نمرده ام از این بی کسی مزین *** این تیغ گرچه کهنه، ولی آبدیده است

گر شد قدم کمان نه برای کهولت است *** آقا به احترام تو پشتم خمیده است (1)

همسر حبیب گفت: «ای حبیب تو را به خدا قسم می دهم مبادا از یاری فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم غفلت کنی»، حبیب گفت: «حتماً می روم و جانم را فدایش می کنم».

سرم خاک کف پای حسین است *** دلم مجنون و شیدای حسین است

در این عالم تمنایی ندارم *** تمنایم تمنای حسین است (2)

وقتی که حبیب می خواست حرکت کند همسرش به او گفت: «ای حبیب! حالا که داری می روی، از تو خواهشی دارم؛ هرگاه نزد حسین رسیدی، دست ها و پاهای حضرت را به نیابت از من ببوس و سلام من را به او برسان».

حبیب به غلامش گفت: «این اسبم را در فلان مکان ببر و آن جا منتظر من باش

ص: 60

1- میلاد حسینی

2- غلامرضا سازگار.

تا نزد تو برسم». حبیب با همسر و فرزندانش خدا حافظی کرد و به طرف محل قرار با غلامش حرکت کرد وقتی به غلامش رسید دید غلام در حالی که گریه می کند دست روی دستش می زند و با خود می گوید: «خوشا به سعادت حبیب که به یاری حسین علیه السلام می رود. جانم به فدایت یا حسین غلامان حسرت یاری تو را دارند، پس آزادگان چه حالی دارند» حبیب تا این سخنان را از غلام شنید، گفت: «غلام برو تو را آزاد کردم»، غلام صدای گریه اش بلند شد و گفت: «مولای من، از تو جدا نمی شوم و از تو خواهش می کنم مرا هم با خودت ببر، من هم می خواهم حسین علیه السلام را یاری کنم»، حبیب پذیرفت و با هم به کربلا رفتند.

ما را غلامی تو بود تاج افتخار *** این تاج را به افسر شاهان نمی دهم (1)

وقتی حبیب به کربلا رسید، در مقابل سیدالشهدا رحمه الله زمین را بوسید و سر به سجده گذاشت و خدا را شکر کرد خبر به زینب کبری علیها السلام رسید، حضرت فرمود: «سلام مرا به حبیب برسانید»، وقتی به حبیب گفتند، حضرت زینب علیها السلام به تو سلام می رساند، حبیب گریه کرد و با دست به صورت خود زد و گفت: «من کیستم که دختر امیرمؤمنان علیه السلام بر من سلام برساند». (2)

شب عاشورا هم وقتی حبیب از نگرانی بی بی زینب کبری علیه السلام نسبت به وفاداری یاران امام حسین علیه السلام مطلع شد اصحاب و یاران امام علیه السلام را مقابل خیمه های اهل بیت علیهم السلام جمع کرد تا قوت قلبی برای زینب کبری علیها السلام و دیگر بانوان باشند.

چون به کنار خیمه ها رسیدند، حبیب، خطاب به بانوان بنی هاشم گفت: «ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا اینان یاوران فداکار شما هستند. همه سوگند یاد کرده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آن ها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.»

ص: 61

1- سید رضا مؤید خراسانی

2- مازندرانی ملامهدی؛ معالی السیطین؛ ص 537 و 538

در این هنگام بانوان حرم از خیمه ها با گریه و شیون بیرون آمدند، یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:

(أَيُّهَا الطَّيِّبُونَ حَامُوا عَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَحَرَائِرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ) (1)

«ای پاک مردان از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کنید.»

یاران امام حسین علیه السلام نیز با شنیدن این سخن با صدای بلند گریه کردند و هر یک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

دنیا و آخرت همه مدیون زینب *** ما را صدای ناله او بقرار کرد (2)

گریز

یا حبیب! برای رفع نگرانی حضرت زینب اصحاب را جمع کردی و اعلام وفاداری کردید؛ آفرین بر شما ای شیر مردان بیشه شجاعت، شما قلب حضرت زهرا علیها السلام را شاد کردید. آفرین بر شما که برای یاری امام حسین علیه السلام از جان گذشتید، اما ای حبیب! کجا بودی آن ساعتی که دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و یک لشکر دشمن؟ بی بی از خیمه بیرون دوید دید دور حسین را گرفتند هر کسی با حربه ای به بدن او می زند؛ ملعونی تیر به دهان ابا عبدالله علیه السلام زد دیگری نیزه ای به کتف آن حضرت و آن یکی نیزه ای به کمر امام حسین علیه السلام زد و مرد دیگری می خواست سر از بدن ابا عبدالله علیه السلام جدا کند. (3)

ای حبیب! این جا بود زینب کبری علیها السلام از هر کسی کمک خواست تا سر از بدن حسین جدا نکنند ولی کسی او را یاری نکرد ابتدا رو کرد به عمر بن سعد و صدا زد: (أَيُّقَتْلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْتَظِرُ إِلَيْهِ)؛ «دارند حسینم را می کشند و تو نگاه می کنی؟!»

ص: 62

1- مقرر عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام، ص 226 و 227

2- جواد حیدری

3- مفید محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 112

عمر بن سعد با این سخن حضرت زینب علیها السلام اشک از چشمانش جاری شد ولی جوابی نداد (1) و رویش را برگرداند. (2) سپس آن حضرت خطاب به لشکر، صدا زد: (وَيَحْكُمُ أَمَّا فِيكُمْ مُسْلِمٌ)، (3) «آیا مسلمانی بین شما نیست؟» کسی جواب زینب علیها السلام را نداد. این جا بود که شمر وارد قتلگاه شد، امام حسین علیه السلام در حالی که با بدن مجروح نشسته بود، شمر لگدی به حضرت زد، روی سینه مبارک نشست و سر از بدن امام حسین علیه السلام جدا کرد. (4)

ای ملائک، رو در این هامون کنید *** شمر را از قتلگه بیرون کنید

ای عزیز فاطمه! دادی بزن *** آخرای مظلوم، فریادی بزن

چشم هستی بر تو خون بارد حسین *** صبر هم اندازه ای دارد حسین

یا ز دست قاتلت خنجر بگیر *** یاره گودال بر مادر بگیر

کربلا، این رسم مهمانداری است؟ *** از گلوی میهمان، خون جاری است

کربلا، دریایی از خون آمده *** شمر از گودال بیرون آمده

قرص خورشید است در پیراهنش *** می چکد خون خدا از دامنش (5)

مرثیه 2: سر حبیب، پسر حبیب

اشاره

ای یار ما به روز غم و ابتلا، حبیب *** چشم انتظار آمدنت کربلا، حبیب

محبوب تو، حسین و حبیب حسین، تو *** تو یا حسین گفتی و او گفت: یا حبیب

ص: 63

1- ابی مخنف کوفی، لوط بن یحیی؛ وقعه الطف؛ ص 252.

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 45، ص 55

3- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 112.

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 45، ص 56

5- غلامرضا سازگار

زهر را دهد ندات که اهلاً و مرحبا *** زینب کند به خیمه برایت دعا، حبیب

امروز تو حبیب و امامت بود غریب *** خوش یاور غریب شدی، مرحبا حبیب!

ای کوفه با تلاوت قرآنت آشنا *** ای جان نثار عترت و قرآن، بیا حبیب

قرآن بخوان که برده صدایت دل از حسین *** قرآن بخوان که محو شدی در خدا

قرآن بخوان که صورتت از خون شود خضاب *** قرآن بخوان که رأس تو گردد جدا

قرآن بخوان که گشته دلم تنگ بر صدات *** قرآن بخوان که ما تو شدیم و تو ما

امشب تو را صداست به قرآن بلند و من *** فردا شوم تو را سر نی هم صدا صدا حبیب

تو می شوی فدایی فرزند فاطمه *** «میثم» به خاک راه تو گردد فدا حبیب (1)

هنگامی که لشکر عمر بن سعد به کوفه برگشتند یکی از لشکریان، سر حبیب بن مظاهر را به گردن اسبش آویخته بود و به طرف دارالاماره حرکت می کرد ناگاه دید نوجوانی به سر حبیب خیره شده و دنبال او می آید و از او جدا نمی شود؛ حامل سر از این نوجوان پرسید: «چرا مدام دنبال من می آیی و به این سر خیره شده ای؟» نوجوان گفت: «چیزی نیست». آن مرد اصرار کرد این نوجوان که قاسم فرزند حبیب بن مظاهر بود، گفت: «این سری که به گردن اسبت آویختی، سر پدر من است. آیا آن را به من می دهی تا به خاکش بسپارم؟» آن مرد گفت: «امیر، ابن زیاد نمی پذیرد»

ص: 64

که این سر دفن شود و من می خواهم به جهت کشتن او از امیر جایزه بگیرم» قاسم گفت: «خداوند تو را بر این کار پاداش ندهد مگر بدترین عذاب را، به خدا سوگند، تو کسی بهتر از خود را کشته ای». این را گفت و گریه کرد. (1)

گریز 1

به فرزند حبیب بن مظاهر عرض می کنم: شما سر بریده پدر را دیدی، گریه کردی؛ دنبال سر بریده پدر از این طرف به آن طرف می رفتی تا سر را بگیری و دفن کنی، اما سر را به تو ندادند، ولی آخر الامر انتقام پدرت را از قاتلش گرفتی و او را به هلاکت رساندی. (2)

ولی من یک «دختر» سراغ دارم که نه تنها سر بریده بابا را دید، بلکه مقابل چشمانش یزید با چوب به لب و دهان بابایش امام حسین علیه السلام می زد (3)، نه تنها سر بریده و چوب خیزران دید، بلکه بدن بی سر بابا را روی خاک کربلا دید. آن دختر روز یازدهم محرم، خودش را روی بدن بابا انداخت، دست هایش را به گلوی بریده پدر حلقه کرد، (اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام) (4) اما دشمنان نگذاشتند با بدن بی سر پدر درد دل کند، نگذاشتند کنار بدن بی سر پدر آرام بگیرد، (فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ)؛ (5) «عده ای جمع شدند و او را از روی بدن پدر به خاک می کشیدند».

سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا *** من از کنار کشته بابا نمی روم

از سایه محبت این مهربان پدر *** با کعب نیزه در تف گرما نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمدم *** از این دیار بی کس و تنها نمی روم

ص: 65

1- طبری، ابو جعفر؛ تاریخ طبری؛ ج 5 ص 440

2- همان، ج 5، ص 440

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 179

4- همان، ص 134.

5- همان، ص 134.

تنها به روی خاک چنین مانده بی کفن *** در شام و کوفه همراه سرها نمی روم (1)

گزین 2

امام حسین علیه السلام کنار دو تا بدن که رسید آثار شکستگی و غم و اندوه در چهره اش نمایان شد؛ یکی بدن حبیب بن مظاهر بود و یکی هم بدن قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، (لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ وَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرَ بْنِ الْإِنْكَسَارِ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ). (2) وقتی حبیب به شهادت رسید امام حسین علیه السلام تنها نبود؛ هنوز جمعی از اصحاب و بنی هاشم بودند تا امام علیه السلام را یاری کنند اما کنار بدن قمر بنی هاشم علیه السلام که رسید، نگاه به دست های بریده کرد، نگاه به فرق عمود خورده کرد نگاه به مشک پاره کرد، دیگر کسی را نداشت، تنهای تنها بود. جمله ای فرمود که کنار هیچ بدنی این جمله را نگفته بود؛ فرمود: (الآن انكسر ظهری و قلت حیلتي)، (3) «الان پشتم شکست و چاره ام کم شد».

در روایت است حضرت در این لحظه یک نگاهی به اطراف کرد، دید دیگر کسی برایش باقی نمانده است؛ از یک طرف نگاهی به بدن های قطعه قطعه اصحاب و یارانش کرد و از طرفی دیگر صدای گریه کودکان و زنان را از خیمه ها شنید این جا بود که صدای غربت حضرت بلند شد؛ یک مرتبه صدا زد: (هَلْ مِنْ ذَاتٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ)؛ «آیا کسی هست از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله دفاع کند؟»

مرحوم مقرر می نویسد: زن ها و بچه ها تا این جمله را شنیدند، صدای گریه و ناله شان بلند شد این جا بود که زین العابدین علیه السلام تکیه به عصا کرد، شمشیری برداشت تا به یاری پدر مظلومش بیاید امام حسین علیه السلام تا متوجه شد، خواهرش ام کلثوم علیها السلام را صدا زد و فرمود: «نگذار زین العابدین بیاید او را به خیمه برگردان». (4)

ص: 66

1- ناشناس.

2- لیب بیضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2 ص 82

3- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال فارسی؛ ج 2 ص 885

4- مقرر سید عبد الرزاق؛ مقتل الحسين؛ ص 284

عرض کنم یا ابا عبدالله تا رمق در بدن داشتی اجازه ندادی کسی از خیمه ها بیرون بیاید حتی راضی نشدی زین العابدین علیه السلام با بدن تب دار از خیمه بیرون بیاید؛ اما وقتی با بدن مجروح از روی مرکب به روی زمین افتادی، خواهرت زینب علیها السلام طاقت نیاورد، از داخل خیمه به سمت قتلگاه بیرون دوید، صدا می زد: «وا أخاه واسیّده! ای کاش آسمان بر زمین خراب می شد ای کاش کوه ها متلاشی می شدند و بر زمین می ریختند».

در این لحظه بود که شمر ملعون فریاد زد: کار حسین علیه السلام را تمام کنید!

این جا بود که لشکر از هر طرف به امام حسین علیه السلام حمله کردند؛ یکی با نیزه می زد یکی با تیر به گلوی حضرت می زد و.... (1)

گفتم اگر سرت نبود، ولی پیکر تو هست *** مادر اگر که نیست، ولی خواهر تو هست

روی زمین به فاصله افتاده پیکرت *** حتماً به دست حرمله افتاده پیکرت

آواز سنگ هر چقدر رنج آور است *** اما صدای نعل نوي اسب بدتر است (2)

ص: 67

1- جزایری، سید نعمت الله؛ ریاض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام؛ ج 1، ص 230.

2- حسن کردی

كتيبه 4: وَهَبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيِّ

إشارة

ص: 69

وقتی خدا به خلقت تو افتخار کرد *** ما را برای نوکریات اختیار کرد

کشتی هیچ کس به دل ما محل نداد *** اما حسین آمد و ما را سوار کرد

تا داغ تو جگر بخرشد به سینه ها *** برق نگاه تو دل ما را شکار کرد

گر روضه ات نبود که ما دین نداشتیم *** دین را برای ما غم تو استوار کرد

جانم فدای آن که تمامی عمر خویش *** بر درگاه تو خدمت بی انتظار کرد

هرگز زیاد حضرت زهرا نمی رود *** یک لحظه هر کسی که برای تو کار کرد (1)

روز عاشورا پس از شهادت حبیب بن مظاهر اسدی، جوانی بلند قامت و شجاع، به نام وَهَب بن عبدالله کلبی مقابل امام حسین علیه السلام آمد و اجازه میدان خواست. (2) او که تازه داماد بود و هفده روز از دامادی اش گذشته بود، (3) نصرانی بود و به همراه

ص: 70

1- جواد حیدری

2- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ ص 429

3- موسوی زنجانی ابراهیم؛ وسیله الدارین؛ ج 1 ص 201.

مادر و همسرش در راه کربلا و در ثعلبیه، به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شده بودند. (1) روز عاشورا مادر وهب به او گفت: پسر! برو میدان و پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کن. (2) وهب، امر مادرش را اطاعت کرد، پس از اجازه گرفتن از امام حسین علیه السلام وارد میدان نبرد شد.

مسیح خوانده مرا، وقت امتحان من است *** زمان، زمان رجزخوانی جوان من است

از آسمان چهارم، مسیح می بارد *** چقدر منتظر رعد آسمان من است!

برو که پیکر مصلوب و بی سرت مادر! *** در امتداد مسیر خدا، نشان من است

به کف بگیر سرت را برای یاری عشق *** سرت مقدمه سرخ داستان من است

نماز آخر خود را اقامه کن در خون *** برو که بدرقه ات نغمه اذان من است

اگرچه بعد تو صحراست خانه ام اما *** چه باک؟ زینب کبری هم آشیان من است (3)

وهب جنگ نمایانی کرد، عده ای را به هلاکت رساند سپس به سوی مادرش برگشت و خطاب به مادرش گفت: (أَرْضِيَّتِ؟ فَقَالَتْ: مَا رَضِيَّتُ أَوْ تُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (4) «از من راضی شدی؟ مادرش گفت: از تو راضی نمی شوم تا این که در مقابل امام حسین علیه السلام کشته شوی.»

همسر وهب که راضی نبود شوهر تازه دامادش کشته شود، به وهب گفت: تو را

ص: 71

1- وقایع الایام شیخ عباس قمی، ج 1، ص 409.

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 16

3- سید محمد بابا میری

4- خوارزمی موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی؛ ج 2 ص 16

به خدا قسم می دهم مرا در مصیبت خود داغدار مکن. وهب همسرش را دلداری داد و او را راضی کرد و به میدان برگشت او با دلاوری و شجاعت، جمع دیگری از دشمنان را به هلاکت رساند دستان وهب بر اثر ضربت شمشیر قطع شد و روی زمین افتاد، همسرش که این صحنه را دید عمودی به دست گرفت و همان گونه که به طرف میدان می دوید، خطاب به وهب می گفت: «پدر و مادرم بفدای تو، برای دفاع از حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم جهاد کن». وهب کوشید همسر شجاع خود را به خیمه بازگرداند اما آن زن با ایمان و آزاده در حالی که لباس وهب را گرفته بود، گفت: «هرگز تو را رها نخواهم کرد و به سوی خیمه ها باز نخواهم گشت تا به همراه تو به شرف شهادت مفتخر گردم». وهب به او گفت: «تو که تا ساعتی پیش مرا از آمدن به میدان باز می داشتی، الان چه شده که مرا به یاری امام حسین علیه السلام و پیکار با دشمنان او تشویق می نمائی؟» همسرش گفت: «وهب! به خدا سوگند هنگامی که ندای غربت و تنهایی امام حسین علیه السلام را شنیدم از زندگی سیر شدم؛ آن حضرت با صدایی رسا می گفت: (وَاعْرَبْتَاهُ! وَقَلَّةَ نَاصِرَاهُ! أَمَّا مِنْ ذَابَ يَذُبُّ عَنَّا؟ أَمَّا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا؟) (1)

«فریاد از غربت و تنهایی! فریاد از کمی یاران حق و عدالت! آیا کسی نیست که از حقوق پایمال شده ما به همراه ما دفاع کند؟ آیا کسی نیست به ما پناه دهد؟»

این تازه عروس، شوهرش را رها نکرد تا «وهب» به شهادت رسید، کنار بدن خونین «وهب» نشست و خاک و خون از صورتش پاک می کرد و می گفت: «بهشت گوارای وجودت» در همین حال شمر ملعون به غلامش دستور داد این زن را به قتل برساند، غلام شمر با نیزه ای به سر این تازه عروس زد و این خانم در کنار شوهرش به شهادت رسید. (2) این اولین زنی بود که در لشکر امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

حکمت چه بوده نو عروس تو *** باید میان کشته ها باشد

در بین زن های دلاور مرد *** تنها شهید کربلا باشد (3)

ص: 72

1- کرمی، علی؛ در سوگ امیر آزادی؛ ترجمه مشیر الاحزان؛ ص 229

2- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 438

3- محسن کاویانی.

به همسر وفادار و شجاع وهب عرض می کنم تو آمدی کنار بدن وهب دیدی صورتش خون آلود است خون ها را از صورت وی پاک کردی با وهب سخن گفتی دلت خوش بود وهب سری به تن دارد اما فدای آن بدنی که سر نداشت، نه تنها سر نداشت بلکه نشانی زینب علیها السلام را که پیراهن کهنه و دست بافت مادر بود نیز به غارت رفته بود؛ لذا دختر امیرمؤمنان زینب علیها السلام بدن بی سر برادر را در آغوش گرفت، لب های خود را روی گلوی بریده برادر گذاشت و آن را می بوسید. (اعْتَنَّتْ زَيْنَبُ أَخَاهَا وَوَضَعَتْ فَمَّهَا عَلَى نَحْرِهِ وَهِيَ تَقْبَلُهُ). (1)

در قتلگاہت آدمم و سر نداشتی *** یک جای سالمی تو به پیکر نداشتی

دیدم تو را چه دیدنی، ای پاره دلم *** حتی لباس کهنه ای در بر نداشتی

جز روی حنجری که همه بوسه اش زدند *** جایی برای بوسه خنجر نداشتی؟

زینب بمیرد این همه خونی نبیندت *** خواهر شود فدای تو، یاور نداشتی؟

ته مانده های پیرهننت هم ربوده شد *** چیزی برای غارت لشکر نداشتی

ای وای سینه تو پر از جای پا شده *** یکی دو تا که ارث ز مادر نداشتی

بی کس شدی، ز پشت سرت نیزه خورده ای *** حق می دهم حسین برادر نداشتی (2)

ص: 73

1- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 722

2- رضا رسول زاده

ای پیکر برهنه بی سر، حسین من *** آیا تویی عزیز پیمبر، حسین من؟

پیدا نمی کنم به تنت جای بوسه ای *** جز جای تیر و نیزه و خنجر، حسین من

بگذار تا زخم به گلوی بریده ات *** یک بوسه با نیابت مادر، حسین من

ای بر تنت سلام، جواب سلام ده *** از خنجر بریده به خواهر، حسین من

زخم تنت ز حد تصوّر، بود فزون *** زخم دلت هزار برابر، حسین من

من آن مسافر که ز خون گلوی تو *** کردم خضاب، جان برادر، حسین من [\(1\)](#)

ص: 74

كتبه 5: زهير بن قين بجلى

اشارة

ص: 75

کامل شده سیرها، پس از دیدن تو *** ما را چه به غیرها، پس از دیدن تو
آینه ای از ضریح شش گوشه شدند *** چشمان زهیرها، پس از دیدن تو (1)

یک باره از تعلق دنیا رها شدی *** خاک تو پاک بود و چنین کیمیا شدی
در تو طلوع کرده یقین دوباره ای *** از جنس نور بودی و محو خدا شدی
از بس که غرق چشمه مهتاب شد دلت *** دیدم تو را که قبله آینه ها شدی
حق را چه عاشقانه اجابت نموده ای *** تو سربلند عرصه «قالوا بلی» شدی

ص: 76

در چشمهات شوق شهادت چه دیدنی ست *** آینه دار حضرتِ خون خدا شدی

یک مرتبه برای تو کم بود یا زهیر! *** هر چند با تمام وجودت فدا شدی (1)

زهیر با همراهانش با قافله امام حسین علیه السلام در مسیر از مکه به سمت کوفه همسفر بود ولی از آن جا که ملاحظه حکومت بنی امیه را در سر داشت، سعی می کرد با امام حسین علیه السلام هم منزل نشود. تا این که قافله امام حسین علیه السلام در مکانی منزل گرفت که زهیر نیز چاره ای نداشت جز این که در آن جا توقف کند؛ امام حسین علیه السلام در یک طرف و زهیر بن قین هم در طرفی دیگر منزل گرفتند.

زهیر با همراهانش در خیمه مشغول غذا خوردن، بودند که دیدند پیکی از طرف امام حسین علیه السلام وارد خیمه شد، سلام کرد و گفت: ای زهیر! حسین بن علی علیه السلام مرا فرستاده که [بگویم] به نزد او بروی؟ با شنیدن این سخن زهیر و همراهانش از شگفتی و تحیر آن چه در دست داشتند بر زمین انداختند و سکوت کردند.

زهیر میلی به ملاقات با امام حسین علیه السلام نداشت، اما همسرش به او گفت: سبحان الله! آیا پسر پیامبر صلی الله علیه و آله، قاصدی به سوی تو می فرستد و تو پاسخ نمی دهی؟! چرا نزدش نمی روی و سخنش را نمی شنوی؟

زهیر باش دلم! تا به کربلا برسی *** به کاروان شهیدان نینوا برسی

امام پیک فرستاده در پی ات، برخیز! *** در انتظار جوابت نشسته، تا برسی

چه شام باشی و کوفه، چه کربلا ای دل! *** مقیم عشق که باشی، به مقتدا برسی (2)

این جا بود که زهیر به دیدار آن حضرت شتافت و مدتی نگذشت که با چهره ای شادمان و درخشان بازگشت. سپس به همسرش گفت: تو را طلاق دادم؛ زیرا

ص: 77

1- یوسف رحیمی.

2- مریم سقلاطونی.

نمی خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه ببینی! من تصمیم گرفته ام در خدمت امام علیه السلام باشم و جان و تنم را فدایش کنم سپس تمام اموالش را به همسرش واگذار کرده و او را به یکی از عموزادگانش سپرد تا او را به خانواده اش برساند. همسر زهیر هنگام وداع با شوهر، برخاست، گریست و گفت: خدا خیرت دهد و تو را یاری کند، از تو می خواهم که مرا نزد جدّ حسین علیه السلام در قیامت به یاد آوری! بعد زهیر به یارانش گفت: هر که می خواهد با من باشد بیاید و گر نه این آخرین دیدار ماست. (1)

زهیر باش! بزنی خیمه در جوار امام *** که عاشقانه به آن متن ماجرا برسی

مرید حضرت ارباب باش و عاشق باش! *** که در مقام ارادت به مدعا برسی

تمام خاک جهان کربلاست... پس بشتاب *** درست در وسط آتش بلا برسی... (2)

شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام به همراهانش اجازه بازگشت به شهر و دیارشان را داد، هر کدام از آنان به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام کردند؛ در بین یاران آن حضرت زهیر از جا بلند شد و گفت:

(وَاللّٰهُ لَوَدِدْتُ اَنْی قُتِلْتُ ثُمَّ نُسِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتّٰی اَقْتَلَ هَكَذَا اَلْفَ مَرَّةٍ وَّ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یَدْفَعُ بِذٰلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ اَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتِّیَانِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِكَ) (3)

«به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، سپس زنده شوم و دوباره کشته شوم، تا هزار مرتبه این گونه کشته شوم و خداوند بدین وسیله جان شما و جوانان خاندان شما را سلامت دارد»

زهیر آن قدر شجاع و نیرومند بود که امام حسین علیه السلام او را فرمانده سمت راست سپاه خود قرار داد، (4) حتی نقل شده که هنگام اقامه نماز در روز عاشورا، او نیز در

ص: 78

1- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 72 و 73.

2- مریم سقلاطونی.

3- مفید، همان، ج 2، ص 93.

4- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، ج 4، ص 100.

کنار سعید بن عبدالله به محافظت و نگهبانی از امام برخاست. (1)

زهیر بن قین دلاور مرد عرصه پیکار پس از این که اجازه میدان گرفت خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:

«الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ *** وَ حَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا» (2)

«امروز پیامبر صلی الله علیه و آله را که پدر بزرگ تو است و حسن و علی مرتضی را ملاقات می کنیم»

سپس به میدان رفت و این گونه رجز خواند:

«أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ *** أَذُبُّكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ» (3)

«من زهیرم و من پسر قین هستم و با شمشیر شما را از حسین علیه السلام دور می کنم.»

وی دلاورانه جنگید و نوزده نفر را به هلاکت رساند سپس روی زمین افتاد و به شهادت رسید امام حسین علیه السلام کنار پیکرش فرمود:

«ای زهیر! خداوند تو را از رحمتش دور نگرداند و قاتلانت را لعنت کند...» (4)

آینه بود و عاقبت او به خیر شد *** دل را سپرد دست حسین و «زهیر» شد

هرکس گره به حبل متین خورد، شد زهیر *** هرکس که از امام جدا شد، زبیر شد (5)

پس از شهادت زهیر، همسرش به غلام او گفت: برو مولایت را کفن کن. غلام می گوید: وقتی آمدم امام حسین علیه السلام را بی کفن مشاهده کردم با خود گفتم: مولایم را کفن کنم و امام حسین علیه السلام را واگذارم؟ آن گاه امام حسین علیه السلام را کفن کرده و برگشتم. وقتی قصه را برای همسر زهیر بازگو کردم مرا تحسین کرد و کفنی دیگر داد و گفت:

ص: 79

1- ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثير الأحزان، ص 65.

2- ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ ص 160.

3- همان.

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45، ص 26

5- سید محمد مهدی شفیعی

بو مولایت را کفن کن من برگشتم و زهیر را کفن کردم. (1)

هرگز نخواستی بدن تو کفن شود *** وقتی شهید بی کفن نینوا شدی

حتی سرتو از سر مولا جدا نشد *** تا شام و کوفه همسفر نیزه ها شدی (2)

گزین

آفرین بر این غلام با معرفت؛ بدن امام حسین علیه السلام را که بی کفن دید، دلش طاقت نیاورد او را به همین حال بگذارد و بدن مولایش زهیر را کفن کند؛ اول، بدن فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کفن کرد اما روز عاشورا عده ای به ظاهر مسلمان وقتی سر از بدن امام حسین علیه السلام جدا کردند بی رحمانه بدن آن حضرت را غارت کردند؛ یکی عمامه آن حضرت را برداشت دیگری پیراهن امام حسین علیه السلام را غارت کرد، یکی شمشیر آن حضرت را برد اما بجدل بن سلیم نگاهش به انگشتر امام حسین علیه السلام افتاد، نمی دانم نتوانست انگشتر را بیرون بیاورد. سید بن طاووس در لهوف نوشته، انگشت حضرت را قطع کرد و انگشتر امام را به غارت برد. (3)

نه تنها تیغ و تیر و سنگ بوده *** سر پیراهنت هم جنگ بوده

ولی شرمنده زینب دیر فهمید *** که انگشتر به دستت تنگ بوده (4)

ص: 80

1- ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات کبری؛ مترجم: محمود مهدوی دامغانی، ج 5، ص 110.

2- یوسف رحیمی

3- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 129.

4- سید حمید رضا برقعی

کتیبه 6: جَوْن، غلام ابوذَر

اشاره

ص: 81

تا پیشکش کنم به جز این سر نداشتم *** رویم سیاه! تحفه بهتر نداشتم
در بین عاشقان تو شرمنده ام حسین! *** حتی تنی سفید و معطر نداشتم
هر چند ماه می شود این جافدای تو *** بگذار جَوَن جان بدهد پیش پای تو
خونم سیاه نیست، ببین سرخ شد زمین *** بر روی خاک شاخه گلی شد برای تو
من بنده ات و عاشق در بند گیسویت *** قبلا شهید گشته ام از تیغ ابرویت
در خواب دیده جَوَن تو را بارها ولی *** در خواب هم ندیده سرش را به زانویت
تنها نه من، به پای همه بند می زنی *** در پاسخ سلام که لبخند می زنی؟
دل را به یک نگاه پر از مهربانیت *** پیوند با نگاه خداوند می زنی (1)

ص: 82

عشق من و تو زاده زهرا! شنیدنی است *** با یک کلاف هم، دلِ یوسف خریدنی است

پیش تو ایستادم و خواندم به زیر لب *** خال سیاه بر رخ زیبا چه دیدنی است!

گفتی برو؛ چگونه رهایت کنم حسین؟ *** آورده ام سری که فدایت کنم حسین!

گیرم قبول کردم و رفتم، بدون تو *** می میرم آن زمان که رهایت کنم حسین!

قلبم تو را صدا زده از پشت جوشنم *** بنگر فقط به عشق تو شمشیر می زنم

با تو نشسته ام که چو کوه ایستاده ام *** تنها کنار توست که حس می کنم منم

حبّ الحسینیم شده ام مستِ مستِ مست *** ای وای اگر که تیغ بیفتد به دستِ مست

کی دست روی دست گذارد در عاشقی *** تا پای مرگ پای رفاقت نشسته مست

دیگر چرا برای غلامت دعا کنی؟ *** وقتی که درد را به نگاهی دوا کنی

واجب نبود دست کشی روی صورتم *** وقتی که خاک را به نظر کیمیا کنی

هوش از سر بنی اسد امشب پریده است *** یه قطره عطر سیب به خونم چکیده است

جای تعجب است درخشیدنم مگر؟ *** دستی حسین بر سر و رویم کشیده است (1)

ص: 83

روز عاشورا غلام سیاه چهره ای به نام «جَوْن» که آزاد شده ابوذر بود، آمد مقابل امام حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. حضرت به او فرمود:

(أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَإِنَّمَا تَبْعُنَا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَغِ بِطَرِيقِنَا) (1)

«من تو را آزاد کردم می توانی از این سر زمین بروی، تو برای راحتی و آسایش کنار ما بودی خودت را برای کار ما به زحمت مینداز.»

جَوْن در جواب گفت:

«یابن رسول الله! من در روزهای آرامش در کنار شما و در خدمتتان بودم، حالا در روزهای سختی شما را رها کنم و بروم؟ به خدا قسم بوی من نا مطلوب است، حسب و نسب من پست است رنگ من سیاه است مولای من تو بر من منت بگذار تا لایق بهشت شوم و بوی بدنم نیکو گردد، صورتم سفید شود، (لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ) (2)

نه به خدا! من از شما جدا نمی شوم تا این که خون سیاه من با خون های پاکیزه شما مخلوط شود.»

با این جملات اشک در چشمان امام حسین علیه السلام حلقه زد و جون را در آغوش گرفت و ضمن این که او را مورد محبت قرار داد به او اجازه میدان رفتن داد. (3)

جَوْن به میدان آمد عده ای را به هلاکت رساند، سپس خودش به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام کنار بدن جَوْن آمد، بر بالین او نشست دست ها را به آسمان بلند کرد و برایش چنین دعا کرد:

(اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ) (4)

ص: 84

1- ابن نماى حلى جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 63

2- همان ص 63.

3- کرمی، علی؛ در سوگ امیر آزادی ترجمه مثير الاحزان، ص 233

4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ج 45 ص 23

«خدایا چهره اش را نورانی و بدنش را خوشبو بگردان و او را با ابرار محشور کن و بین محمد و آلش با او پیوند و آشنایی قرار بده».

دعای امام علیه السلام به اجابت رسید؛ از امام سجاد علیه السلام نقل شده، بنی اسد بعد از ده روز جنازه جون را پیدا کردند که بوی خوش از آن بر می خواست. (1)

سرو جانم ای شه فدای تو باد *** سر من همه خاک پای تو باد

گزین

ای جَوْن! امام حسین علیه السلام کنار بدنت برای تو دعا کرد، (اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ)، کنار بدن آسَلَم غلام ترک، صورت به صورتش گذاشت، (2) کنار بدن حُر فرمود: (أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَهُ أَثُمَّكَ؟) (3) «تو آزاده و حُرّی همان گونه که مادرت تو را حُر نامید.» دستمال به سر حُر بست، (4) کنار هر بدنی از اصحاب آمد، آنان را مورد تققد و مهربانی قرار داد اما نمی دانم دشمن با بدن علی اکبر علیه السلام چه کرده بود؟ امام علیه السلام که مظهر رحمت الهی است و به دشمنش هم نگاه رأفت و مهربانی دارد، تا نگاهش به بدن علی اکبر علیه السلام افتاد نفرین کرد. شاید علت این بود تا نگاه کرد به بدن علی اکبر علیه السلام بدن را قطعه قطعه دید، (فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا) (5) و فرمود: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ)؛ «خدا بکشد گروهی که تو را کشتند.» جگرش سوخت، و در جای دیگری فرمود:

(يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي) (6)

«ای پسر سعد! خدا رحمت را قطع کند آن گونه که رحم مرا قطع کردی»

دلتنگی همیشه بابا، علی علی! *** سردار لشکر من تنها، علی علی!

ص: 85

1- همان.

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 45؛ ص 30

3- ابو مخنف، لوط بن یحی؛ وقعه طف؛ ص 215

4- جزایری سید نعمت الله؛ الانوار النعمانیة؛ ج 3 ص 265 بیروت، دارالقراء، 1429ق.

5- همان، ص 44.

6- ابن طاووس، علی بن موسی؛ ص 113.

این گونه پا مکش به زمین می‌کشی مرا *** بنگر نفس نفس زدنم را، علی علی

جز آب چشم و آتش دل بعد از این مباد *** بعد از تو خاک بر سر دنیا علی علی.... (1)

ص: 86

1- محمد مهدی سیار

كتيبه 7: سعيد بن عبدالله حنفي

اشارة

ص: 87

صدای تپش های قلبم حسین *** همیشه تمنای قلبم حسین
تو شیرینی روزگار منی *** مسیح دل بی قرار منی
خدا در دلم بود گفتم حسین *** فراتر ز هر اسم اعظم حسین
به یاد تو دست از هوس می کشم *** به شوق تو تنها نفس می کشم
همه می روند و غمت ماندنی ست *** حسینیه ماتمت ماندنی ست
در این روضه ها عشق باران شدیم *** از این اشک ها، ما مسلمان شدیم
بزرگی کن و عشق یادم بده *** بیا زاد راه معادم بده
سرم خم نشد جز تو بر هیچ کس *** دلم زیر دین حسین است و بس
تویی اصل این زندگانی حسین *** گذشته به پایت جوانی حسین
از این شهر پُره‌ای و هو خسته ام *** به احسان چشم تو دل بسته ام (1)

ص: 88

یکی از کسانی که عاشقانه جانش را تقدیم جانان کرد و در راه امام حسین علیه السلام در خون خویش غلطید، سعید بن عبدالله حنفی است. ظهر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز ایستاد، سعید، سینه اش را در مقابل تیرهای دشمنان سپر کرد تا مولا و مقتدایش در امنیت و آرامش با خداوند راز و نیاز نماید.

شد وقت آن که از تش افتند کائنات *** خورشید ایستاد که «قد قامت الصلاة»

این آه ابرهاست زمین را دویده است؟ *** یا اشك فاطمه ست که افتاده در فرات

«حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» حبيب است عَجَلُوا *** «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» امام است، الصلاة

سجاده پهن شد وسط رزمگاه و بعد *** در شطّ خون گرفت وضو چشمه حیات

این آخرین جماعت مردان آشناست *** این جا نمی دهند به نامحرمان برات

رنگین کمان تیر، فضا را فرا گرفت *** اما کسی به تیر نمی کرد التفات

ای آخرین نماز تو معراج بندگی! *** ای «ركعت شكسته» به قربان سجده هات

«يا أيها الذين» به دنیا امیدوار *** سمت بهشت می رود این کشتی نجات

«يا أيها العزيز» سرت را بلند کن *** بنگر که اوفتاده به پای تو کائنات

گردی فرا رسید و به هم ریخت مشرقین *** یعنی که خاک بر سر دنیای بی حسین (1)

ص: 89

از هر طرف تیر می آمد سعید بن عبدالله، بدن خود را سپر می کرد تا تیری به حضرت اصابت نکند گاهی با صورت گاهی با سینه و پهلوی تیرها را به جان خرید و در نهایت سیزده تیر به بدنش اصابت کرد و روی زمین افتاد وقتی روی زمین افتاد، به لشکریان عمر بن سعد نفرین کرد و سپس گفت: «خدایا! سلام من را به پیامبرت برسان!» آن گاه چشمش را باز کرد و نگاهی به چهره نورانی امام حسین علیه السلام کرد و گفت: (أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ)؛ «آیا به عهدم وفا کردم؟»

امام فرمود: (نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ...). «آری، تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت، پس سلام مرا به پیامبر خدا برسان و به آن حضرت بگو که من نیز بزودی خواهم آمد.» (1)

سعید بن عبدالله، با شنیدن این سخن امام حسین علیه السلام غرق سرور شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. (2)

گریز

به سعید بن عبدالله عرض می کنم: سیزده تا تیر خوردی و در مقابل امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدی، حضرت هم بشارت بهشت را به تو داد، خوشا به سعادت که «شهید نماز کربلا» شدی و پیشتر از امام حسین علیه السلام وارد بهشت شدی.

اما فدای مولای غریبمان امام حسین علیه السلام که وقتی با لب تشنه دل پر از داغ عزیزانش، غم اسارت اهل بیتش به میدان آمد، باز هم لشکر حریف قدرت حیدری او نشد؛ وقتی آن حضرت به آنان حمله می کرد چنان گله گوسفندی از مقابل او می گریختند. (3) شمر آمد نزد عمر بن سعد گفت: اگر حسین این گونه ادامه دهد، همه ما را خواهد کشت چه کنیم؟ عمر سعد دستور داد که سه دسته شوید:

ص: 90

1- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ ص 61.

2- سماوی، محمد بن طاهر؛ ابصار العين في انصار الحسين؛ ص 218.

3- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 111.

(فِرْقَةُ بِالتَّبَالِ وَالسَّهَامِ، وَفِرْقَةُ بِالسُّيُوفِ وَالرَّمَاكِ، وَفِرْقَةُ بِالنَّارِ وَالحِجَارَةِ، نَعَجَلِ عَلَيْهِ). (1)

«یک دسته با تیر، یک دسته با شمشیر و نیزه و یک دسته با سنگ و آتش به او حمله کنید»

لشکر به امام حسین علیه السلام حمله کرد آن قدر با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن آن حضرت زدند که بدن مقدسش پُر از زخم شد دیگر توان نداشت در این حال نیزه ای به پشت آن حضرت زدند در این حالت بود که مظلوم کربلا از روی زمین با طرف راست صورت روی زمین افتاد. (2)

مادرت فاطمه بود آه کشید از ته دل *** تا تو را دید چنین از سر زمین افتادی

من ندیدم که چه شد کارتن و آن همه تیر *** چشم بستم به خدا تا به زمین افتادی

ناگهان معرکه دور و برت ساکت شد *** کاش دست از سرت ای دلبر من بردارند

چیست در دست سیاهی؟ نکند یا زهرا *** یعنی این مردم بی رحم چه در سر دارند

آن سیاهی به تو نزدیک شد و زانو زد *** چشم های من از این صحنه سیاهی رفتند (3)

ص: 91

1- لیبیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 166

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124.

3- قاسم صرافان.

کتبه 8: عباس بن أبي شيب شاکری

اشاره

ص: 93

عاشق فقط به دیده گریان، دلش خوش است *** هجران زده به حال پریشان، دلش خوش است
عشق است هرچه را بیسندی برای من *** دلدادۀ ات به غربت و هجران، دلش خوش است
«گفتی بسوز در غم من... ای به روی چشم» *** دلسوخته به لذت درمان، دلش خوش است
با فقر محض آمدنم عیب و نقص نیست *** وقتی که مور هم به سلیمان، دلش خوش است
محتاج یک نگاه کریمانه تو ام *** قحطی زده به قطره باران دلش خوش است
در پشت در نشستن من بی دلیل نیست *** سائل فقط به لطف کریمان، دلش خوش است (1)

ص: 94

یکی از کسانی که مورد لطف امام حسین علیه السلام قرار گرفت و حضرت به او اجازه جانبازی در میدان کربلا را داد، «عابس بن اُبی شیب شاکری» است. عابس مردی دلاور و جنگجو و از جانبازان جنگ صفین در رکاب امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ وقتی در کربلا به میدان آمد اثر ضربتی که در صفین بر پیشانی او خورده بود، نمایان بود. (1)

از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت وارد میدان جنگ شد، لشکر تا عابس را دیدند گفتند:

(أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا أَسَدُ الْأَسُودِ! هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ! لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ!) (2)

«این شیر شیران است! این پسرایی شیب است! مبادا احدی از شما به میدان جنگ با او برود.»

بود «عابس»، سرخوش از صهبای عشق *** غرق شد یک باره در دریای عشق

گفت با خود: نیست رسم عاشق این *** دست همت تا به کی در آستین؟

گر که عاشق، مهر دلبر داشتی *** باید از هستیش، دل برداشتی (3)

عابس فریاد می زد: «أَلَا رَجُلٌ أَلَا رَجُلٌ!؟»؛ «آیا مردی هست به جنگ من بیاید؟» لشکر همچنان از نزدیک شدن به او خودداری می کرد این صحنه بر عمر بن سعد بسیار سخت و شکننده بود؛ بدین جهت فریاد کشید او را سنگباران کنید. لشکر از هر طرف عابس را سنگ باران کردند عابس که چنین دید، زره از تن بیرون آورد و کلاهخودش را از سر برداشت. (4) شمشیر به دست مردانه وارد کارزار شد، به او گفتند: عابس! دیوانه شده ای؟ عابس گفت: «نَعَمْ حُبُّ الْحُسَيْنِ أَجَنَّنِي»؛ (5) «بله، عشق حسین علیه السلام دیوانه ام کرده». آن گاه حمله کرد و صف لشکر را از هم پاشید.

ص: 95

1- ابو مخنف، لوط بن یحیی؛ وقعة الطف، ص 237.

2- قمی؛ شیخ عباس؛ منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل؛ ج 1؛ ص 665.

3- خبّاز کاشانی

4- ابو مخنف لوط بن یحیی؛ وقعة الطف، ص 237.

5- شبر، جواد؛ ادب الطف أو شعراء الحسين (عليه السلام)؛ ج 8 ص 172 بیروت، دارالمرتضی؛ 1409ق.

هر که می داند بگوید، من نمی دانم چه شد *** مست بودم مست پیراهن نمی دانم چه شد

من فقط یادم می آید گفت: وقت رفتن است *** دیگر از آن جا به بعد اصلا نمی دانم چه شد

رویه روی خود نمی دیدم به جز آغوش دوست *** در میان دشمنان دشمن نمی دانم چه شد

سنگ باران بود و من یکسر رجز بودم رجز *** ناله از من دور شد شیون نمی دانم چه شد

من نمی دانم چه می گوئید، شاید بر تنم *** از خجالت آب شد جوشن، نمی دانم چه شد

مرده بودم، بانگ هل من ناصرش اعجاز کرد *** ناگهان برخاستم مردن نمیدانم چه شد (1)

یزیدیان عابس را محاصره کردند و دسته جمعی او را به شهادت رساندند. وقتی سر از بدنش جدا کردند، لشکر برای تصاحب سر او با هم نزاع می کردند، هر کسی می گفت من او را کشته ام سر او را باید من بردارم. عمر بن سعد جلو آمد، سر را گرفت و گفت: کسی نمی توانست به تنهایی عابس را بکشد، همه در کشتن عابس شریک هستید. (2)

پا به پای او سرم بر نیزه شد از اشتیاق *** دست و پا گم کرده بودم تن نمی دانم چه شد (3)

گریز

عرض می کنم: بارک الله بر تو عابس مردانه از امام حسین علیه السلام و اهل بیتش دفاع

ص: 96

1- سید حمید رضا برقی

2- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ ج 4، ص 339.

3- سید حمید رضا برقی

کردی، عاشقانه زره از تن بیرون آوردی و کلاهخود از سر برداشتی اما دشمنان ناجوانمردانه تو را سنگ باران کردند دسته جمعی به تو حمله ور شدند. و وقتی روی زمین افتادی سر از بدنت جدا کردند اما وقتی سر از بدنت جدا شد دیگر کسی با بدنت کاری نداشت.

اما بمیرم برای مولای غریبان امام حسین علیه السلام وقتی سر را از بدنش جدا کردند. آن هم نه به طور عادی بلکه از قفا سرش را بردیدند. (1) تازه اول کار دشمن بود، یک نفر شمشیر حضرت را برد دیگری پیراهنش را غارت کرد، «أَخْنَسَ بَنُ مَرُشِدٍ» عمامه حضرت را برداشت و «بَجَدَل» نیز انگشتر امام را به غارت برد. (2) لذا حضرت زینب علیها السلام وقتی آمد کنار بدن بی سر برادر خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ) (3)

«ای رسول خدا! این حسین علیه السلام است که سرش را از قفا بریده اند، عمامه و پیراهنش را به غارت برده اند.»

ای کاش به غارت لباس اکتفا می کردند عمر بن سعد خطاب به سربازانش فریاد زد:

(مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ. فَأَتَتْدَبَ عَشْرَةٌ... فَدَسُّوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَيُْولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ) (4)

«چه کسی حاضر است اسب بر بدن حسین علیه السلام بتازاند؟ ده نفر آمدند بدن آن حضرت را زیر سم اسبان قرار دادند به طوری که استخوان های پشت مبارکش در هم شکسته شد.»

ایستادم به بلندی بدنم لرزان شد *** زیر خروار نی و سنگ، تنت پنهان شد

ص: 97

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

2- شریف قرشی، باقر، زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، مترجم؛ محفوظی اهوازی، سیدحسین، ج 3، ص 359.

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 113.

بس که مبهوت جمال احدیت بودی *** که در آوردن پیراهن تو آسان شد

نعل تازه به سم اسب زدن فکر که بود؟ *** که سراپای تو با سطح زمین یکسان شد (1)

ص: 98

1- سعید خرازی.

کتبه 9: حُر بن یزید ریاحی

اشاره

ص: 99

ای در دلم محبت تو هست و نیستم *** هستی تویی، بدون تو من هیچ نیستم
اشک است و آه نام تو، آن را تمام عمر *** هر صبح و شام زمزمه کردم، گریستم
آخر مگر تو هستی من نیستی حسین؟ *** پس من در این زمانه به دنبال چیستم؟
حُرّم و یا که شمر در این کربلای نفس؟ *** اصلاً خودت بگو که در این صحنه کیستم؟
اصلاً در این مبارزه ها جای من کجاست؟ *** ای وای اگر که رو به روی تو بایستم
آخر شهید می شوم آری به راه تو *** در این مسیر اگر که شهیدانه زیستم (1)

آن کس که تو و اسم تو را باده نوشته *** چشمان مرا کاسه آماده نوشته
تقدیر من این است گرفتار تو باشم *** زهرا خودش این را سر سجاده نوشته

ص: 100

زیباتر از این نیست که در راه تو باشم *** صد شکر مرا راهی این جاده نوشته

یک عمر از این روضه به آن روضه دویدم *** بر تارک عشاق گدا زاده نوشته (1)

هر کسی به امیدی در این خانه بیاید دست خالی بر نمی گردد؛ اگر چه گنه کار باشد. اهل بیت علیهم السلام کشتی نجاتند کار کشتی نجات این است که می گردد و غرق شده ها را نجات می دهد. از کسی که دستش را بلند کرده و می خواهد نجات پیدا کند، نمی پرسند مسلمانی غیر مسلمانی کی هستی؟ همین که طرف اراده کند نجات پیدا کند، دستش را می گیرند. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

(مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ) (2)

«آن که به سوی شما آمد نجات یافت و هر کس که نیامد هلاک شد.»

یکی از نجات یافتگان روز عاشورا «حُر بن یزید ریاحی» است. حُرّی که در لشکر عمر بن سعد بود حُرّی که راه را بر امام حسین علیه السلام بست و حضرت به او نفرین کرد، و فرمود: (ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ مَا تُرِيدُ؟) (3) «مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟» اما حُرّ ادب کرد و در جواب حضرت گفت: «اگر دیگری با من این گونه سخن گفته بود، جوابش را می دادم ولی به خدا قسم درباره مادر شما به جز نیکی نمی توانم سخنی بگویم. (وَاللَّهِ مَا لِي إِلَي ذِكْرِ أُمِّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ) (4) «به خدا سوگند من چاره ندارم جز این که از مادر تو به نیکی نام ببرم»، همین ادب و احترام و محبت به اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت فاطمه علیها السلام و امام حسین علیه السلام بود که حُر را از گمراهی نجات داد.

سوار گمشده را از میان راه گرفتی *** چه ساده صید خودت را به یک نگاه گرفتی

ص: 101

1- حسین قربانچه

2- ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ ج 2، ص 274.

3- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 80

4- همان.

شبیهِ کشتی نوحی، نه! مهربان تر از اویی *** که حُرِّد شده را هم تو در پناه گرفتی

چنان به سینه فشردی مرا که جز تو اگر بود *** حسین فاطمه! می گفتم اشتباه گرفتی

من آمدم که تو را با سپاه و تیر بگیرم *** مرا به تیر نگاهی تویی سپاه گرفتی

بگو چرا نشوم آب که دست یخ زده ام را *** دویدی و نرسیده به خیمه گاه گرفتی

چنان تبسم گرمی نشانده ای به لبانت *** که از دل نگرانم مجال آه گرفتی

رسید زخم سَرَم تا به دستمال سفیدت *** تو شرم را هم از این صورت سپاه گرفتی (1)

صبح عاشورا حُر وقتی صدای استغاثه امام حسین علیه السلام را شنید:

(مَا مِنْ مُغِيثٍ يُعِينُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ، أَمَا مِنْ ذَاتِ يَدٍ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟) (2)

«آیا فریادرسی هست برای رضای خدا به فریاد ما رسد؟ آیا دفاع کننده ای نیست از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

قلبس مضطرب شد و به بهانه آب دادن اسبش به سوی اردوی امام حسین علیه السلام آمد، اما چگونه آمد؟ سپرش را واژگون کرده بود دستش را روی سر گذاشته بود (3) و می گفت:

(اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَانِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ) (4)

«خدایا به سوی تو بازگشته ام توبه مرا بپذیر که من رعب و وحشت در دل

ص: 102

1- قاسم صرافان

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 102.

3- مقرّم، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 246.

4- ابن بابويه محمد بن علی؛ امالی؛ ص 159

دوستان تو و فرزندان پیامبرت انداختم.»

به امام حسین علیه السلام سلام کرد و گفت: «یا بن رسول الله! جانم فدایت باد، من کسی بودم که بر تو سخت گرفتم و تو را در این مکان فرود آوردم، گمان نمی کردم که این گروه با تو چنین رفتار کنند. به خدا سوگند اگر می دانستم که این گروه با تو چنین رفتار می کنند هرگز دست به چنین کاری نمی زدم من از آن چه انجام داده ام، به درگاه خدای بزرگ توبه می کنم». (1)

بین دارم نگاه غرق آهی *** به سویت آمدم با روسیاهی

بگردان سمت من هم گوشه چشمی *** دلم را زیر و رو کن با نگاهی (2)

ای سراپا آبرو، خاکم به سر *** پیش زهرا آبرویم را مبر

بعد از این، خشکیده بر لب خنده ام *** بسکه از طفلان تو شرمنده ام

مهربان، آلوده ام، پاکم نما *** زیر پای زینبت خاکم نما (3)

آن گاه به امام حسین علیه السلام گفت: آقا جان (هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟)؛ (4) «آیا توبه من پذیرفته می شود؟»

امام فرمود:

(نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ): (5)

«آری خدا توبه ات را پذیرفت»

دید دارم از خجالت، سر به زیر *** گفت ما را بین و سر بالا بگیر

ص: 103

1- مفید محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 99 و 100.

2- یوسف رحیمی.

3- علی انسانی

4- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 103.

5- همان.

دید از غم تنگ گشته سینه ام *** پاک کرد از زنگ ها آینه ام

دید از پا تا به سر عییم به عین *** کرد از پا تا به سر حُسنم حسین

دل ز هر دلداده می گیرد حسین *** دست هر افتاده می گیرد حسین

جُرم را بخشیده می گیرد کریم *** دیده را نادیده می گیرد کریم (1)

حُرّ سواره بود امام حسین علیه السلام به او فرمود: حُرّ پیاده شو (یعنی تو به ما پناه آوردی، پیاده شو داخل خیمه بیا) حُرّ گفت: سواره باشم بهتر است. (شاید خجالت می کشید پیاده شود، می خواست خطایش را جبران کند) به این جهت گفت: «مولای من! اجازه بفرما به جنگ این مردم بی وفا بروم و در آخر پیاده خواهم شد». (2)

امام حسین علیه السلام به او اجازه داد، حُرّ به میدان آمد ابتدا با لشکر صحبت کرد و به آنان گفت: «مادرتان به عزایتان بنشینند! شما این بنده نیکوکار خدا را دعوت کردید که او را یاری کنید، اکنون در مقابل او به نبرد ایستادید زن و بچه اش را آواره کردید، آب را به روی او بستید؟ وای بر شما!». (3)

کسی به سخنان وی توجهی نکرد حُرّ وارد میدان شد، مردانه و شجاعانه جنگید، جمعی را به هلاکت رساند. آن گاه که دشمن بر او غلبه کرد، حُرّ روی زمین افتاد، هنوز نیمه جانی داشت، خون از سر و صورتش جاری بود، امام حسین علیه السلام به بالین او حاضر شد، غبار از چهره اش پاک کرد و فرمود:

(أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمِّكَ وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ) (4)

«تو حُرّی (آزاده ای) آن چنان که مادرت تو را «حُرّ» نام نهاد و تو در دنیا و آخرت آزاده ای..»

ص: 104

1- غلامرضا سازگار

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 100.

3- همان، ص 100 و 101.

4- اخطب خوارزم، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام؛ ج 2 ص 14؛ .

يا ابا عبدالله! کنار بدن خُر آمدی، غبار از چهره اش پاک کردی، او را مورد تقدیر قرار دادی، وی را در دنیا و آخرت آزاده نامیدی، ای کاش کسی به بالین خودت می آمد، خون از صورتت پاک می کرد، جرعه آبی به لب خشکت می رساند. فقط یک نفر توانست خودش را به بالین امام حسین علیه السلام برساند، آن هم زینب کبری علیها السلام بود، وقتی فهمید برادرش ابا عبدالله علیه السلام از روی مرکب به زمین افتاده، از خیمه ها بیرون دوید، به طوری که چند بار زمین خورد. دنبال برادر می گشت تا این که حسینش را پیدا کرد، برادرش را دید روی زمین افتاده بدنش پر از زخم است در خون خودش می غلطد، از درد به خودش می پیچد خودش را روی بدن برادر انداخت.

با دیدن تو چنگ به مویم زدم حسین *** بالا سر تو کاش نمی آمدم حسین

پنجاه سال خواهری ام را چه می کنی؟ *** احساس های مادری ام را چه می کنی؟

وقتی که پیکر تو زمین گیر نیزه هاست *** زینب تمام زندگی اش زیر نیزه هاست (1)

صدا می زد: حسین جان! با زینب حرف بزن. امام حسین علیه السلام از شدت تشنگی و جراحات رمق سخن گفتن نداشت، حضرت زینب علیها السلام او را قسم داد: «حسین جان! تو را به خدا با من حرف بزن، تو را به جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم با من حرف بزن، تو را به حق پدرم علی مرتضی علیه السلام مرا صدا بزن تو را به حق مادرم فاطمه زهرا علیها السلام جواب مرا بده، ای نور چشمانم با من حرف بزن ای روح روانم پاسخ مرا بده.»

در این هنگام بالای سر برادرش روی زمین نشست، دستانش را به زیر شانه های مبارک او برد آن حضرت را در حالی که به سینه خود تکیه داده بود، به حالت نشسته نگاه داشت امام متوجه سخنان خواهرش شد و با صدایی ضعیف به او فرمود: «خواهرم زینب! قلبم را آتش زدی و بر اندوهم افزودی، تو را به خدا قسم می دهم که آرام باش.»

ص: 105

نگاه کردن اشک تو خواهرم سخت است *** صبور باش که این حرف آخرم سخت است

دگر زمان جدایی شده، دعایم کن *** سفر بدون تو ای یار و یاورم سخت است (1)

زینب علیها السلام با گریه و ناله گفت: «برادر! چگونه آرام باشم، در حالی که تو در این وضع هستی و با سكرات مرگ دست و پنجه نرم می کنی. روح فدای روح تو و جانم سپر جان تو». امام حسین علیه السلام به او اشاره کرد، زینب به سوی خیمه برگرد. زینب علیها السلام که مطیع امام بود به خیمه برگشت، در این هنگام زمین به لرزه در آمد، آسمان تیره و تار شد، حضرت زینب علیها السلام به خیمه امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: «ای برادرزاده! مرا چه شده است؟ عالم را دگرگون می بینم خورشید گرفته است، زمین می لرزد؟» امام سجاد علیه السلام فرمود: «عمه جان! پرده خیمه را بالا بزن». سپس نگاهی کرد، دید سر مبارک امام حسین علیه السلام بالای نیزه است در این هنگام فرمود: «عمه جان! زنان و کودکان را جمع کن که پدرم حسین علیه السلام کشته شد». (2)

سرش بر نی، تش در قعر گودال *** ادب را که الف گردید که دال

ره نی پیچ و خم بسیار دارد *** نوایش زیر و بم بسیار دارد

سری بر نیزه ای منزل به منزل *** به همراهش هزاران کاروان دل

سزد گر چشم ها در خون نشینند *** چو دریا را به روی نیزه بینند

شگفتا بی سر و سامانی عشق *** به روی نیزه سرگردانی عشق (3)

گزین 2

امام حسین علیه السلام روز عاشورا بالین سر هفت نفر رفت. (4) کنار هر بدنی یک عکس العملی

ص: 106

1- علی صالحی

2- قزوینی، محمد کاظم؛ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت؛ مترجم: محمد اسکندری؛ ص 159 و 160 و 161. مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ مترجم: رضا کوشاری؛ ص 702 و 703

3- قیصر امین پور

4- سماوی، محمد بن طاهر، إِبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ص 226

داشت و یک جمله ای فرمود؛ بالین سرِ مسلم بن عوسجه به همراه حبیب بن مظاهر آمد و فرمود: (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ)، (1) «خداوند تو را رحمت کند ای مسلم»؛ به بالین حر بن یزید ریاحی آمد و فرمود: (أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ)، (2) «تو حُرّی همان گونه که مادرت تو را حُر نامید.»؛ به بالین أسلم ترک آمد او را در آغوش گرفت و صورت مبارک را روی صورتش گذاشت؛ به بالین جون غلام ابوذر آمد و دعا کرد و گفت: (اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ)، «خدایا روی او را سپید گردان»؛ بالین سر جوانش حضرت علی اکبر آمد، نگاه به بدن اربا اربای علی اکبر علیه السلام کرد دیگره زانوانش توان نداشت «فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ» (3) «صورت به صورت علی اکبر علیه السلام گذاشت» و بلند بلند گریه کرد و فرمود: (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا)، (4) «بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا»؛ بالین سر قاسم بن الحسن علیه السلام آمد، نگاه کرد قاسم علیه السلام پاهایش را به زمین می کشد، امام حسین علیه السلام در حالی که اشک می ریخت، (5) فرمود:

(عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَلِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ) (6)

«به خدا سوگند! بر عمومیت سخت است که او را صدا بزنی ولی نتواند به تو جواب دهد یا پاسخی دهد ولی برای تو نفعی نداشته باشد.»

اما کنار یک بدنِ دیگر هم آمد تا نگاهش به دست های بریده فرق شکافته و چشم تیر خورده کرد، نشست کنار بدن برادرش عباس علیه السلام و صدا زد: «الآن انْكَسَرَ ظَهْرِي»، (7) «الآن پشتم شکست».

تیرها یک به یک از پای درت آوردند *** ای برادر، چه بلایی به سرت آوردند

باز برخیز که در معرکه گرداب کنی *** لب خشکیده بر علقمه سیراب کنی

ص: 107

1- همان.

2- همان.

3- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال معرب؛ ج 1، ص 674.

4- سماوی، محمد بن طاهر، إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، ص 226.

5- حسینی مدنی ضامن بن شذقم؛ تحفة الازهار و زلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار (عليهم السلام)؛ ج 2 ص 88

6- طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ص 247.

7- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 58؛ ص 233

تو قرار است که با آب، حرم برگردی؟ *** یا دل از زینب ماتم زده بی تاب کنی

چشم بر راه تو در خیمه رباب است هنوز *** تا به آغوش خودت اصغر او خواب کنی (1)

ص: 108

1- مجید قاسمی

کتیبه 10: اسلم، غلام ترک

اشاره

ص: 109

ذکر صبح و شبم، حسین حسین *** همه تاب و تبم حسین حسین

ای مسیح دوباره دنیا *** برق چشمت ستاره دنیا

سد راه شراره دنیا *** عشق تو راه چاره دنیا

زندگی بی تو هست آخر هیچ *** عشق یعنی حسین و دیگر هیچ

غیر مهرت به سینه جا نشود *** گره ای نیست با تو و نشود

دل ما از حرم جدا نشود *** هیچ جا مثل کربلا نشود

دل جبریل با نماز شماست *** قبله مایل به جانماز شماست

با تو حال و هوایمان خوب است *** در کنار تو جایمان خوب است

نوکری ات برایمان خوب است *** امتحان کن وفایمان خوب است

با تو حال همیشه ام عالی ست *** نوکرم کار و پیشه ام عالی ست

من و این روزگار حیرانی *** لحظه هایی تمام بارانی

هست امیدم در این پریشانی *** به تو که عزت کریمانی

تا ابد از تو چاره می جویم *** «یا امیری حسین» می گویم

کوچه عشق بی تو ماتم داشت *** کعبه بی کربلای تو غم داشت

شهد لبهات عطر زمزم داشت *** کام ما تربت تو را کم داشت

دل ما را گره بزن به ضریح *** عشق ما معتکف شدن به ضریح

«يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ» شیوه توست *** دوستی با غلام، شیوه توست

ادب و احترام، شیوه توست *** بخشش با مرام، شیوه توست

در دلم جز تو مهر غیری نیست *** جز در خانه تو خیری نیست (1)

یک غلام ترک داره امام حسین علیه السلام به نام «اسلم»، این اسلم، هم قاری قرآن بوده و هم در مواقعی کاتب امام حسین علیه السلام بوده است. روز عاشورا آمد مقابل امام علیه السلام اجازه میدان گرفت. (2)

شد دوباره دلم هوایی تو *** در دلم شوق هم نوایی تو

آرزومند کربلایی تو *** چشم ما و گره گشایی تو

از نسیمت فرشته می بارد *** آسمانت همیشه غم دارد

منم و عطر کربلای حسین *** سینه ام می تپد برای حسین

روی چشمم همیشه جای حسین *** رگ قلبم بگو فدای حسین

پرچمت سایه سار دلتنگی ست *** روضه هایت بهار دلتنگی ست (3)

اسلم آمد میدان و این گونه رجز خواند:

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرُ *** سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ الْنَذِيرِ (4)

ص: 111

1- حسن کردی

2- سماوی، محمد طاهر ابصار العین؛ ص 95 و 96

3- حسن کردی

4- همان.

«مولای من امام حسین علیه السلام است، بهترین مولا است، او مایه خشنودی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله است».

فدای گوشه چشمت که دلبری بلدی *** غلام هستی و آیین سروری بلدی

رجز بخوان که امیری حسین و نعم الأمير *** نشان بده به زبون ها سخنوری بلدی (1)

اسلم مردانه و شجاعانه جنگید جمعی از یزیدیان را به هلاکت رساند. بر اثر جراحات و زخم های فراوان روی زمین افتاد؛ با رمق کمی که داشت، به امام حسین علیه السلام اشاره کرد حضرت کریمانه به بالین اسلم آمد؛ نگاه به این عاشق دلباخته کرد و اشک ریخت. (2) آن گاه دست در گردنش انداخت صورت به صورت اسلم گذاشت؛ اسلم چشم باز کرد، با دیدن امام حسین علیه السلام تبسمی کرد و گفت:

(مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاصْبُ خَدَّهِ عَلَى خَدِّي) (3)

«کیست همانند من که پسر پیامبر خدا صورتش را بر صورتم قرار داده است.»

این را گفت و به شهادت رسید.

مس وجود رساندی به کربلای حسین *** طلای ناب شدی کیمیاگری بلدی (4)

گریز

یا ابا عبد الله! اسلم روی زمین افتاد، اشاره کرد بالین سرش رفتی، دست به گردنش انداختی صورت روی صورتش گذاشتی. اسلم رمقی داشت، لبخندی زد و گفت: «مَنْ مِثْلِي ... کیه مثل من پسر پیامبر صلی الله علیه و آله صورت روی صورتم گذاشت». جانم فدای کرم و بزرگواریت آقا جان.

ص: 112

1- ابوالفضل عصمت پرست

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 30

3- همان

4- ابوالفضل عصمت پرست

اما آقا جان! صورت خود را روی یک صورت دیگری هم گذاشتی، صورتی که با همه صورت ها فرق داشت

این صورت، اشبه الناس به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ (1) این صورت پاره جگرت علی اکبر علیه السلام بود. این صورت پُر از خاک و خون بود فرقتش شکافته شده بود، (2) آن قدر با شمشیر و نیزه بر این بدن زده بودند که دیگر جای سالمی نداشت، (فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا). (3)

با سرِ نیزه تَت را چه به هم ریخته اند *** ذَرّه ذَرّه بدنت را چه به هم ریخته اند

سنگ ها روی لب خشک تو جا خوش کردند *** این عقیق یمنت را چه به هم ریخته اند

وسطِ معركة ای رفتی و گیر افتادی *** سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته اند

تا به حالا نشده بود جوابم ندهی *** وای بر من دهنّت را چه به هم ریخته اند

عمه ات آمده تا دست به معجر ببرد *** پدر بی کفنت را چه به هم ریخته اند (4)

ص: 113

1- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار؛ ج 45؛ ص 43.

2- همان، ص 44.

3- همان.

4- علی اکبر لطیفیان.

كتيبه 11: حضرت عبدالله بن حسن عليه السلام

اشارة

ص: 115

این هم از جنس آسمانی هاست *** حیدری از عشیره زهراست
یا کریم است و با کریمان است *** رود نه برکه نه، خودش دریاست
خون خیبر گشا به رگ هایش *** کیست او؟ از نژاد شیر خداست
با جوانان هاشمی بوده *** آخرین درس خوانده سقااست
می نویسد عمو و بر لب او *** وقت خواندن فقط فقط باباست
مجتبی زاده ای شبیه حسن *** شرف الشمس سید الشهداست
عطری از کوی فاطمه دارد *** نفسش بوی فاطمه دارد
کوه آرامشی اگر دارد *** آتشی هم به زیر سر دارد
موج سر می زند به صخره چه باک *** دل به دریا زدن خطر دارد
پسر مجتبی است، می دانم *** بچه شیر هم جگر دارد

آخرین پسر امام حسن مجتبی علیه السلام است نامش عبدالله است، یازده سال دارد، عاشق و دلدادۀ عموجانش امام حسین علیه السلام است. روز عاشورا داخل خیمه بود، یک مرتبه نگاه کرد دید عموجانش در گودال قتلگاه در محاصره دشمن قرار گرفته تا این صحنه را دید طاقت از کف داد از داخل خیمه به طرف قتلگاه دوید، خودش را کنار عمو رساند. (1)

همه رفتند او فقط مانده *** حال، تنها و یک نفر دارد

آن هم آن سو میان گودالی *** لشگری را به دور و بر دارد

آرزو داشت بال و پر بشود *** دست خود را رها کند بدود

جگرش بی شکیب می سوزد *** نفسش با لهیب می سوزد

می وزد باد گرم صحرا و *** روی خشکش عجیب می سوزد

امام حسین علیه السلام که لحظه ای از خیمه گاه و اتفاقات آن غافل نبود، تا دید عبدالله به طرف او می دود، به خواهرش اشاره کرد و گفت: «إِحْسِیْهِ یَا أُخْتِیْ»؛ «خواهرم! او را نگهدار» زینب علیها السلام هر چه تلاش کرد نتوانست عبدالله را به خیمه برگرداند. آن گاه عبدالله جمله ای به عمه گفت که طاقت از دل عمه ربود، صدا زد: عمه جان! (وَاللّٰهُ لَا أَفَارِقُ عَنِّیْ)؛ «به خدا سوگند! من از عمویم جدا نمی گردم». (2)

دست بردار از دلم عمه *** که تنم عنقریب می سوزد

روی آن شیب گرم می بینی؟ *** روی شیب الخضیب می سوزد

سینه اش را ندیدی از زخم *** نوک تیری مهیب می سوزد

چشم بلبل که خیره بر گل شد *** ناگهان دست عمه اش شل شد (3)

همین طور که عبدالله بن حسن علیه السلام کنار عمو بود و با عمو جانش درد دل می گفت

ص: 117

1- مفید محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 110.

2- همان.

3- حسن لطفی.

یک مرتبه دید «بحر بن کعب» - و برخی گفته اند «حرمله بن کاهل اسدی» - با شمشیری به امام حسین علیه السلام حمله کرد، این سرباز یازده ساله و فداکار امام علیه السلام فریاد زد: «يَا بْنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي»؛ «ای فرزند زن ناپاک! آیا می خواهی عموی مرا بکشی؟!» (1)

خنده بر اشک های ما نکنید *** این چنین با غریب تا نکنید

دست های مرا جدا سازید *** تا مویی از او جدا نکنید

آب هم نخواستیم ای قوم *** به تش تیغ و نیزه جا نکنید (2)

دستان خود را بالای سر عمو جانش سپر کرد شمشیر بحر بن کعب فرود آمد و دست عبدالله را قطع کرد، دستش به پوست آویزان بود. در همین حال فریاد زد: «یا أمّاه»؛ «ای مادرم». (3) در بعضی مقاتل آورده شده، فریاد زد: «یا عمّاه؛ عمو جان»، (4) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و به سینه چسباند، او را دلداری داد (5) و فرمود:

(يَا بْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَاتِكَ الصَّالِحِينَ) (6)

«ای فرزند برادرم! بر آن چه به تو رسیده شکیبا باش و از آن، چشم (به پاداش خدا) داشته باش؛ چرا که تو را به پدران صالحت ملحق سازد».

دستش از کتف او جدا تا شد *** باز هم پای حرمله وا شد

همین طور که عبدالله با دست بریده روی سینه عمو بود و با عمو جانش درد دل می گفت، ناگهان حرمله تیری به سوی عبدالله زد، «فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً فَذَبَحَهُ» (7) و او را

ص: 118

1- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 73

2- حسن لطفی.

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 122.

4- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 74.

5- همان.

6- مفید، همان، ج 2، ص 110.

7- ابن نماي حلي، همان

روی سینه اباعبدالله علیه السلام ذبح کرد امام حسین علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرد و بر دشمنان نفرین کرد و فرمود:

(اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَامْنَعَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِيدَا، وَلَا تُرْضِ عَنْهُمْ الْوَلَاءَ أَبَدًا؛ فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُونَا فَعَدَوْنَا عَلَيْنَا فَتَقَاتَلُونَا) (1)

«خدایا! قطرات باران را از آنان دریغ دار و برکات زمین را از آنان باز دار. خدایا! اگر تا زمان مرگشان مهلتشان داده ای پس بین آنان تفرقه بینداز، و گروه گروهشان قرار ده و حاکمان را هرگز از آن ها راضی مگردان؛ چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاری کنند ولی بر ما دشمنی ورزیدند و ما را کشتند.»

گریز 1

عرض کنیم: یا اباعبدالله! حرمه جگر شما را سوزاند وقتی با تیر به گلولی عبدالله زد و او را روی سینه شما ذبح کرد اما نمی دانم این صحنه جانسوزتر بود یا وقتی که حرمه جلوی چشمانت و در آغوش تیری به گلولی علی اصغر علیه السلام زد.

(فَذَبَحَ الْوَلَدَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ) (2) تیر گوش تا گوش علی اصغر علیه السلام را درید، دست زیر خون ها گرفتی خون گلولی این طفل را به آسمان پاشیدی. (3)

تیری رسید و صحبت من ناتمام شد *** گفتم که آب تیر برایم جواب شد

تیری رسید و حنجرت آتش گرفت و بعد *** از آتش گلولی تو قلبم کبب شد

تیری رسید و هستی من را به باد داد *** آهنگ من بریده بریده رباب شد (4)

علی اصغر علیه السلام را با گلولی پاره به خیمه آوردی بر او نماز خواندی، او را دفن کردی. (5)

ص: 119

1- طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)؛ ص 249.

2- لیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 148.

3- ابن طاووس، همان ص 117

4- سید محمد جواد

5- قاضی طباطبایی، سید محمد علی؛ تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام؛ ص 368.

اما نمی دانم آیا کسی عبدالله بن حسن علیه السلام را از روی سینه شما برداشت؟ آیا کسی او را به خیمه برد؟ ... ، شاید عبدالله هنوز روی سینه ات بود تا شمر ملعون رسید!

فقط نصیب من و شیر خواره شد این فخر *** که روی سینه مولای خویش جان بدهم

عزیز فاطمه، انگشتر تو را ای کاش *** بگیرم و خودم آن را به ساریان بدهم

برای آن که جسارت به پیکرت نشود *** خودم لباس تن را به این و آن بدهم (1)

گریز 2

عرض کنیم: یا امام حسین! عبدالله بن حسن علیه السلام خودش را روی سینه شما انداخت او را در آغوش کشیدی به عبدالله دلدارای دادی و به او فرمودی: «ای فرزند برادرم! بر آن چه به تو رسیده شکبیا باش و از آن چشم (به پاداش خدا) داشته باش؛ چراکه تو را به پدران صالحت ملحق سازد». (2) در همین حال حرمه با تیر به گلولی عبدالله زد و او را روی سینه ات ذبح کرد.

اما یک دختر نازدانه ای هم کنار شما آمد، این جا شما عبدالله را در آغوش کشیدی اما هنگامی که دخترت سکینه خاتون علیها السلام آمد کنار بدن شما، پیکرت سر نداشت، بدن پُر از زخم نیزه و شمشیر بود... آه به جای این که پدر، دختر را در آغوش بگیرد؛ دختر، بدن بی سر بابا را بغل کرد سید بن طاووس در لهوف آورده: (إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (3)

اما دشمنان نگذاشتند این دختر داغدیده با بدن بابا درد دل کند، نگذاشتند کنار بدن پدرش بماند سید بن طاووس نوشته است:

ص: 120

1- مهدی مقیمی

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 110.

3- سید بن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134

(فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِّنَ الْأَعْرَابِ حَتَّىٰ جَرُّوَهَا عَنْهُ) (1)

«عده ای جمع شدند سکینه را از بدن بابا جدا کردند و او را می کشیدند.»

کشیده آتش از جانم زبانه *** پرویالم اگر شد پُر نشانه

مرا از تو جدا کردند بابا *** چهل کوفی به ضرب تازیانه (2)

گریز 3

عرض کنیم: یا اباعبد الله جلوی چشمان شما دست عبدالله را قطع کردند، عبدالله به شما پناه آورد و فریاد زد «یا عَمَّاه»؛ «ای عموجان». (3) یعنی از شما کمک خواست، او را در آغوش گرفتی، عبدالله را دلداری دادی او را آرام کردی. اما آقا جان! وقتی دستان علمداریت قمر بنی هاشم علیه السلام را قطع کردند ندیدی. وقتی از روی اسب به زمین افتاد، نبودی. حضرت عباس علیه السلام هم از شما کمک خواست و صدا زد «یا اخی أدرك أخاك» (4)؛ «برادرم! برادرت را دریاب» کنار بدن علمداریت آمدی، نگاه کردی، دست های قلم شده دیدی پیشانی شکسته دیدی چشم تیر خورده دیدی، آن گاه از سوز دل صدا زدی: «أخی! الآن إنكسر ظهري وقلت حيلتي وشممت بي عدوي»؛ (5) «برادر! الان پشتم شکست، چاره ام اندک شد، دشمن مرا شماتت می کند».

به قول شاعر، زبان حال امام حسین علیه السلام کنار بدن قمر بنی هاشم علیه السلام این گونه بود:

«الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنُ بَك لَمْ تَنَمْ *** وَ تَسَهَّدَتْ أُخْرَىٰ فَعَزَّ مَنَامُهَا» (6)

«چشم هایی که دیشب از ترس تو نخوابیده بودند، امشب به خواب خواهند رفت.»

ص: 121

1- همان.

2- یوسف رحیمی.

3- ابن نماي حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 74

4- کرمی، علی؛ در سوگ امیر آزادی؛ ترجمه: مثير الاحزان؛ ص 259

5- همان.

6- همان.

به سجود آمده ای یا که عمودت زده اند *** یا خجالت زده ای، وه که چه زیبا شده ای

یا اخا گفتی و ناگه کمرم درد گرفت *** کمر خم شده را غرق تماشا شده ای

منم و داغ تو و این کمر بشکسته *** توئی و ضربه ای و فرق ز هم وا شده ای

سعی بسیار مکن تا که ز جا برخیزی *** کمی هم فکر خودت باش بین تا شده ای

مانده ام با تن پاشیده ات آخر چه کنم؟ *** ای علمدار حرم مثل معما شده ای

مادرت آمده یا مادر من آمده است *** با چنین حال به پای چه کسی پا شده ای

تو و آن قد رشیدی که پر از طوبی بود *** در شگفتم که در این قبر چرا جا شده ای (1)

گریز 4

عرض می کنم یا اباعبدالله! حرمله عبدالله بن حسن علیه السلام را روی سینه شما با تیری ذبح کرد، «فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً فَذَبَحَهُ». (2)

واژه «ذبح» یعنی سر بریدن پاره کردن گلو (3)، یعنی حرمله با تیری که رها کرد سر عبدالله را برید، این واژه برای حضرت علی اصغر علیه السلام هم به کار رفته است، «فَذَبَحَ الطِّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» (4) تیر گوش تا گوش علی اصغر علیه السلام را برید.

هوهوی تیر آمد و قلبی شکسته شد *** چشمان شیر خواره فقط باز و بسته شد

از تند باد آتش تیر سقیفه ای *** چشم حسین کاسه در خون نشسته شد

چون شاخه ای که دستخوش خشکسالی است *** راحت گلوی نازک و نرمش شکسته شد

ص: 122

1- علی اکبر لطیفیان.

2- ابن نما ی حلّی جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 74.

3- قرشی بنائی، علی اکبر؛ قاموس قرآن، ج 4، ص 3 تهران دارالکتب الاسلامیه؛ بی تا.

4- لیبب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 148

یکباره جمع شد گلویش از فشار تیر *** تنها گلونه پیکرش از هم گسسته شد (1)

برای یک نفر دیگر هم این واژه «ذبح» به کار رفته است، اما این ذبح دیگه معمولی نیست، امام سجاد علیه السلام در خطبه ای که در مسجد اُموی (شهر شام) ایراد کرد، با یک جمله بیان می کند این مذبح چه کسی بوده و چگونه ذبح شده، (أَنَا ابْنُ الْمَجْرُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا)، (2) «من فرزند کسی هستم که سر او را از قفا بریدند.»

آن که ننگ ابد برایش ماند *** آن که شیطان برادرش می خواند

شمر پستی که عرش را لرزاند *** جسم پاک حسین برگرداند

پیش چشمان اشک ریز خدا *** سریرید از تن عزیز خدا

هر کسی خسته می شد از زدنش *** می ربود آن چه می شد از بدنش

این یکی برد جوشنش ز تنش *** آن یکی برد کهنه پیرهش

سنگ ها را که بر جنازه زدند *** تازه بر اسب نعل تازه زدند (3)

گریز 5

عرض کنیم: یا ابا عبدالله! دست عبدالله بن حسن علیه السلام را در یاری و دفاع از شما از بدنش جدا کردند آقا جان این یک روش و سنتی در بین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود هر دستی که در یاری امام معصوم علیه السلام بلند میشد آن دست را کوتاه می کردند. دستان قمر بنی هاشم علیه السلام را هم در یاری و دفاع از دین خدا و مولایش با شمشیر از بدن جدا کردند. اما یک دستی را هم مدینه کوتاه کردند؛ کوتاه کردن دست و جسارت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از همان جا شروع شد. همان روزی که در خانه مولا علی علیه السلام را آتش زدند، وارد خانه شدند، با تازیانه به بازوی حضرت فاطمه علیها السلام زدند، آن قدر این

ص: 123

1- حسن کردی.

2- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ المناقب؛ ج 4، ص 168.

3- حیدر توکل.

ضربه سنگین بود که بازوی حضرت ورم کرد. ای کاش فقط تازیانه می زدند، آن چنان لگد به در نیمه سوخته زدند که جنین شش ماهه حضرت فاطمه علیها السلام سقط شد.

(ضَرَبَ رَبُّ عُمَرَ لَهَا بِالسَّوْطِ عَلَى عَصْدِهَا حَتَّى صَارَ كَالْدُمْلُجِ الْأَسْوَدِ وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ حَتَّى أَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلَةٌ بِالْمُحْسَنِ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ وَاسْقَاطَهَا) (1)

«عمر با تازیانه به بازوی فاطمه علیها السلام زد به طوری که بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد و آن چنان با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد.»

غنچه پرپر گشته بود و گل جدا افتاده بود *** پشت در، جان علی مرتضی افتاده بود

دست مولا بسته و بیت ولایت سوخته *** آیه ای از سوره کوثر جدا افتاده بود

گوش ناموس خدا شد پاره همچون برگ گل *** گوشواره من نمی دانم کجا افتاده بود

دست قنفذ رفت بالا بازوی زهرا شکست *** پای دشمن باز شد، زهرا ز پا افتاده بود

مادر مظلومه می پیچید پشت در به خود *** دخترش زینب زیر دست و پا افتاده بود (2)

ص: 124

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 53؛ ص 19

2- غلامرضا سازگار

كتيبه 12: حضرت قاسم بن حسن عليه السلام

اشارة

ص: 125

آن شب که چارچوب غزل در غزل شکست *** مست مدام شیشه می در بغل شکست
یک بیت ناب خواند که نرخ عسل شکست *** فرزند آن بزرگ که پشت جمل شکست
پروانه رها شده از پیرهن شده است *** او بی قرار لحظه فردا شدن شده است
بر لب گلایه داشت که افتادم از نفس *** بی تاب و بی قرار، سراسیمه چون جرس
سهم من از بهار فقط دیدن است و بس؟ *** بگذار تا رها شوم از بند این قفس (1)
قاسم فرزند سیزده ساله امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: «عموجان! اجازه بده من

ص: 126

هم با این کفار بجنگم، امام حسین علیه السلام به او اجازه نداد و فرمود: «قاسم! تو یادگار برادرم هستی تو باید زنده بمانی تا باعث آرامش و تسلی دل ما باشی».

حضرت قاسم علیه السلام نشست، و در حزن و اندوه فراوانی بود؛ چرا که امام حسین علیه السلام به پسرش علی اکبر و به برادرانش برای نبرد اجازه داده بود. (1)

در آن حال که نشسته و سر مبارکش را به زانو نهاده و در فکر بود، ناگاه به خاطرش آمد که پدر بزرگوارش حرزی را به بازوی راستش بسته و به او فرموده بود: «هنگامی که در سختی و اندوه بزرگی قرار گرفتی آن حرز را باز کن و بخوان و به آن عمل نما».

جز دست خط یار به دستم بهانه نیست *** خطی که کوفی است ولی کوفیانه نیست (2)

آن حرز را از بازوی خویش باز کرد و به نوشته آن نگاه کرد. در آن نامه امام مجتبی علیه السلام این گونه خطاب به فرزندش نوشته بود:

(یا وَلَدِی یا قَاسِمُ أُوصِیْكَ إِذَا رَأَيْتَ عَمَّكَ الْحُسَيْنَ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی کَرْبَلَاءَ، وَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ، فَلَا تَتْرُكِ الْبِرَّ وَالْجِهَادَ). (3)

«پسر، ای قاسم! به تو وصیت می کنم هرگاه عمویت را در کربلا دیدی که دشمن محاصره اش کرده است جنگ با دشمنان را کنار نگذار.»

قاسم علیه السلام از جا بلند شد، خدمت ابی عبدالله علیه السلام آمد، نامه پدرش را به دست عمو داد، (فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ الْعَوْدَةَ بَكَی بُكَاءً شَدِيداً)؛ (4) «امام حسین علیه السلام وقتی نامه را خواند بلند بلند گریه کرد. یاد خاطرات برادرش امام حسن علیه السلام افتاد.

گویی سپرده اند به یعقوب، جامه را *** پر کرد از آن معطر یکریز شامه را

می خواند از نگاه ترش آن چکامه را *** هفت آسمان قریب به مضمون نامه را

«حسین جان، برادرم! اگر من نیستم کربلا یاریت کنم، قاسم یاور توست.»

ص: 127

1- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمه، ج 3، ص 79

2- همان.

3- همان.

4- همان.

این چند سطر را ننوشتیم، گریستم *** باشد برای آن لحظاتی که نیستم

آورده است نامه برایت کبوترم *** اینک کبوترم به فدایت برادرم

دلوایسم برای تو ای نیم دیگرم *** جز پاره های دل چه دلیلی بیاورم

آهنگ واژه ها دل از او برد ناگهان *** برگشت چند صفحه به ماقبل داستان

وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام به یاد برادرش امام مجتبی علیه السلام گریه می کرد.

یادش به خیر، دست کریمانه ای که داشت *** سر می گذاشتیم به آن شانه ای که داشت

یک شهر بود در صف پیمانه ای که داشت *** همواره باز بود در خانه ای که داشت

هرچند خانه بود برایش صف مصاف *** جز او کدام امام زره بسته در طواف

اینک دلم به یاد برادر گرفته است *** شاعر از او بخوان که دلم پُر گرفته است

آن شعر را که قیمت دیگر گرفته است *** شعری که چشم حضرت مادر گرفته است

«از تاب رفت و تشنه طلب کرد و ناله کرد *** و آن تشنه را ز خون جگر باغ لاله کرد»

آن گاه به یادگار برادرش اجازه داد قاسم جان! حالا می خواهی بروی میدان برو!

اینک برو که در دل تنگت قرار نیست *** خورشید هم چنان که تویی آشکار نیست

راهی برای لشکر شب جز فرار نیست *** پس چیست ابروانت اگر ذوالفقار نیست؟

قاسم علیه السلام آمد میدان و خودش را معرفی کرد:

«إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ *** سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ *** بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقْوَا صَوَّبَ الْمُزْنَ» (1)

«اگر مرا نمی شناسید، من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

مبهوت گام هاش، مقدس ترین ذوات *** می رفت و رفتش متشابه به محکومات

راوی نقل می کند: من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان نگاه می کردم، پیراهن و لباسی بلند به تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی از آن ها پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود وارد میدان شد جنگ سختی کرد، تا آن جا که با سن کمش سی و پنج نفر را به هلاکت رساند. (2)

عمر بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای درآورم) پس حمله کرد، تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. (وَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ فَقَالَ: يَا عَمَاهُ) (3): «قاسم با صورت روی زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب».

بغض عمو درون گلوبی صدا شکست *** باران سنگ بود و سبوی بی صدا شکست

او سنگ خورد سنگ، عمو بی صدا شکست *** در ازدحام هلهله او بی صدا شکست (4)

امام حسین علیه السلام با سرعت آمد صف های لشکر را شکافت، ضربتی به قاتل قاسم علیه السلام زد، دست آن ملعون، از بدن جدا شد، او فریادی کشید و گریخت؛ کوفیان

ص: 129

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 34

2- همان.

3- طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ج 1، ص 465.

4- سید حمید رضا برقعی

خواستند وی را از دست امام علیه السلام نجات دهند ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و به هلاکت رسید. (1) اما طبق روایت علامه مجلسی (رضوان الله علیه) هنگامی که کوفیان هجوم آوردند برای نجات عمرو بن سعد آزادی از دست امام حسین علیه السلام بدن مطهر حضرت قاسم علیه السلام زیر سم اسبان قرار گرفت. (2)

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست دیدند امام علیه السلام بر بالین یتیم برادرش نشسته، و قاسم پاهایش را بر زمین می کشد. (3) امام حسین علیه السلام در حالی که اشک می ریخت، (4) فرمود:

(عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ) (5)

«به خدا سوگند! بر عمومیت سخت است که او را صدا بزنی ولی نتواند به تو جواب دهد یا پاسخی دهد ولی برای تو نفعی نداشته باشد».

عموجان!

حتی حضور زود تو هم فایده نداشت *** آن لحظه آمدی تو که حالم وخیم بود

از نعل اسب و دشنه و شمشیر و سنگ و خاک *** هر چیز در بلندی قدم سهیم بود (6)

گریز

عرض کنم: یا حضرت قاسم! بدن مطهرت بی اختیار زیر سم اسبان قرار گرفت و به شهادت رسیدی، اما فدای مولای غریبم ابا عبدالله الحسین علیه السلام که بعد از شهادتش، عمر بن سعد ملعون در بین لشکر فریاد زد: (مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ * فَيَوَاطِي الْخَيْلَ

ص: 130

1- همان.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ج 45؛ ص 35

3- همان.

4- حسینی مدنی، ضامن بن شقدم؛ تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام؛ ج 2 ص 88

5- طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ص 247.

6- رضا جعفری

ظَهْرُهُ وَ صَدْرُهُ؛ (1) «آیا کسی هست پشت و سینه حسین علیه السلام را زیر سم اسبان قرار دهد». ده نفر آماده شدند بدن مطهر امام حسین علیه السلام را زیر سم اسبان قرار بدهند؛ آن قدر این بدن مطهر را زیر سم اسبان کوبیدند حَتَّى «رَضُوا صَدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ» (2) که استخوان های پشت و سینه آن حضرت خرد شد.

با نعل تازه جای دگر غیر کربلا *** تشیع شد مگر بدنی؟ قَابِكِ لِلْحُسَيْنِ

رحمی نکرده اند در آن غارت غریب *** حتی به کهنه پیرهنی، قَابِكِ لِلْحُسَيْنِ (3)

مرثیه 2: تیرباران

اشاره

هر که از عاشقی خبر دارد *** در دلش میل ترک سر دارد

آن که از نسل حیدر و زهراست *** شوق پرواز بیشتر دارد

کربلا جای پرکشیدن هاست *** قاسم از راز آن خبر دارد

رنگ و بوی حسین دارد او *** همنشینی گل اثر دارد

سیزده ساله است و با این حال *** جگری مثل شیر نر دارد

ذکر «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» به لبش *** پیش او مرگ هم شکر دارد

آمد مقابل عمو اجازه میدان خواست امام حسین علیه السلام نگاهی به قاسم علیه السلام کرد.

(إِعْتَنَّهُ وَ جَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِمَا) (4)

«اورا در آغوش گرفت، هر دو گریه کردند، آن قدر گریه کردند که هر دوازده حال رفتند.»

ص: 131

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134 و 135.

2- همان.

3- یوسف رحیمی.

4- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31.

امام حسین علیه السلام اجازه میدان رفتن به اونمی داد و می فرمود: «قاسم! تو یادگار برادرم هستی و تو باید زنده بمانی تا باعث آرامش و تسلی دل ما باشی».(1) اما حضرت قاسم علیه السلام و همچنان اصرار می کرد. در روایت آمده،

(فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يَقْبَلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ) (2)

قاسم مدام دست ها و قدم های عمویش را می بوسید تا این که امام حسین علیه السلام به او اجازه میدان داد.»

قاسم علیه السلام زره به تن نداشت و کلاهخود بر سر او نبود، پیراهن او زرهش بود و

کلاهخودش عمامه ای بود که امام حسین علیه السلام به سر او بسته و مقداری از آن را روی صورتش قرار داده بود و شمشیر به کمر او بست و قاسم را روانه میدان کرد. (3) محدث قمی می نویسد:

(فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تُسِيلُ عَلَى خَدَيْهِ) (4)

«قاسم عازم میدان شد در حالی که اشک ها بر گونه هایش جاری بود».

بی زره آمده، عدو می گفت: *** چقدر این پسر جگر دارد

آمده مثل شیر می غرّد *** نسل حیدر عجب ثمر دارد

یاد صفین زنده شد امروز *** بس که او جلوه پدر دارد

زاده یوسف است و یوسف روی *** جلوه هایی چنان قمر دارد

راوی می گوید: دیدم ماه پاره ای به میدان آمد، خودش را معرفی کرد:

(إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ *** سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَأَلَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ *** بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوءَ صَوَّبَ الْمَزَنِ) (5)

ص: 132

1- امین عاملی، سیدمحسن؛ أعيان الشيعة، ج 1، ص 608.

2- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2؛ ص 304.

3- بحرانی سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 3 ص 369

4- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم علیه السلام، ج 1، ص 680.

5- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 45 ص 34

«اگر مرا نمی شناسید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

نور چشم حسن نظر نخوری *** چشم این گرگ ها خطر دارد

تو برای حسین یک حسنی *** با تو انگار بال و پر دارد

هم برایت عمو و هم پدر است *** نشده چشم از تو بردارد

مجتبای حسین، صبری کن *** که که عمو چشم های تر دارد

قول داده مراقبت باشد *** چه کند کربلا خطر دارد؟

تو برای حسین، یک حسنی *** گر چه مثل حسین بی کفنی

قاسم علیه السلام جنگ نمایانی کرد سی و پنج نفر را به هلاکت رساند. (1) عاقبت او را تیرباران کردند، (2) (فَضْرَبَهُ شَيْبَةُ بْنُ سَعْدٍ الشَّامِي بِرُمْحٍ فِي ظَهْرِهِ أَخْرَجَهُ مِنْ صَدْرِهِ)؛ (3) «سپس شیبۀ بن سعد نیزه ای از پشت به قاسم علیه السلام زد که آن نیزه از سینه حضرت بیرون آمد». قاسم علیه السلام از روی زین با صورت به زمین افتاد، (4) در حالی که در خون خود می غلطید، فریاد زد عمو! کمکم کن. (5)

زاده مجتبی زمین افتاد *** ناگهان، بی هوا، زمین افتاد

ناله اش بین هلهله گم شد *** گرچه او با صدا زمین افتاد

پیش قاسم رسید و از گریه *** حضرت کربلا زمین افتاد

امام حسین علیه السلام با سرعت به بالین قاسم علیه السلام آمد قاتل او را به هلاکت رساند، گرد

ص: 133

1- همان

2- بحرانی، سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 3 ص 371

3- همان.

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 108

5- بحرانی سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 3، ص 371.

و غبار که فرونشست امام مشاهده کرد قاسم علیه السلام پاهایش را به زمین می کشد، فرمود: «عزیز برادرم! برای عمومیت سخت است که تو عمو را صدا بزنی و عمو نتواند تو را کمک کند یا جوابت را بدهد ولی برای تو سودی نداشته باشد»، آن گاه قاسم علیه السلام را به سینه گرفت و از زمین برداشت و به طرف خیمه ها برد در حالی که پاهای قاسم علیه السلام به زمین کشیده می شد. (1)

بدن قاسم علیه السلام را کنار بدن علی اکبر علیه السلام قرار داد. آن گاه امام علیه السلام با صدای بلند گریه کرد، «ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَكَى شَدِيداً» سپس زن های اهل حرم همه به گریه افتادند لطمه به صورت می زدند گریبان پاره می کردند. (2)

آخر دل عموی تو را پاره پاره کرد *** آوای ناله های بریده بریده ات

در بین این غبار به سوی تو آمدم *** از روی ردّ خون به صحرا چکیده ات

پا می کشی به خاک تنت درد می کند *** آتش گرفته جان من داغ دیده ات

خون گریه می کنند چرا نعل اسب ها *** سخت است روضه تن در خون تپیده ات

بر بیت بیت پیکر تو خیره مانده ام *** آه ای غزل چگونه بینم قصیده ات (3)

گریز 1

حضرت قاسم علیه السلام دو تا شباهت با عمو جانش امام حسین علیه السلام دارد.

1. شبیه بن سعد الشامی نیزه ای از پشت به حضرت قاسم علیه السلام زد، حضرت قاسم علیه السلام از روی زین روی زمین افتاد. (4)
- صالح بن وهب هم از پشت نیزه ای به امام حسین علیه السلام زد امام حسین علیه السلام از روی زین روی زمین افتاد. (5)

ص: 134

1- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 108.

2- بحرانی، سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 3، ص 371.

3- سید محمد جواد شرافت

4- بحرانی، سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 3، ص 371.

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124.

2. روایت دارد وقتی نیزه از پشت به حضرت قاسم علیه السلام زدند، حضرت با صورت روی زمین افتاد «وَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ». (1) وقتی صالح بن وهب ملعون نیزه ای از پشت به امام علیه السلام زد حضرت با طرف راست صورت بر زمین خورد «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ». (2)

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد *** اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

بی هوا نیزه ای به پهلوی خورد *** نفسش رفت و برنگشت ای وای (3)

اما یک فرقی با هم دارند؛ حضرت قاسم علیه السلام تا روی زمین افتاد، امام حسین علیه السلام آمد بالین سرش و قاتل او را به هلاکت رساند و قاسم علیه السلام را در آغوش گرفت و به خیمه ها برد اما وقتی امام حسین علیه السلام بر زمین افتاد تازه اول کار دشمن بود، شمر (لعنت الله علیه) خطاب به کوفیان فریاد زد: «کار حسین را تمام کنید»، لشکر از هر طرف به آن حضرت حمله کرد یکی با شمشیر به گردن حضرت زد، سنان (لعنت الله علیه) با نیزه ای در گلوی امام حسین علیه السلام زد، همان نیزه را در سینه حضرت فرو برد، آن گاه تیری به گلوی حضرت زد، (4) علیه السلام آن قدر بگویم امام باقر علیه السلام فرمود:

(لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَاهِ) (5)

«امام حسین علیه السلام را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید کردند».

سردسته اراذل کوفه اشاره کرد *** یک باره با اشاره آن بی حیا زدند

تشویق می شدند کسانی که می زدند *** او را میان هلهله با مرحبا زدند

جز سنگ و تیر و نیزه و تیغ این درنده ها *** با هرزه گی به معرکه با ناسزا زدند

ص: 135

1- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 108

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ 124.

3- هانی فرجی

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 112.

5- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 91.

یک عده پیرمرد سیه دل رسیده و دل رسیده و *** با نیت ثواب به او با عصا زدند

در پیش چشم خواهر او بین قتلگاه *** برجای جای پیکر او هر کجا زدند (1)

ای کاش به همین اکتفا می کردند، امام باقر علیه السلام فرمود:

(وَلَقَدْ أَوْطَنُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ) (2)

«بعد از آن، بدن آن حضرت را زیر سم اسبان کوبیدند».

هر کسی خسته می شد از زدنش *** می ربود آن چه می شد از بدنش

این یکی برد جوشنش ز تنش *** آن یکی برد کهنه پیرهنش

سنگ ها را که بر جنازه زدند *** تازه بر اسب نعل تازه زدند (3)

گریز 2

یا حضرت قاسم! عمویت امام حسین علیه السلام بدن مجروح را خودش به سینه چسبانید و به خیمه آورد اما بعد از این که بدن شما را به خیمه آورد، یک بدن دیگر را هم به سینه چسبانیده بود (4) و به خیمه، آورد اما این بدن بدن یک طفل شیر خواره بود، گلوش پاره بود قنடை اش خون آلود بود. (5)

با چه رو خیمه برم این سر آویزان را *** چه کنم مشکل این حنجر خون ریزان را

به سفیدی گلوی تو کسی رحم نکرد *** رسم کوفی است بگیرند هدف، مهمان را (6)

آن قدر داغ این طفل شیر خواره جانسوز بود، حضرت در حالی که اشک می ریخت، با خدا نجوا می کرد و می گفت: (اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَتَقْتُلُونَا)؛ (7)

ص: 136

1- مجتبی صمدی

2- مجلسی، همان.

3- حیدر توکلی.

4- مقرّم، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 285

5- همان.

6- محمود ژولیده

7- ابن جوزی، سبط؛ تذكرة الخواص؛ ص 227.

«خدایا! میان ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا ما را یاری دهند، اما ما را کشتند، داوری کن.» [در این لحظه بود که خدا به امام حسین علیه السلام دلداری دارد]، ناگاه ندایی از آسمان رسید: (دَعَهُ يَا حُسَيْنُ، فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ)؛ (1) «یا حسین! او را به ما واگذار؛ زیرا برای او شیر دهنده ای در بهشت است».

با من مگو که تیر به حلق علی زدند *** بر حنجرش نشانه تیزی خنجرست

داغش عظیم اگر چه خودش شیر خواره بود *** این داغ سخت با همه غم ها برابرست (2)

گزین 3

در کتاب تحفة الأزهار آمده است: «بدن حضرت قاسم علیه السلام را در کربلا تیرباران کردند»؛ (3) اگر بدن حضرت قاسم را در کربلا تیرباران کردند، بدن مطهر پدرش امام حسن علیه السلام را هم در مدینه تیرباران کردند.

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: «وَرَمَوْا بِاللِّبَالِ جَنَازَتَهُ حَتَّى سَلَّ مِنْهَا سَبْعُونَ نَبْلًا» (4)، «جنازه حضرت را تیرباران کردند تا آن جا که هفتاد چوبه تیر به تابوت بود.»

غربت آن است که بعد از کشتن *** بارش تیر بیارد به بدن

تیر بارید ز بس بر بدنت بدنت *** گشت یکی با کفنت

سینه ها از الم افروخته شد *** تن و تابوت به هم دوخته شد (5)

امام حسین علیه السلام بدن برادرش امام مجتبی علیه السلام را دفن می کرد و این گونه می فرمود:

ص: 137

1- همان.

2- یوسف رحیمی.

3- حسینی مدنی، ضامن بن شقدم؛ تحفة الأزهار و زلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام؛ ج 1، ص 147.

4- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل أبي طالب علیه السلام؛ ج 4، ص 44

5- غلامرضا سازگار

«فَلَيْسَ حَرِيبٌ مَنْ أَصِيبَ بِمَالِهِ - *** وَلَكِنَّ مَنْ وَارَى أَخَاهُ حَرِيبٌ» (1)

«غارث زده کسی نیست که اموالش را برده باشند، بلکه غارث زده آن شخصی است که برادرش را به خاک بسپارد».

اما در کربلا وقتی رسید کنار بدن بی دست برادرش عباس علیه السلام، به شدت گریه می کرد و جمله ای گفت که کنار هیچ بدنی چنین جمله ای نفرمود:

(الآن انكسر ظهري وقلت حيلتي) (2)

«الان پشتم شکست و چاره ام کم شد.»

برخیز ای ستون حرم وقت خواب نیست *** با من بیا به خیمه، نیازی به آب نیست

حرفی بزن عزیز دلم، دق نده مرا *** این مشک پاره پاره برایم جواب نیست (3)

گریز 4

یا ابا عبدالله! بدنِ مجروح قاسم علیه السلام را هر طوری بود به سینه چسبانیدی و به خیمه آوردی، اما دو تا بدن را نتوانستی به خیمه بیاوری یکی بدن علی اکبر علیه السلام بود؛ زیرا آن قدر با شمشیر به این بدن زده بودند که: (فَقَطَّعُوهُ بِسَیْفِهِمْ اِرْبَاعًا) (4) «آن حضرت را با شمشیرهایشان قطعه قطعه و متلاشی کرده بودند.» اما خطاب به جوانان بنی هاشم فرمودی: (اَحْمِلُوا اَخَاكُمْ)؛ (5) «برادران را به خیمه ها ببرید».

ای پاره پاره تر ز دل پاره پاره ام *** گفتم بغل کنم بدنت را نمی شود

باید کفن به وسعت یک دشت آورم *** در یک کفن که پیکر تو جا نمی شود (6)

ص: 138

1- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 45

2- ابن اعثم کوفی، احمد؛ الفتوح؛ ص 907.

3- علی زمانیان

4- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2، ص 312.

5- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 107.

6- حسن لطفی

یکی هم بدن قمر بنی هاشم علیه السلام بود که نتوانستید به خیمه برگردانید. آخه کنار بدن حضرت علی اکبر علیه السلام جوانان بنی هاشمی را صدا زدید آمدند کمک کردند بدن علی اکبر علیه السلام را به خیمه ها بردند اما کنار بدن حضرت عباس علیه السلام دیگر کسی از یاران و بنی هاشم نمانده بود که شما را کمک کند تا بدن قمر بنی هاشم علیه السلام را به خیمه ها ببرند. لذا حضرت به شدت گریه گریستی و فرمودی: (الآن انکسر ظهري وقلت حيلتي). (1)

برخیز سکینه به حرم منتظر توست *** جامش به کف و اشک به رخسار، ابا الفضل

از سوز عطش آب شده طفل سه ساله *** مگذار بگرید به حرم زار، ابا الفضل

تا آن که ببیند به تن دست نداری *** یک لحظه سر از علقمه بردار، ابا الفضل

مگذار رود زینب کبری به اسیری *** ای دست علی، دست برون آر ابا الفضل (2)

(وَرَجَعَ الْحُسَيْنُ إِلَى الْمُخَيَّمِ مُنْكَسِرًا حَزِينًا بَاكِيًا) (3)

«سپس امام حسین علیه السلام با چشم گریان، محزون و شکسته به خیمه برگشت».

فقط از علقمه یک مشک برگشت *** حسین بن علی با اشک برگشت

حضرت سکینه علیها السلام آمد جلو، سؤال کرد: باباجان! از عمویم چه خبر؟ فرمود: دخترم! عمویت را کشتند. (4)

ای اهل حرم، دست علمدار جدا شد *** سقای حرم با دولب تشنه فدا شد

ص: 139

1- کوفی ابن اعثم، الفتوح؛ ص 907

2- غلامرضا سازگار

3- مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 283

4- همان.

گریز 5

یا ابا عبدالله! کنار بدن قاسم علیه السلام آمدی، بدنش مجروح بود، از شدت درد پاهایش را به زمین می کشید؛ چقدر برای شما دشوار بود که فرمودی: «به خدا سوگند! بر عمومیت سخت است که او را صدا بزنی ولی نتواند به تو جواب دهد.» (2)

این مصیبت ها از دوران کودکی با شما بود، با هر کس از خاندانت وداع کردی بدنش مجروح بود؛ مادرت حضرت فاطمه علیها السلام پهلوشکسته بود. (3) پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرقتش شکافته بود. (4) برادرت امام حسن علیه السلام لخته های خون دل در طشت (5) و چوبه های تیر به تابوت آن حضرت بود. (6) قاسمت از شدت جراحت و درد پاهایش را به زمین می کشید. بدن علمداریت را بی دست دیدی، فرقتش را شکافته دیدی، کنار بدنش فرمودی: (الآن انکسر ظهری)؛ (7) اما کنار یک بدن، زمین گیر شدی قدرت از زانوانت، رفت بلند بلند فریاد زدی: «ولدی علی»؛ «پسرم علی» کنار بدن علی اکبر آن قدر سخت بود که نفرین کردی و فرمودی: (یا بن سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي)؛ (8) «ای پسر سعد! خداوند رحمت را قطع کند همان گونه که رحم مرا قطع کردی» آن قدر سخت بود که زینب کبری علیها السلام از خیمه بیرون دوید و خودش را روی بدن علی اکبر انداخت و فریاد زد: (يَا أُحْيَاةُ وَابْنَ أُحْيَاةُ)؛ (9) «وای برادرم وای پسر برادرم!»

ص: 140

-
- 1- غلامرضا سازگار
 - 2- طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ص 247.
 - 3- طبرسی، احمد بن علی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 1 ص 83. محقق خراسان، محمد باقر؛ مشهد مقدس؛ نشر مرتضی؛ 1403ق.
 - 4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 42 ص 291
 - 5- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 17.
 - 6- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام؛ ج 4، ص 44
 - 7- مجلسی، همان، ج 58، ص 233
 - 8- ابن طاووس، همان، ص 113
 - 9- مفید، همان، ج 2، ص 107

چون تو ای لاله در این دشت گلی پرپر نیست *** و از این پیر جوان مرده کمانی تر نیست

دست و پایی، نفسی، نیمه نگاهی، آهی *** غیر خونابه مگر ناله در این حنجر نیست

در کنار توام و باز به خود می گویم *** نه حسین!، این تن پوشیده به خون، اکبر نیست

هر کجا دست کشیدم ز تنت گشت جدا *** از من آغوش پر و از تو تنی دیگر نیست

استخوان های تو و پشت پدر هر دو شکست *** باز هم شکر، کنار من و تو، مادر نیست (1)

گریز 6

گفتم، عمر بن سعد آزدی (لعنة الله عليه) چنان ضربه ای به فرق حضرت قاسم علیه السلام زد که حضرت از روی زین با صورت بر زمین آمد چند نفر از اهل بیت علیهم السلام در کربلا ضربت به سر مبارکشان خورد یکی حضرت قاسم علیه السلام بود یکی حضرت علی اکبر علیه السلام بود، نوشتند: مَرَّةً بَنَ مَنْقَذَ (لعنة الله عليه) شمشیری بر فرق آن حضرت زد، فرقهش شکافته شد. (2) حضرت دست در گردن اسب انداخت عنان اسب رها شد، علی اکبر علیه السلام را بین لشکر برد، هر کسی با شمشیر بر بدن آن حضرت می زد، تا این که (فَقَطَّعُوهُ بِسَيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا)، (3) «آن حضرت را با شمشیرهایشان قطعه قطعه و متلاشی کردند.»؛ اما یک ضربتی هم به سر مبارک امام حسین علیه السلام زدند بلاذری در کتاب انساب الاشراف نوشته: «فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ»؛ (4) «با شمشیر ضربتی به فرق حضرت زدند»؛ دیگری نیزه ای به کتف آن حضرت زد آن یکی نیزه ای در گلوی امام حسین علیه السلام زد.

ص: 141

1- حسن لطفی

2- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 865

3- کرکی حائری سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2 ص 312

4- بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف؛ ج 3 ص 195. بیروت؛ دارالفکر؛ 1417ق.

یکی با نیزه اش از پشت می زد *** یکی با چکمه و با مشت می زد

خودم دیدم سنان بی مروت *** حسینم را به قصد کشت می زد (1)

اما یک ضربتی هم به فرق علمدار زدند این ضربت با همه ضربات فرق داشت؛ این ضربت با سنگ نبود این ضربت با شمشیر نبود، این ضربت با نیزه نبوده، ضربتی که به فرق علمدار زدند با عمود آهن بود، آن چنان با عمود آهن به فرق مبارکش زدند که از روی زین بر زمین آمد. علامه شعرانی در کتاب «دَمْعُ السَّجُومِ» نوشته با گرز آهنین (2) به فرق قمر بنی هاشم علیه السلام زدند همین که روی زمین افتاد، صدا زد: برادر! مرا دریاب. (3)

خدایا، شرح غم خواندن، چه سخت است *** ز داغ لاله افسردن، چه سخت است

نمی دانی که با دست بریده *** ز پشت اسب افتادن چه سخت است

اگر تیری درون چشم باشد *** نمی دانی نمی دانی زمین خوردن، چه سخت است

نمی دانی که با چشمان خونین *** جمال فاطمه دیدن، چه سخت است

کنار علقمه با مشک خالی *** ببین شرمنده گردیدن چه سخت است (4)

گریز 7

یا اباعبدالله بدن مجروح قاسم علیه السلام را به سینه چسباندی. شیخ مفید رضی الله عنه نوشته همان طوری که بدن قاسم را به طرف خیمه ها می آورد، پاهای قاسم علیه السلام به زمین کشیده می شد. (5) چرا پاهاش به زمین کشیده می شد. آخه یک نوجوان سیزده ساله، مگر چقدر قد و قامت داره که وقتی امام حسین علیه السلام او را به خیمه ها می آورد، پاهاش به زمین کشیده می شد؟ دو تا علت می تواند داشته باشد، یکی این که این بدن

ص: 142

1- رضا قربانی.

2- شعرانی، ابوالحسن؛ دمع السجوم في ترجمة نفس المهموم؛ ص 287.

3- سماوی، محمد بن طاهر؛ إِبصار العين في أنصار الحسين (عليه السلام)؛ ص 62

4- ناشناس.

5- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 108.

نازنین زیر سمّ اسب ها مانده بود؛ لذا از حالت طبیعی خودش خارج شده بود.

زبان حالِ شاعر این طوره: عموجان! تعجب نکن، می دونی چرا قاسمت قدّش کشیده شده،

از نعل اسب و دشنه و شمشیر و سنگ و تیر *** هر چیز در بلندی قدّم سهیم بود

وقتی که بال بال زدم بین دست تو *** زیباترین پریدن این یا کریم بود (1)

شاید علت دیگرش این بود که امام حسین علیه السلام از داغ سنگین یاران و عزیزانش مخصوصاً حضرت علی اکبر علیه السلام و داغ قاسم علیه السلام قامتش خمیده شده بود، لذا پاهای حضرت قاسم علیه السلام به زمین کشیده می شد.

قامت او کمی بزرگ شده است *** یا عمو قامت خمی دارد؟

ردّ پای کشیده او تا *** وسط خیمه لاله می کارد (2)

نه تنها این جا قامت امام حسین علیه السلام خمیده شده بود، بلکه وقتی که بدن بی دست و فرق عمود خورده علمدارش قمر بنی هاشم علیه السلام را دید قامتش خمیده شد؛ فَوَقَفَ عَلَيْهِ مُنْحَنِيًّا. (3)

کنار بدن برادر جمله ای گفت که کنار هیچ بدنی این جمله را نفرمود، فرمود:

(الآن إنكسر ظهري و قلت حيّلتی) (4)

گر نخیزی تو ز جا، کار حسین سخت تر است *** نگران حرمم، آبرویم در خطر است

ص: 143

1- رضا جعفری

2- علی اکبر لطیفیان.

3- سماوی، محمد بن طاهر؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام؛ ص 63.

4- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 34.

قامت خم شده را هر که ببیند، گوید *** بی علمدار شده دست حسین بر کمر است

داغ اکبر رمق از زانوی من برد ولی *** بی برادر شدن از داغ پسر، سخت تر است

پیش من با سر منشق شده تعظیم نکن *** که خدا هم ز وفاداری تو، با خبر است

تیر باران که شدی، یاد حسن افتادم *** دست افتاده ز تن، فرق تو شق القمر است (1)

گریز 8

یا حضرت قاسم! وقتی از روی زین بر زمین افتادی عمویت را صدا زدی امام حسین علیه السلام تا صدایت را شنید با عجله آمد کنار بدنت، بدن مجروح را در آغوش گرفت و به خیمه ها برد.

اما فدای غربت یا ابا عبد الله وقتی از روی زین با صورت روی زمین افتادی دیگر کسی را نداشتی یاری ات کند فقط با خدا مناجات می کردی و می گفتی: (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ). (2) در این حال یک خانمی تا این صحنه را دید، طاقت از کف داد، سراسیمه از خیمه بیرون دوید سید بن طاووس نوشته:

(وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي، وَ أَخَاةٍ وَ سَيِّدَاهُ وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدْكُذَكْتُ عَلَى السَّهْلِ) (3)

«زینب علیها السلام از در خیمه ها بیرون آمد و صدا می زد: ای وای برادرم، ای وای آقایم، ای وای خانواده ام، ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت و ای کاش کوه ها به بیابان ها پاشیده می شد.»

ص: 144

1- سعید خرازی

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124.

3- همان ص 124 و 125.

امام زمان عجل الله تعالی فجه الشریف در «زیارت ناحیه» می فرماید همه زن ها و بچه ها از خیمه بیرون دویند،

(إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ وَ الشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ) (1)

«و به سوي قتلگاه تو می شتافتند در همان حال شمر ملعون بر سینه مبارکت نشسته و شمشیر خویش را بر گلویت سیراب می نمود.»

آقا جان یا ابا عبدالله!

کاش می شد که زینبت نرسد *** یا که از روی سینه پا می شد

کاش زینب به خیمه بر می گشت *** عرش مبهوت این عزا می شد

سینه سنگین و حنجره پر خون *** نفسش سخت و با صدا می شد

از گلو خنجرش نشد ببرد *** ولی افسوس، از قفا می شد (2)

ص: 145

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 322

2- رضا فراهانی

كتيبه 13: حضرت علي اصغر عليه السلام

اشارة

ص: 147

من علی اصغرم و تیغ اگر بردارم *** در وجودم سکناات علی اکبر دارم
نسب هاشمی ام کار خودش را کرده *** جگر حمزه، دل فاتح خیر دارم
سن کم از نظر نسل علی مطرح نیست *** کوچک اما اثر مالک اشتر دارم
همه کردند سر و جان به فدای پدرم *** کسر شان است ببیند که من سر، دارم
در سپاهی که عمویم شده فرمانده آن *** حکم جانبازی و سربازی لشگر دارم
من ز نسل علی ام که ز رهش پشت نداشت *** حرمله کم تر از آنست زره بردارم
کوفه و شام بترسید که من در رگ خود *** خون قتال عرب، حضرت حیدر دارم
هاشمیون همگی مادری اند و من هم *** هر چه دارم همه از دامن مادر دارم (1)
اگر مادرم حضرت زهرا علیها السلام خودش را سپر امام و مقتدایش قرار داد، من هم فرزند

ص: 148

این مادرم؛ در دفاع از امام غریم گلوی نازکم را سپر تیر قرار می دهم. لذا تشنگی را بهانه قرار داد با گریه اش از پدرش اجازه میدان می خواست، امام حسین علیه السلام به او اجازه داد، چطوری؟ خودش او را گرفت و به میدان آورد، تنها سربازی که امام حسین علیه السلام خودش او را به میدان آورده علی اصغر علیه السلام است. او را روی دست گرفت و فرمود:

(إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ) (1)

«اگر به من رحم نمی کنید، پس به این طفل رحم کنید».

لب های علی خشک و حرم آب ندارد *** تب دارد و از شدت تب، تاب ندارد

ای کاش نمی بر سر گهواره نشیند *** از آه عطش، اصغر من خواب ندارد (2)

در این لحظه ناگهان «حرمله بن کاهل اسدی» تیری به گلوی علی اصغر علیه السلام زد، (3) (ذُبِحَ الطِّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ)؛ (4) از گوش تا گوش طفل را برید.

چنان ضربه ای روی حلقه نشانده *** که یک لحظه گفتم سرت را پراند

شنیدم صدایی، دهانت شکست *** گلو پیچ خورد استخوانت شکست

فقط از تو بیرون پر تیر بود *** تمام توقدّ سر تیر بود (5)

این جا بود امام حسین علیه السلام شروع کرد به گریه کردن و به خدا شکایت کرد و گفت: (اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُصْرِهِمْ فَكَتَلُونَا)؛ (6) «خدایا، بین ما و بین این مردم که ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، اما ما را کشتند داوری کن.» (خدا در این لحظه به امام حسین علیه السلام دلداری داد)، صدایی شنید، (دَعَا يَا حُسَيْنُ)؛ «او را به ما واگذار»، (فَإِنَّ

ص: 149

1- ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص؛ ص 227

2- هستی محرابی

3- قمی؛ شیخ عباس؛ منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل؛ ج 2؛ ص 891.

4- لیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 148

5- حسن لطفی

6- ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص؛ ص 227

لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ؛ «ما برای او دایه ای در بهشت قرار دادیم.» (1)

گزیر

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه کودکی از مؤمنان از دنیا برود، منادی در ملکوت آسمان و زمین ندا می دهد که فلانی فرزند فلانی از دنیا رفته است. اگر پدر یا مادر یا یکی از بستگان مؤمن او از دنیا رفته باشند، کودک را به نزد او می برند تا از او پرستاری کند و اگر کسی یافت نشد او را به حضرت فاطمه علیها السلام می سپارند و آن حضرت تا زمانی که یکی از پدر یا مادر یا نزدیکانش به او ملحق شوند از کودک نگهداری می کند.» (2) بر اساس این روایت قنடைه حضرت علی اصغر علیه السلام را به حضرت فاطمه علیها السلام می دهند. نمی دانم وقتی آن حضرت گلوی پاره علی اصغر علیه السلام را می بیند، چه حالی دارد؟

طبق این روایت، قنடைه دیگری در آغوش فاطمه علیها السلام است، آن هم محسن شش ماهه مدینه است شاید وقتی حضرت محسن علیه السلام، علی اصغر علیه السلام را با گلوی پاره و قنடைه خون آلود می بیند زبان حالی دارد:

علی اصغرم!

تورا با تیر آتشبار کشتند *** مرا بین در و دیوار کشتند

تورا بابا تن صد چاک افتاد *** مرا مادر به روی خاک افتاد (3)

مرثیه 2: گلوی پاره

اشاره

خجل ز تشنگی اش، موج آب خواهد شد *** گواه غربت او، آفتاب خواهد شد

ص: 150

1- همان.

2- ابن بابویه، محمد بن علی؛ من لا یحضره الفقیه؛ ج 3، ص 490.

3- ناشناس.

به یاد خشکی لبهاش تا جهان باقی است *** روان، سرشک ز چشم سحاب خواهد شد

اگرچه بسته به قناده، دست کوچک او *** گره گشای همه شیخ و شاب خواهد شد

بُود سلیل خلیل خدای، این کودک *** برای «ذبح عظیم»، انتخاب خواهد شد

چوپای محکمه عدل حق شود حاضر *** «بَائِي ذَنْبٍ»، ناگه خطاب خواهد شد

حدیث غربت مولا، به خون او شد مهر *** که حُسن خاتمه بر این کتاب خواهد شد

به دست عمه چو می داد مادرش، پرسید: *** گلوی کودک من، ترز آب خواهد شد؟ (1)

امام علیه السلام یک نگاه به اطرافش کرد، دید همه جوانان و یارانش به شهادت رسیدند، آمد مقابل لشکر فریاد زد:

(هَلْ مِنْ ذَاتٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟... هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا) (2)

«آیا کسی هست از حریم و حرم رسول خدا صلی الله علیه وسلم دفاع کند؟... آیا یابوری هست که به امید پاداش خداوند به ما کمک کند؟»

با شنیدن صدای مظلومانه امام حسین علیه السلام، صدای ناله و شیون بانوان حرم بلند شد؛ امام حسین علیه السلام تا صدای زن و بچه را شنید، برگشت به خیمه ها، به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: (نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ)، (3) «کودکم را بده تا با او وداع کنم».

ص: 151

1- امیر یزدی

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 116.

3- همان، ص 117.

زینب کبری علیها السلام، طفل را به دست امام حسین علیه السلام داد، همین که حضرت خواست او را ببوسد، حرمله تیری به گلولی علی اصغر علیه السلام زد و او را به شهادت رساند، «فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ» (1) «آن تیر بر حلقومش نشست و به شهادت رساند.» (چه غوغایی شد، چقدر سخت بود، مقابل خیمه ها، جلوی چشم زن ها و بچه ها، همه دیدند گلولی علی اصغر علیه السلام هدف تیر شد.)

ای پاره پاره حنجر من دست و پا مزن! *** روی مرا به خون گلویت حنا مزن!

از خون گرم حنجر پاک تو سوختم *** با داغ خویش، لرزه به عرش خدا مزن!

ای شیره خواره! سنگ ز داغ تو آب شد *** با خنده ات شرر به دل ما سوی مزن! (2)

قنடைه را به دست حضرت زینب علیها السلام داد چه به سر حضرت زینب علیها السلام آمد وقتی مقابل چشمش تیر به گلولی علی اصغر علیه السلام زدند و وقتی که امام حسین علیه السلام قنடைه خون آلود را به دست او داد.

امام علیه السلام دو دستش را زیر خون گلولی علی اصغر علیه السلام گرفت، خون ها را به آسمان پاشید. و گفت: (هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِثَ إِلَهُ)؛ (3) «چون خدا می بیند، این مصیبت برایم آسان است.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «از این خون قطره ای به روی زمین نریخت.» (4)

گزین

این جا امام حسین علیه السلام خون گلولی علی اصغر علیه السلام را به آسمان پاشید و یک قطره از آن برنگشت، ساعتی بعد هم خون دیگری به آسمان پاشید، قطره ای از آن خون هم به زمین برنگشت. وقتی تیر به سینه مبارک آن حضرت، زدند، حضرت نتوانست تیر را از جلو بیرون بیاورد آخر این تیر یک تیر معمولی نبود خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام

ص: 152

1- همان.

2- محمد فراهانی

3- سید بن طاووس، علی بن موسی، لهوف، ص 117

4- همان.

نوشته (فَاتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ، مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ)؛ (1) تیری تیز، مسموم، سه شعبه به قلب حضرت زدند.» حضرت تیر را از پشت سر بیرون آورد، خون مثل ناودان جاری شد، دستش را زیر خون ها گرفت، خون ها را به آسمان پاشید، دوباره دستش را از خون پر کرد این بار خون ها را به سر و محاسنش مالید و می گفت:

(هَكَذَا، وَاللَّهِ، أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا مَخْضُوبٌ بَدَمِي) (2)

«به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم.»

ز خون سینه و پیشانی ات وضو کردی *** برای سجده به درگاه ذوالکرام حسین

به سجده بود جبین و سرت جدا کردند *** نماز عشق تو در سجده شد تمام حسین (3)

امام زمان (ارواحنا فداه) در زیارت ناحیه مقدسه روضه این ساعت امام حسین علیه السلام را این گونه خوانده است: (السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ)؛ (4) «سلام بر محاسنی که با خون رنگین شد.»، (السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ)؛ (5) «سلام بر آن گونه خاک آلود».

ای که شیب الخضیب افتادی *** ای که خد التریب افتادی

خواهرت زودتر بمیرد کاش *** تا نبیند غریب افتادی (6)

مرثیه 3: ریه رباب

اشاره

ننوشتید زمین ها همه حاصلخیزند؟ *** باغ هاماں همه دور از نفس پاییزند

ص: 153

1- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 39.

2- همان.

3- سید رضا مؤید خراسانی

4- مشهدی، محمد بن جعفر؛ الْمَزَارُ الْكَبِير؛ ص 500.

5- همان.

6- حامد جولازاده.

ننوشتید که ما در دلمان غم داریم؟ *** در فراوانی این فصل تو، را کم داریم

ننوشتید که هستیم تو را چشم به راه؟ *** نامه نامه «لَا لَبَّيْكَ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

حرف هاتان همه از ریشه و بُن، باطل بود *** چشمه هاتان همگی از ده بالا گل بود

بی گمان در صدف خالی شان دُری نیست *** بین این لشکر وامانده دگر حُرّی نیست

بی وفایی به رگ و ریشه آن مردم بود *** قیمت یوسف زهرا دو سه مَن گندم بود؟!

چه بگویم؟ قلمم مانده، زبانم قاصر *** دشت لبریز شد از غربت «هل من ناصر»

در سکوتی که همه مُلک عدم را برداشت *** ناگهان کودک شش ماهه عَلم را برداشت

همه دیدند که در دشت هموردی نیست *** غیر آن کودک گهواره نشین مردی نیست

مثل عباس به ابروی خودش چین انداخت *** خویش را از دل گهواره به پایین انداخت

خویش را از دل گهواره می اندازد ماه *** تا نماند به زمین حرف ابا عبد الله

عمق این مرثیه را مشک و علم می دانند *** داستان را همه اهل حرم می دانند

بعد عبّاس دگر آب، سراب است سراب *** غیر آن اشک که در چشم رباب است رباب

مرغ در بین قفس این در و آن در می زد *** هی از این خیمه به آن خیمه، زنی سر می زد

آه بانو! چه کسی حال تو را می فهمد؟ *** علی از فرط عطش سوخت، خدا می فهمد

می رسد ناله آن مادر عاشورایی *** زیر لب زمزمه دارد: پسرم لالایی

کمی آرام که صحرا پُر گرگ است علی *** و خدای من و تو نیز بزرگ است علی (1)

امام حسین علیه السلام صدای گریه اهل حرم را شنید، آمد مقابل خیمه ها با اهل بیتش وداع کند، فرمود: (نَاوَلِنِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أَوْدَعَهُ)، (2) «کودکم را بده تا با او وداع کنم». حضرت رباب علیها السلام مادر علی اصغر علیه السلام آن قدر باوفا و با حیا بود خودش قنذاقه علی اصغر علیه السلام را به امام حسین علیه السلام نداد، قنذاقه را حضرت زینب علیه السلام به امام حسین علیه السلام داد. (3)

اجازه بدید امشب چند جمله از وفای این بی بی براتون بگم، حضرت رباب علیه السلام خیلی به امام حسین علیه السلام علاقه داشت، بعد از امام حسین علیه السلام همسری اختیار نکرد با این که خواستگاران فراوانی از اشراف قریش داشت، اما در جواب می فرمود:

(لَا يَكُونُ لِي حَمُوٌّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ) (4)

«بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگز پدر شوهری نمی گیرم».

در مجلس عبیدالله بن زیاد ملعون هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السلام را دید، تنها زنی بود که از جا برخاست سر مطهر را برداشت و بوسید و در آغوش گرفت و می گفت:

(وَإِذَا حُسَيْنًا فَلَا تَسِيْتُ حُسَيْنًا *** أَقْصَدْتُه أَسِنَّةَ الْأَعْدَاءِ

غَادِرُوهُ بِكَرْبَلَاءَ صَرِيحاً *** لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءَ) (5)

ص: 155

1- حمید رضا برقی

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 117.

3- همان.

4- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 1029.

5- همان، ص 233 و 234.

«آه! حسین من که از دستم رفت و داغش تا ابد بر دلم ماند. در کربلا نیزه ها به او هجوم آورده و تنش را به خاک و خون کشید. خداوند، دو طرف کربلا را سیراب نگرداند.»

رباب علیها السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام زیر سقف نرفت، روزها زیر آفتاب می نشست و برای غربت آن حضرت گریه می کرد (1) بنا بر نقل «ابن عساکر» یک سال کنار قبر امام حسین علیه السلام ماند و عزاداری کرد. (2) نوشته اند شب و روز گریه می کرد، چنان گریه می کرد که اشک چشمانش خشک شد. (3) لذا بعد از واقعه عاشورا، یک سال بیشتر زنده نماند. (4)

نام تو را همین که صدا می زند رباب *** آتش به جان کرب و بلا می زند رباب

مثل دل پدر گلویت پاره پاره است *** اما دوباره حرف شفا می زند رباب

شد سینه پر ز شیر؛ ولی شیر خواره نیست *** مادر بیا که باز صدا می زند رباب (5)

می دانید کجا سوز دل حضرت رباب علیها السلام نمایان شد؟ هنگامی که غروب عاشورا جرعه ای آب نوشید و به سینه اش شیر آمد؛ نیمه شب شنیدند صدای ناله جانشوزی می آید حضرت زینب علیها السلام دنبال صدای ناله آمد دید رباب علیها السلام گریه می کند؛ خطاب به او فرمود: «ای بانو! ما باید به خاطر کودکان و بچه ها آرامش خود را حفظ کنیم». رباب علیها السلام عرض کرد: «چه کنم بی بی جان؟ امروز عصر جرعه ای آب نوشیدم، سینه من پر از شیر شده علی اصغر علیه السلام تشنه لب کجاست که از این شیر بیاشامد؟» (6)

کجا خفتی، کجا گنجینه من؟ *** بیا بیرون ز خاک، آینه من

از آن لحظه که قدری آب خوردم *** کمی شیر آمده در سینه من (7)

ص: 156

1- ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص ص 238

2- ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله، ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ ج 69؛ ص 120.

3- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج 1؛ ص 466.

4- شبر، جواد؛ ادب الطف أو شعراء الحسين علیه السلام؛ ج 1 ص 62

5- سید محمد جوادى

6- اسماعیلی، یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 637.

7- سید محمد بابا میری

یا رباب! این جا جرعه ای آب نوشیدی، شیر به سینه ات آمد، به یاد لب تشنه علی اصغرت سوختی و گریه کردی؛ سر بریده امام حسین علیه السلام در مجلس ابن زیاد ملعون دیدی، سر مطهر را به سینه چسباندی و گریه کردی؛ یک سال شب و روز گریه کردی. اما فدای آن آقای که چهل سال گریه کرد، امام صادق علیه السلام فرمود:

زین العابدین علیه السلام چهل سال گریه کرد روزها روزه بود و شب ها بیدار، هنگام افطار برای حضرت غذا می آوردند مقابلش می گذاشتند، می گفتند: آقا جان! غذا بخورید. می فرمود:

(قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً) (1)

«پسر پیامبر صلی الله علیه و آله خدا گرسنه کشته شد! پسر رسول خدا با لب تشنه شهید شد!»

آن بزرگوار همچنان این سخنان را می گفت و گریه می کرد تا این که غذای آن حضرت به وسیله اشک چشمش تر می شد و آب آشامیدنی آن بزرگوار با اشک چشمش مخلوط می گردید.

تا اشک هست در بصرم گریه می کنم *** با این توان مختصرم گریه می کنم

تنها نه با دو چشم ترم گریه می کنم *** با خون مانده بر جگرم گریه می کنم

از خنده های حرمه زجری کشیده ام *** من که عقيله را سر بازار دیده ام

بر دردهای عمه قامت خمیده ام *** بر غربت بزرگ حرم گریه می کنم

وقتی عقيله وارد بزم شراب شد *** وقتی که خواهرم به کنیزی خطاب شد

روی سرم تمام زمانه خراب شد *** بر خاک ریخته به سرم گریه می کنم (2)

ص: 157

1- سید بن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 209.

2- محمد جواد شیرازی

چه آتشی ست که در حرف حرف آب نشسته *** که روضه خوانده که بر گونه ها گلاب نشسته؟

صدای آه بلند است گوشه گوشه تکیه *** چه ناله هاست که در روضه رباب نشسته

کدام سو بدود چشم های خسته این زن *** که در مسیر نگاهش فقط سراب نشسته

چه کرده اند که زیر عبا میآوری اش؟ آه *** چه کرده اند که در چشم هاش خواب نشسته؟

چه دیر می گذرد! کو صدای گریه اصغر؟ *** میان خیمه زنی غرق اضطراب نشسته

کشیده روی سرش باز چادر عربی را *** درست مثل سؤالی که بی جواب نشسته

کسی نگفت در آن سرزمین چه دیده که یک سال *** رباب یکسره در زیر آفتاب نشسته (1)

طفل شیرخواری که تشنه است، مادر، او را با شیر سیرایش می کند اگر شیر نداشته باشد به او آب می دهد تا سیراب شود حضرت رباب علیها السلام نه شیر داشت نه آبی در خیمه ها بود تا از طفلش رفع عطش کند؛ لذا نگران تشنگی علی اصغر علیه السلام بود.

چند تا مادر، نگران بچه هاشون بودند، اما با سخنی یا با وعده ای آرام شدند؛

یکی مادر، حضرت موسی علیه السلام بود وقتی به او وحی شد «موسی علیه السلام را در رود نیل بینداز»، مادر نگران جگر گوشه اش بود چگونه دلش راضی می شد عزیز دلش را میان دریایی از آب بیندازد خطاب آمد: ای مادر نترس؛

ص: 158

(لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (1)

«مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می دهیم».

این جا مادر موسی علیه السلام آرام شد.

حضرت زهرا علیها السلام هم نگران حسینش بود هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر شهادت امام حسین علیه السلام و مصائب آن حضرت را به مادرش داد حضرت زهرا علیها السلام به شدت گریه کرد، سؤال کرد: بابا جان! این حادثه چه زمانی رخ می دهد؟ حضرت فرمود: آن موقعی که من و تو و علی در این دنیا نیستیم گریه حضرت زهرا علیها السلام شدیدتر شد و گفت: پدر جان! پس چه کسی برای حسینم مجلس عزایا می کند و گریه خواهد کرد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زنان امت من، بر زنان اهل بیت و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. (2)

این خبر تسکینی برای حضرت زهرا علیها السلام شد.

رباب علیها السلام هم نگران تشنگی علی اصغرش بود؛ وقتی حضرت زینب علیها السلام قنடை را به دست امام حسین علیه السلام داد و گفت: این طفل تو مدتی است که آب نیاشامیده برایش آبی طلب کن. (3) مادر آرام شد به امید این که امام حسین علیه السلام او را سیراب می کند و برمی گرداند. سید بن طاووس در لهوف نوشته: حضرت کودک را روی دست گرفت و فرمود: (یا قوم! قَتَلْتُمْ شِيعَتِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَ قَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ يَتَلَطَّى عَطْشًا فَاسْقُوهُ شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ)؛ (4) «ای قوم! شما شیعیان و اهل بیت علیهم السلام مرا کشتید و فقط این طفل برایم مانده که از شدت تشنگی دهان را باز و بسته می کند، او را با جرعه آبی سیراب کنید». هنوز سخنان حضرت تمام نشده بود، که حرمه تیری به گلوی

ص: 159

1- قصص 7.

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار ج 44، ص 292 و 293

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ترجمه: سید ابوالحسن میر ابوطالبی؛ ص 150

4- همان.

علی اصغر علیه السلام زد، (فَدَبَحَ الْوَلَدُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ) (1) «از گوش تا گوش طفل را برید» چه بر دل رباب علیها السلام گذشت وقتی خبر شهادت علی اصغر شیرخوارش را شنید.

تیر خوردی وسط خیمه زمین خوردم من *** بعد از این گریه شود روزی چشمان رباب

عاقبت بر جگرم حرمله زهرش را ریخت *** وای بر حال دل بی سر و سامان رباب (2)

امام حسین علیه السلام تیر را از گلوی علی اصغر علیه السلام بیرون کشید و او را به خونش آغشته ساخت در روایت است حضرت از مرکب پیاده شد و با غلاف شمشیر گودالی کند و علی اصغر علیه السلام را به خون گلویش آغشته کرد و دفن کرد. (3)

چگونه خاک بریزم به روی زیبایت *** که تو بخندی و من هم کنم تماشايت

به غیر گریه بی اشک تو جواب نبود *** برای ناله «هَلْ مِنْ مُعِين» بابایت

مزار کوچک تو پر شده است از خونت *** بخواب ماهی من در میان دریایت

مرا ببخش عزیزم که جای قطره آب *** به یک سه شعبه برآورده ام تقاضایت

چگونه جسم تو پنهان کنم که می دانم *** به وقت غارتمان می کنند پیدایت

بیا رباب که این شاید آخرین باریست *** که خواب می رود او با نوای لالایت

اگر نشد که شود سایه سرت امروز *** به روی نیزه شود سایه سار فردایت (4)

گریز 1

آقا جان، یا ابا عبدالله! همان لحظه قنداقه علی اصغر علیه السلام را به خون گلویش آغشته کردی و کنار خیمه ها دفن کردی ای کاش بدن نازنین خودت هم دفن میشد و سه روز روی زمین نمی ماند ای کاش اگر سه روز روی زمین، ماند دیگر سر از بدن

ص: 160

1- لیبیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 148.

2- قاسم نعمتی

3- لا مقرر، عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام، ص 287.

4- محمد علی بیابانی

نازنینت جدا نمی کردند ای کاش اگر سر از بدنت جدا کردند، دیگر بدنت را زیر سم اسبان قرار نمی دادند.

در روایت است بعد از شهادت امام حسین علیه السلام عمر بن سعد (لعنة الله عليه) در میان لشکر فریاد زد: «مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، فَيُوطِي الْخَيْلُ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ»؛ (1) «کیست که داوطلبانه بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند»؟ ده نفر آمدند آن قدر با اسبان خویش بر پیکر مقدس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تاختند که استخوان های او را درهم شکستند چنان که وقتی پیش ابن زیاد (لعنة الله عليه) رسیدند گفتند: امیر! به ما جایزه بده. پرسید: شما که هستید؟ گفتند:

«نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ *** بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ» (2)

«ما آن کسانی هستیم که سینه حسین علیه السلام را بعد از پشت وی با اسبان قوی هیکل و نیرومند درهم کوبیدیم. به طوری که استخوان های سینه و گردن حضرت خرد شد.»

چقدر ردّ پاست روی تنت *** چقدر وحشیانه می زدنت

قاری من، چرا نمی خوانی *** نکند نیزه خورده بر دهنت

با سم اسب شد تنت تشییع *** خاک کربلا شده کفنت

بین گودال تا که غوغا شد *** کمر زینب از غمت تا شد (3)

گریز 2

تنها بدنی که امام حسین علیه السلام دفن کرد، بدن حضرت علی اصغر علیه السلام بود؛ شاید سؤال کنید چرا حضرت بدن علی اصغر علیه السلام را دفن کرد؟ مرحوم علامه شیخ جعفر شوشتری چند علت برای دفن بدن این شیرخواره، بیان کرده است:

ص: 161

1- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 78

2- همان.

3- مجید خانی.

1. دفن این بدن نازنین به تنهایی برای حضرت میسر بود

2. برای این که سر این طفل را از بدن جدا نکنند

3. این بدن نازنین سه روز روی خاک نماند.

4. بدن از گل نازک تر علی اصغر علیه السلام پامال سم اسبان نشود.

5. دیگر نگاه زن و بچه به گلوی پاره و قنداقه خون آلود او نیفتد. (1)

آقا جان! قنداقه علی اصغر علیه السلام را دفن کردی تا سر از بدنش جدا نکنند، قنداقه اش را دفن کردی تا بدنش سه روز روی زمین نماند قنداقه اش را دفن کردی تا بدن نازنینش زیر سم اسبان نرود، قنداقه اش را دفن کردی که نگاه زن ها و بچه ها به این گلوی پاره و قنداقه خون آلود نیفتد؛ ای کاش کسی بدن خودت را دفن می کرد. آقا جان همه این مصیبات برای خودت پیش آمد سرت را از قفا بریدند، «مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا»، (2) بدن مقدست سه روز روی خاک کربلا ماند. (3) بدن شریف پامال سم اسبان شد، (4) روز یازدهم محرم اهل بیت مظلومت را از کنار بدن های بی سر عبور دادند؛ حضرت زینب علیها السلام تا نگاهش به بدن قطعه قطعه ات افتاد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله روضه خواند و با سوز دلش گفت: (هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ)؛ (5) «این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است، عمامه اش را به غارت بردند». (یا رَسُولَ اللَّهِ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ)؛ (6) «دخترانت را به اسارت می برند فرزندان به شهادت رسیدند».

سید بن طاووس می نویسد: بی بی زینب کبری علیها السلام طوری سخن می گفت که دوست و دشمن از سخنانش به گریه افتادند. این جا بود که حضرت سکینه علیها السلام

ص: 162

1- شوشتری، شیخ جعفر؛ خصائص الحسینیه؛ ص 115

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133

3- بلعمی، محمد بن محمد تاریخ نامه طبری، ج 4، ص 712.

4- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 78

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

6- همان.

بدن بی سر بابا را در آغوش کشید با پدر درد دل گفت: (یا اَبَتاه، اُنْظُرْ اِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَه ... وَ اِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ) (1) «بابا جان! ببین چادر از سر ما کشیدند... بابا جان! ببین عمه ام را می زنند». اما نگذاشتند با بدن بابا درد دل کند، (فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا عَنْهُ)؛ (2) «جمعی از عرب ها آمدند و او را از روی نعش پدر می کشیدند».

وقتی نشست در بر بابای بی سرش *** چهره نهاد بر روی رگ های حنجرش

از آتش درون دلش شعله می کشید *** اشکی که می چکید ز چشمان اطهرش

دختر گرفته بود تش را ببر ولی *** بابا گشوده بود بغل بهر دخترش

او گوش پاره کرد فراموش تا که دید *** این گوشوار عرش فتاده است در برش

تنها نمی گریست به گودال قتلگاه *** آمد صدای ناله جانسوز مادرش

پرپر زد و نکرد پدر را رها، مگر *** از ضرب تازیانه پر از زخم شد پرش (3)

گریز 3

واژه «ذبح» یعنی کسی که زنده است و نفس می کشد سر او را ببرند، (4) علی اصغر علیه السلام هنوز لب هاش بهم می خورد که تیر حرمله از گوش تا گوش این طفل را برید. این واژه در کربلا برای چند نفر بکار برده شده است.

1. حضرت علی اصغر علیه السلام (فَذَبِحَ الطِّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ).

2. حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام، وقتی دستش قطع شد، خودش را روی سینه امام حسین علیه السلام انداخت ناگهان حرمله تیری به سوی عبدالله زد، «فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً فَذَبَحَهُ» (5) او را روی سینه اباعبدالله علیه السلام ذبح کرد.

ص: 163

1- لبیب بیضون؛ موسوعة کربلاء؛ ج 2 ص 259

2- همان 134

3- سید هاشم وفایی.

4- خمینی روح الله؛ تحریر الوسیله؛ ج 2 ص 149.

5- ابن نماي حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 74

3. خود امام حسین علیه السلام را ذبح کردند، امام رضا علیه السلام به ابن شیب می فرماید:

(إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِّشَيْءٍ فَأَبَاكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ) (1)

«اگر خواستی برای چیزی گریه کنی برای حسین علیه السلام گریه کن که او را گوسفند آسا سر بریدند.»

اما این ذبح یک ذبح عادی نبود این ذبح ذبحی بود که سر او را از قفا بریدند. لذا وقتی زینب کبری علیها السلام کنار بدن بی سر برادر آمد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد، یا رسول الله، (هَذَا حُسَيْنٌ مَّجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا) (2) «این حسین توست که سرش را از پشت گردن (قفا) بریدند.»

بس که گفت العطش عطش کردند *** شمر آمد تمام غش کردند

شمر پستی که عرش را لرزاند *** جسم پاک حسین برگرداند

پیش چشمان اشک ریز خدا *** سر برید از تن عزیز خدا (3)

ص: 164

1- ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ ص 130.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

3- حیدر توکلی.

كتيبه 14: حضرت على اكبر عليه السلام

اشارة

ص: 165

تا که بابا تو را صدا می کرد *** محشری در حرم به پا می کرد
با نگاهی به قد و بالایت *** یاد پیغمبر خدا می کرد
تو که هستی که زاده زهرا *** با مناجات تو صفا می کرد
ای دل آرام، خوش صدای حجاز *** مأذنه بر تو اقتدا می کرد
آتش روی بام خانه تو *** کوچه ها را پر از گدا می کرد
هرکسی داشت نذر پیغمبر *** به در خانه ات ادا می کرد
بسکه با غمزه راه می رفتی *** پدرت پشت سر دعا می کرد
دور از چشم شور مردم شهر *** از رخ تو نقاب وا می کرد
بوسه ای از لب تو هر درد *** پدری پیر را دوا می کرد
گوشه ای می نشست و با زینب *** نظری سوی مجتبی می کرد
بعد می گفت این پسر غوغاست *** چقدر شکل مادرم زهراست
تو ز اجداد خود چه کم داری *** نسبی پاک و محترم داری

وارث آدم و کلیم و مسیح *** بهر احیای مرده دم داری

گشته شش گوشه این حرم یعنی *** تو جدا گانه یک حرم داری

که زیارات کامل و متقن *** همچونان سایر امم داری

تو ز پایین پا «ولایت» بر *** کرسی و نون و والقلم داری

ما به نام تو سینه زن شده ایم *** حق شاهی تو بر عجم داری

تو که باب الحوائجی بی شک *** بسکه آقایی و کرم داری

همقدم با عموی خود عباس *** بر سر دوش خود علم داری

شانه هایت ز بس مودب بود *** دومین تکیه گاه زینب بود

خیز و شمشیر مرتضی بردار *** بزن ای شیر بر دل کفار

زره مصطفی بپوش علی *** در رکاب عقاب پا بگذار

نعره ای زن، منم علی اکبر *** نوه حق حیدر کرار

همچو شیری بزن به قلب سپاه *** تا بریزی به هم یمین و یسار (1)

آمد مقابل پدر اجازه میدان خواست، حضرت بی درنگ به او اجازه داد؛ این بی درنگ اجازه دادن به فرزند برخواسته از باور و ایمان امام حسین علیه السلام به قیام الهی خود در برابر ظلم و استبداد است زیرا وقتی یک غلام سیاه (جون) می خواست میدان برود، آن قدر اصرار کرد تا حضرت به او اجازه داد؛ (2) قاسم بن الحسن علیه السلام دست و پای عمو را می بوسید و با اصرار زیاد حضرت به او اجازه میدان داد؛ (3) اما وقتی علی اکبر علیه السلام آمد مقابل پدر اجازه میدان خواست، حضرت بی درنگ به او اجازه داد. اما چطور اجازه داد؟ اول یک نگاه مأیوسانه ای به قد و بالای علی اکبر علیه السلام کرد، بعد نگاهش را پایین انداخت و شروع کرد به گریه کردن، (ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ يَأْسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى). (4)

ص: 167

1- قاسم نعمتی.

2- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 63

3- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2 ص 304.

4- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 113

ای ساربان آهسته رو که آرام جانم می رود *** و آن دل که با خود داشتیم، با دل ستانم می رود

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن *** من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود (1)

آن گاه با خدا نجوا کرد و گفت: «خدایا! تو شاهد باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود، به جنگ این مردم رفت. ما هر گاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم». (2) امام علیه السلام مظهر رأفت و مهربانی با خلق خداست، (3) اما ببینید فقط میدان رفتن علی اکبر علیه السلام با دل امام حسین علیه السلام چه کرد (4) که سید بن طاووس نوشته، حضرت با صدای بلند فریاد زد و نفرین کرد: «ای عمر سعد! خدا رَحِم تو را قطع کند، که رحم مرا قطع کردی». (5)

ملا مهدی مازندرانی می نویسد: این لحظه آن قدر سخت بود که امام حسین علیه السلام به حالت احتضار و جان دادن در آمد. (6)

محمل بدار ای ساربان، تندی مکن با کاروان *** کز عشق آن سرو روان، گویی روانم می رود (7)

در کتاب معالی السبطين آمده امام سجاد علیه السلام فرمود: «وقتی علی اکبر علیه السلام سوار بر مرکب شد، زن ها از خیمه ها بیرون دویدند، دور او جمع شدند. عمه ها و خواهرانش جلوی او را گرفتند تا نگذارند او به میدان برود، در این هنگام ابی عبدالله علیه السلام حالش به شدت منقلب شد به قدری که آثار مرگ بر چهره اش نمایان گردید، زن ها را از دور و بر او

ص: 168

1- سعدی غزل 268

2- ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف، ص 113.

3- ابن بابویه، محمد بن علی من لا یحضره الفقیه؛ ج 4، ص 418

4- می روی و می بری همراه خود جان مرا *** صبر کن بابا ببین حال پریشان مرا در پی ات اهل حرم آئینه و قرآن به دست *** می بری با خود دل خیمه نشینان مرا

5- ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف، ص 113.

6- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 593

7- سعدی غزل 268

کنار زد و نگاه ناامیدانه ای به او می کرد، گویا می دانست که این آخرین دیدار با اوست». (1)

او می رود دامن کشان، من زهر تنهایی چشان *** دیگر می پرس از من نشان، کز دل نشانم می رود (2)

دو جای دیگر در مصیبت علی اکبر علیه السلام حال امام حسین علیه السلام به شدت منقلب گردید و آثار مرگ بر چهره اش نمایان شد؛ یک جا وقتی بود که علی اکبر علیه السلام از میدان برگشت و بدنش جراحات زیادی داشت خون از سر و رویش جاری بود، گرما و خستگی و عطش او را از پا درآورده بود، مقابل پدر آمد و گفت:

(يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِّهِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ) (3)

«تشنگی مرا از پا درآورده و سنگینی سلاح، مرا به زحمت انداخته؛ آیا آبی هست که رفع عطش کنم؟».

ابی عبدالله علیه السلام او را در آغوش گرفت و آن قدر گریه کرد که رنگ از چهره مبارکش پرید همانند کسی که در حال احتضار و مرگ است.

اما یک جای دیگر هم امام حسین علیه السلام به حالت احتضار در آمد؛ آن هم وقتی، بود که علی اکبر علیه السلام در میدان از روی اسب بر زمین افتاد و صدا می زد: «آبته»، امام حسین علیه السلام صدای ناله و فریاد علی اکبر علیه السلام را شنید؛ زینب علیها السلام می گوید: به چهره اش نگاه کردم دیدم رنگ از رخسارش پرید و چشمانش از حال رفت مانند کسی که در حال احتضار و جان دادن است به اطراف خیمه ها نگاه می کرد و با آن حال ناتوانش صدا می زد: (وَلَدِي عَلِيٌّ، قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ)؛ «پسرم علی! خدا بکشد قومی که تو را کشتند». (4)

ص: 169

1- مازندرانی همان

2- سعدی، همان.

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 113.

4- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 593 و 594

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 91

آن قدر نیزه خورد بر جسمش *** نیزه بر روی نیزه جا می شد

شمر وقتی که روی سینه نشست *** کربلا تازه «کربلا» می شد

کاش می شد که زینش نرسد *** یا که از روی سینه پا می شد (1)

مرثیه 2: عطش

اشاره

باران ندارد ابرهای آسمانش *** باران نه اما چشم های مهربانش

می خواست در سینه غمش پنهان بماند *** نگذاشت اما گریه های بی امانش

دارد نفس های خودش را می شمارد *** با هر قدم پشت سر آرام جانش

او می رود دامن کشان آرام آرام *** مولای ما می ماند و داغ جوانش

چندین ستاره منتظر تا بازگردد *** تا باز هم باشند محو کهکشانش

روی لب شمشیر او بانگ تَقْرُوا *** از جنس صَفِّین است شور نهروانش

آیا شنیدید این ملجم های کوفه *** «فُرْتُ وَرَبِّ الْكَرْبَلَا» را از زبانش؟

پاشید از هم چون اناری دانه دانه *** در لحظه سرخ غروب بی کرانش

تأثیر آن دیدار آخر، خوب پیداست *** از عطر سیبی که می آید از دهانش

عمرش شبیه یک نماز صبح کوتاه *** آمد سلام آخرش روی لبانش

پایان ابیات من و وقت نماز است *** فرصت نشد دیگر بگویم از اذانش (2)

پس از آن که با اهل حرم وداع کرد دلاورانه به میدان آمد، جنگ نمایانی کرد، عده ای را به هلاکت رساند اما تشنگی بر آن حضرت غالب شد به خیمه برگشت

ص: 171

1- رضا فراهانی

2- رضا خورشیدی فرد

مقابل پدر رسید، در حالی که بدنش پر از زخم بود؛ جمله ای گفت که اشک امام حسین علیه السلام جاری شد، صدا زد: (يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي)؛ (1) «پدر جان! تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن، مرا به سختی انداخته است؛ آیا جرعه آبی هست بنوشم تا بر دشمنان مسلط شوم؟» با این جمله اشک امام حسین علیه السلام جاری شد، چقدر برای پدر سخت است جوان دلبنده از او طلب آب کند ولی پدر نتواند برای او آبی فراهم نماید.

گر ترک خورده لب، غصه مخور ای بابا *** تشنه وصلی و هنگامه دیدار شده (2)

حضرت فرمود: «هَاتِ لِسَانَكَ»؛ «زبان را بیرون بیاور». سپس زبان علی اکبر علیه السلام را در دهان خود قرار داد، شاید می خواست بگوید علی جان! بین پدرت از تو تشنه تر است. شاید هم می خواست به این بهانه یک بار دیگر لب های پسرش را ببوسد.

در جواب تشنگی، اشکم به رخ جاری شده *** گر چه دیدی با زبانت کام عطشان مرا (3)

پسرم برگرد به میدان، امیدوارم به زودی از دست جدّت سیراب شوی. (4) علی اکبر علیه السلام برگشت به میدان و پدر، منتظر پسر بود؛ ناگهان صدای پسر را شنید:

(يَا أَبَتَاهُ! عَلَيْكَ مَنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ يُقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: عَجَلِ الْقُدُومَ إِلَيْنَا) (5)

«بابا، خداحافظ، این جدم رسول خداست که بر تو سلام می رساند و می فرماید: بشتاب به سوی ما.»

تا صدای تو شنیدم ز میان لشکر *** گفتم ای وای، علی بی کس و بی یار شده

ص: 172

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 113.

2- قاسم نعمتی

3- مصطفی هاشمی نسب

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ج 45 ص 43

5- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 866

کوچه ای باز شد و هر که ز ره آمد و زد *** ماجرای توشیبه در و دیوار شده

ز شکافی که به پهلوی تو خورده پیداست *** نوک نیزه اثرش چون نوک مسمار شده

بین محراب دو ابروی تو از هم شد باز *** صورتت جلوه ای از حیدر کرار شده

خیز و زیر بغلم گیر و سوی خیمه ببر *** ای جوانم ز غمت دیده من تار شده (1)

گزیر

چند نفر از بنی هاشم وقتی از روی زین به زمین افتادند امام حسین علیه السلام را صدا زدند و از حضرت کمک خواستند.

حضرت قاسم علیه السلام وقتی از روی زین با صورت بر زمین افتاد، عمو را صدا زد و از عمو کمک خواست امام حسین علیه السلام با سرعت به بالین قاسم علیه السلام آمد، دید قاسم علیه السلام پاهایش را به زمین می کشد، فرمود: «برای عمویت سخت است تو از عمویت کمک بخواهی و عمویت نتواند کاری برای تو انجام دهد». (2)

قمر بنی هاشم علیه السلام وقتی از اسب روی زمین افتاد، صدا زد: «یا أخوا أدرك أخاك» (3)؛ «برادر! برادرت را دریاب»، امام حسین علیه السلام خودش را به بالین برادر رساند، نگاه کرد چه برادری؟! داستان قطع شده، فرق شکافته، (لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ بَانَ الْاُنْكَسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام)؛ (4) آثار شکستگی در چهره امام حسین علیه السلام نمایان شد.

اما علی اکبر علیه السلام با همه فرق داشت وقتی روی زمین افتاد، صدا نزد بابا بیا کمکم کن، صدا زد: «یا أَبَتاه! عَلَيكَ مِنَ السَّلَام»، (5) «بابا خدا حافظ» (یعنی بابا کنار بدنم نیا، بدن پسرت ایرباً ایریاست، بابا تو طاقت نداری بدن عزیز دلبندت را قطعه قطعه بینی!)

ص: 173

1- قاسم نعمتی.

2- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 35

3- کاشفی ملاحسین؛ روضة الشهداء؛ ص 418

4- لیب بیضون، موسوعة كربلاء؛ ج 2 ص 84

5- قمی شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 866

این سیره حضرت زهرا علیها السلام است که نمی خواهد امام غریش بدن مجروح عزیزش را ببیند. لذا آن حضرت وقتی بین در و دیوار روی زمین افتاد، صدا نزد علی علیه السلام بیا کمکم کن، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه بود، صدا زد: (یا فَصْنَةُ خُذِينِي فَقَدْ قَتَلَ وَاللَّهِ مَا فِي أَحْشَائِي)؛ (1) «ای فضا! مرا دریاب به خدا کشته شد آن حملی را که در شکم داشتم».

صدای ناله او را ز پشت در شنیدم من *** خدا داند که از زینب خجالت می کشیدم من

خودم دیدم به پشت در، گل من دست و پا می زد *** من آن جا بودم و زهرا، کنیزش را صدا می زد (2)

نه تنها نمی خواست امیرالمؤمنین علیه السلام بین در و دیوار و روی زمین افتادش را ببیند، بلکه بعد از شهادتش هم نمی خواست امیرالمؤمنین علیه السلام آثار ضرب پهلوی و بازوی ورم کرده را ببیند نکند خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام آزرده شود. لذا وصیت کرد: «یا علی، مرا شب غسل بده! شب کفن کن و شب به خاک بسپار. (3) هنگام غسل دادن بدنم را برهنه نکن.» (4) طبق وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام شبانه از روی پیراهن بدن مطهر بی بی را غسل می داد. اسماء نقل می کند: من آب می ریختم، مولا بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد، یک مرتبه دیدم بی اختیار صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد، عرض کردم: یا علی! حق دارید از این مصیبت عظمی گریه کنید، لکن دیدم بی اختیار صدای مبارک به گریه بلند شد، سبب آن چه بود؟ فرمود: ای اسماء! بازوی مبارکش ورم کرده است. (5)

ورم بازوی تو، قاتل جانم شده است *** دیدن زخم تن پاره تن، آسان نیست

ص: 174

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ طرف من الأنباء و المناقب؛ ص 394.

2- غلامرضا سازگار.

3- قمی، شیخ عباس؛ انوار البهیة، ص 72

4- جزائری، سید نعمت الله؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج 1، ص 62.

5- یزدی حائری، محمد حسن؛ انوار الشهادة؛ ص 332 و 333.

چه کنم فاطمه جانم! چه غم سنگینی؟ *** حرف گلبرگ کبود گل من آسان نیست (1)

بریز آب روان اسما، به جسم اطهر زهرا *** ولی آهسته آهسته

بریز آب روان تا من، بشویم مخفی از دشمن *** تش از زیر پیراهن، ولی آهسته آهسته

بین بشکسته پهلویش، سیه گردیده بازویش *** تو خود ریز آب بر رویش، ولی آهسته آهسته

همه خواب و علی بیدار سرش بنهاد بر دیوار *** بگیرد از فراق یار، ولی آهسته آهسته (2)

مرثیه 3: ارباً ارباً

اشاره

جنبشی بین آسمان ها بود *** شورشی تا به عرش اعلا بود

چشم های فرشتگان مبهوت *** به جوانی پیمبر آسا بود

مرتضایی به شکل پیغمبر *** یا حسینی که عالم آرا بود

محشری می رود به روی زمین *** یا قیام قیامت آن جا بود

این که پشت سرش روانه شده است *** آیه (و ان یکاد) زهرا بود

نه فقط دل ز کربلا برده *** با شکوهش دل از خدا برده

لرزه بر جان دشت افتاده *** از حسینی ترین نبی زاده

کیست این گردباد پیچیده *** که خدا تیغ در کفش داده

ص: 175

1- حسین ایمانی

2- غلامرضا سازگار

کیست این مرد غیرتِ طوفان *** کیست این سرفراز دلداده

همه گفتند که خدا انگار *** باز پیغمبری فرستاده

باز دریای ایستاده ببین *** شور رزم امیر زاده ببین

قدمی زد، زمین تلاطم کرد *** لشکری دست و پای خود گم کرد

خویش را قبله گاه میدان و *** کعبه را قبله گاه دوم کرد

آسمان را به خاک می دوزد *** این که بر حادثه تبسم کرد

شور آتشفشان شروع شده است *** مرتضی گوئیا تجسم کرد

این که از کشته پشته می سازد *** بالب تیغ خود تکلم کرد

رجزش دشت را بهم پیچاند *** نعره ای زد، زمانه را لرزاند

تشنگی می برد توانش حیف *** خشک تر می شود لبانش حیف (1)

از میدان برگشت، مقابل بابا ایستاد و گفت: بابا جان، (الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي) (2) «پدر جان! تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن مرا به سختی انداخته است».

پیش چشمان خسته اش انگار *** تیره شد تیره آسمانش حیف

نَفَسش در شماره افتاده *** خسته شد دستِ پُر توانش حیف (3)

مُرَّةُ بْنُ مُنَقِّذٍ (لعنة الله عليه) گفت: گناه عرب به گردن من اگر پدرش را به عزایش نشانم، (4) آن گاه با حيله و نیرنگ از پشت سر نیزه ای به پشت آن حضرت زده (5) و بعد، شمشیری به فرق آن حضرت زد سواران دیگر هر کدام ضربتی به علی اکبر علیها السلام زدند (6) دیگر توان نداشت روی زین مرکب قرار بگیرد عنان اسب را رها کرد دستانش را به گردن اسب حلقه کرد این حیوان به اشتباه علی اکبر علیه السلام را به میان لشکر دشمن

ص: 176

1- حسن لطفی

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 113.

3- حسن لطفی

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2؛ ص 106.

5- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 109.

6- خوارزمی موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام؛ ج 2 ص 36.

برد، از کنار هر بی رحمی عبور می کرد ضربتی بر بدن علی اکبر می زد تا این که نوشتند: (فَقَطَعُوهُ بِسُوفِهِمْ إِزْبًا اِزْبًا)؛ (1) بدنش را قطعه قطعه و متلاشی کردند. وقتی روی زمین قرار گرفت، فریاد زد:

(يا أَبَتاهُ! عَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ. هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ، عَجَلِ الْقُدُومَ إِلَيْنَا) (2)

«بابا خداحافظ، این جدم رسول خداست که بر تو سلام می رساند و می فرماید: بشتاب به سوی ما».

امام حسین علیه السلام تا صدای علی را شنید، خودش را با سرعت، کنار بدن علی اکبر علیه السلام رساند. نقل می کنند: هنوز چند قدم به بدن علی اکبر علیه السلام مانده بود که امام حسین علیه السلام خودش را از مرکب به زمین انداخت، زانو به زانو خودش را به جوانش رسانید نگاه به آن بدن قطعه قطعه کرد دید سنگدلان جای سالمی در بدن علی اکبرش نگذاشته اند؛ پس، (صاح الإمام سبع مرات آه واولداه، آه واعلياً، واثمرة فؤاده، ولدي قتلوك) (3) امام هفت مرتبه فریاد کشید: «وای پسر من وای علی ام، وای میوه قلبم، پسر من تو را کشتند». در روایتی آمده، امام حسین علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام (بکی علیه بکاء شدیداً)؛ (4) «بلند بلند گریه می کرد.»

محدث قمی در نفس المهموم آورده است تا آن زمان، کسی صدای گریه امام حسین علیه السلام را نشنیده بود. (5)

نشست و سر علی اکبر علیه السلام را روی زانو گذاشت خاک و خون از چشمان و صورت پسرش پاک می کرد (6) با همان حال نفرین کرد: (قتل الله قوماً قتلوك يا بُني)؛ (7) «خدا بکشد جماعتی را که تو را کشتند».

ص: 177

1- قمی شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 865

2- همان، ص 866

3- اسماعیلی یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 464.

4- لیب بیضون؛ موسوعة كربلا؛ ج 2 ص 118

5- قمی شیخ عباس؛ نفس المهموم؛ ص 282.

6- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 588

7- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2؛ ص 106.

با سر نیزه تنت را چه به هم ریخته اند *** ذره ذره بدنت را چه به هم ریخته اند

وسط معرکه ای رفتی و گیر افتادی *** سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته اند (1)

(فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَلَى ثَنَائِهِ الشَّرِيفَةِ)؛ (2) «حضرت با دست مبارک، خون از لب های عزیزش پاک می کرد و شروع کرد لب های علی را بوسیدن... (فَإِذَا نَطَقْتُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْطِقِي، وَإِذَا سَكَتَ فَأَنْتَ فِي مِصْرَ مَارِي وَلَدِي وَلَدِي وَلَدِي وَلَدِي، فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ (3)، وَ قَالَ: أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا، وَ صِرْتَ إِلَى رَوْحٍ وَ رَاحَةٍ، وَ بَقِيَ أَبُوكَ فَرِيداً وَ حِيداً، وَ مَا أَسْرَعَ لِحُقُوقِ بَكٍّ)؛ (4) «چون سخن بگویم، ابتدا تو وارد زبان منی، و چون سکوت کنم، تو نقش دل منی، پسر، پسر، پسر. پس صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: تو از هم و غم دنیا راحت شدی و به سوی رحمت خدا و بهشت رفتی ولی پدرت یکه و تنها ماند و چه زود است ملحق شدن من به تو.»

در این حال راوی می گوید: دیدم بانویی از خیمه بیرون آمد و فریاد می زند، (یا حَبِيبَاهُ يَا ابْنَ أَخِيَاهُ)، (5) «ای محبوب دلم، ای برادرزاده ام» با این وضع به بالین علی اکبر علیه السلام آمد و خود را روی پیکر [به خون غلتیده] او افکند؛

خیز از جا آبرویم را بخر بابا علی *** عمه را از بین نامحرم ببر بابا علی

امام حسین علیه السلام دست خواهرش زینب علیها السلام را گرفت و او را به خیمه برگرداند (6)، آن گاه رو

کرد به جوانان و فرمود: «برادران را به خیمه ببرید». (فَأَمَرَ فِتْيَانَهُ بِحَمْلِهِ إِلَى الْفُسْطَاطِ)، (7)

گزیر 1

یا ابا عبد الله با این که زانوانت رمق نداشت، اشک از چشمانت جاری بود، کنار

ص: 178

1- علی اکبر لطیفیان

2- اسماعیلی یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 465

3- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال معرب؛ ج 1، ص 674

4- اسماعیلی یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 465.

5- سماوی، محمد بن طاهر؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ص 228.

6- همان، ص 52.

7- الحسيني المدني، ضامن بن شدقم؛ تحفة الازهار و زلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام؛ ج 2 ص 86.

بدن علی اکبر علیه السلام از حال رفته بودی اما تا دیدی خواهرت زینب علیها السلام آمده، از جا بلند شدی دست زینبت را گرفتی، خواهرت را به خیمه برگرداندی، نگذاشتی دختر علی علیه السلام بین نامحرمان باشد، نگذاشتی کسی قد و بالای بی بی زینب کبری علیها السلام را ببیند. اما آقا جان! روز یازدهم محرم کنار بدن بی سرت کسی نبود تا زینب علیها السلام را به خیمه برگرداند کسی نبود خواهرت را دلداری بدهد تنها چیزی که بی بی را دلداری داد، تازیانه و کعب نی بود نمی دانم حضرت را چگونه می زدند که وقتی سکینه علیها السلام آمد کنار بدن بی سر بابا، صدا زد: (یا أَبَتَاهُ أَنْظِرْ إِلَيَّ رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةَ... إلَى عَمَّتِي الْمَصْضِرُوبَةِ) (1) «بابا جان! ببین چادر از سرمان بردند... بابا جان! ببین عمه ام را می زنند.»

تو که رفتی کشید آتش زبانه *** حرامی حمله ور شد وحشیانه

امان از بی حیایی های دشمن *** امان از طعنه های تازیانه (2)

گریز 2

دو امام معصوم سر دو جوان عزیز را به زانو گذاشتند، یکی امام حسین علیه السلام بود که سر پسر جوانش علی اکبر را به زانو گذاشت یکی هم آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که سر همسر جوانش را به زانو گذاشت آن هم زمانی که وارد حجره شد و دید فاطمه علیها السلام توی بستر افتاده، عبا از دوش خود برداشت، عمامه را به زمین زد و بر بالین حضرت نشست، سر حضرت زهرا علیها السلام را به زانو گذاشت، صدا زد: یا زهرا! جوابی نشنید؛ ای دختر محمد مصطفی! بی بی جوابی نداد؛ ای دختر آن کسی که زکات را در دامن عبای خود برای فقرا می برد! جوابی نشنید..... آخر یک جمله ای گفت که این جمله اثر کرد. حضرت فرمود:

«فاطمه جان! با من حرف بزن! من پسر عموی تو علی بن ابی طالب هستم»؛

ص: 179

1- لیب بیضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2 ص 259

2- یوسف رحیمی.

بی بی، چشمان خود را باز کرد یک نگاه به صورت علی علیه السلام کرد و اشک ریخت، علی علیه السلام هم گریه کرد، فرمود: «فاطمه جان! چی شده؟ من پسر عمویت علی علیه السلام هستم»، حضرت گفت: «یا علی! من آماده مرگ شدم». (1)

نگاهی کرد سوی کودکش *** نگاه دیگری با همزبانش

علی را بیشتر شرمنده می کرد *** همین لبخندهای نیمه جانش

خداحافظ، گل ریحانه من *** بهشت روشن کاشانه من

خزان است و خزان است و خزان است *** خداحافظ بهار خانه من (2)

عرض کنم: یا علی! آن قدر فاطمه را صدا زدی تا از بی بی جواب گرفتی، وقتی با فاطمه علیها السلام سخن گفتی، دلت آرام شد اما یا علی! نبودی کربلا، حسین غریب سر علی اکبرش را به زانو گذاشت، هر چه صدا زد «وَلَدِی» جوابی نشنید، خاک و خون از صورت و چشم علی پاک کرد، علی جوابی نداد. روایت دارد خم شد «فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ» (3)؛ «صورت روی صورت علی گذاشت».

تو را به دست گرفته به آسمان بدهد *** گل محمدی اش را به باغبان بدهد

که برگ های تو را یک به یک جدا کردند *** بغل گرفته به زهرا، تو را نشان بدهد

تو را بریده بریده صدا کند «وَلَدِی» *** اگر که هلهله ها یک کمی امان بدهد

بغل گرفته تو را و تن تو می ریزد *** خودت بگو که چگونه تو را تکان بدهد

بلند شو پدرت را به خیمه برگردان *** وگرنه پیش تن زخمی تو جان بدهد

بلند شو به لبش بوسه ای دوباره بده *** وگرنه بعد تو بوسه به خیزران بدهد (4)

گریز 3

یا ابا عبد الله! کنار بدنِ اربابِ علی اکبر تنها نبودی، برای دلداری شما

ص: 180

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 43؛ ص 178.

2- محمد میرزایی بازرگانی

3- اسماعیلی، یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 465

4- محسن حنیفی.

زینب کبری علیها السلام آمد، جوانان بنی هاشمی را صدا زدی آمدند بدن علی اکبر را به خیمه بردند اما کنار بدن علمدارت قمر بنی هاشم علیه السلام تنهای تنها بودی، کسی نبود کمکت کند یعنی دیگر کسی را نداشتی نه علی اکبری، نه حبیبی، نه زهیری نه قاسمی، نه عون، نه عبداللہی، تنهای تنها کنار بدن بیدست برادر نشستی نوشتند: «لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ ... بَانَ الْإِنْكَسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (1) «آثار شکستگی در چهره امام حسین علیه السلام نمایان شد». لذا صدا زد: (الآن انْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي)، (2) «الان پشتم شکست و راه چاره ام کم شد»

رها ماندست بر شن ها چه دستی *** جدا از پیکر سقا چه دستی

عموی ماه بعد از دست هایت *** بگیرد دست بابا را چه دستی؟ (3)

گریز 4

روز عاشورا دو جا زینب کبری علیها السلام از خیمه بیرون دوید و میان میدان آمد، یک جا وقتی علی اکبر علیه السلام روی زمین افتاد، از خیمه بیرون دوید و فریاد می زد: «یا أخاه یا ابنَ أخاه»، (4) «ای برادر، ای برادرزاده» یک جای دیگر وقتی است که امام حسین علیه السلام از صدر زین روی زمین افتاد سید بن طاووس می نویسد:

(وَحَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُنَادِي وَآخَاهُ وَاسَيِّدَاهُ وَأَهْلَ بَيْتَاهُ لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ ...) (5)

«زینب از در خیمه ها بیرون شد و صدا می زد: ای وای برادرم، ای وای آقایم، ای وای خانواده ام. ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت و ای کاش کوه ها به بیابان ها پاشیده می شد»

ص: 181

1- لیب بیضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2 ص 84

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار ج 45؛ ص 42

3- سید حبیب نظاری

4- المرعشی التستری، قاضی نورالله؛ إحقاق الحق وإزهاق الباطل؛ ج 33؛ ص 660.

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124 و 125

مرحوم قزوینی در کتاب «زندگانی زینب علیها السلام از ولادت تا شهادت» می نویسد: وقتی ابی عبدالله علیه السلام روی زمین افتاد بی بی زینب کبری علیها السلام طوری از خیمه ها بیرون دوید، که چند بار زمین خورد و بلند شد دنبال برادر می گشت، تا این که حسینش را پیدا کرد دید برادرش روی زمین افتاده بدنش پر از زخم است، در خون خودش می غلطد از درد به خودش می پیچد خودش را روی بدن برادر انداخت صدا می زد: «حسین جان، با زینب حرف بزن!»، امام حسین علیه السلام از شدت تشنگی و جراحات رمق سخن گفتن نداشت حضرت زینب علیها السلام او را قسم داد: «حسین جان! تو را به خدا با من حرف بزن تو را به جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم با من حرف بزن، تو را به حق پدرم علی مرتضی علیه السلام مرا صدا بزن، تو را به حق مادرم فاطمه زهرا علیها السلام جواب مرا بده، ای نور چشمانم با من حرف بزن ای روح و روانم پاسخ مرا بده!» در این هنگام بالای سر برادرش روی زمین نشست دستانش را به زیر شانه های مبارک او برد، آن حضرت را در حالی که به سینه خود تکیه داده بود به حالت نشسته نگاه داشت امام متوجه سخنان خواهرش شد و با صدایی ضعیف به او فرمود:

(أَخِيَّةُ زَيْنَبُ كَسَرَتْ قَلْبِي وَزِدْتَنِي كَرْبًا فَوْقَ كَرْبِي، فَبِاللَّهِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَكَنْتَ وَ سَكْتِ). (1)

«خواهرم زینب! قلبم را آتش زد و بر اندوهم افزودی، تو را به خدا قسم می دهم که آرام باش و سکوت کن».

نگاه کردن اشک تو خواهرم سخت است *** صبور باش که این حرف آخرم سخت است

دگر زمان جدایی شده دعایم کن *** سفر بدون توای یار و یاورم سخت است (2)

زینب علیها السلام با گریه و ناله گفت: «برادر! چگونه آرام باشم، در حالی که تو در این وضع هستی و با سکرات مرگ دست و پنجه نرم می کنی، روحم فدای روح تو و جانم سپر جان تو». امام حسین علیه السلام به او اشاره کرد: زینبم به سوی خیمه برگرد.

ص: 182

1- جمعی از نویسندگان؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام؛ ص 517

2- علی صالحی.

زینب علیها السلام که مطیع امام بود، به خیمه برگشت. در این هنگام زمین به لرزه در آمد، آسمان تیره و تار شد، حضرت زینب علیها السلام به خیمه امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: ای برادرزاده! مرا چه شده است؟ عالم را دگرگون می بینم، خورشید گرفته است، زمین می لرزد! امام سجاد علیه السلام فرمود: «عمه جان پرده خیمه را بالا بزن». سپس نگاهی کرد دید سر مبارک امام حسین علیه السلام بالای نیزه است در این هنگام فرمود: «عمه جان! زنان و کودکان را جمع کن که پدرم حسین علیه السلام کشته شد». (1)

سرش بر نی، تش در قعر گودال *** ادب را گه الف گردید، گه دال

ره نی پیچ و خم بسیار دارد *** نوایش زیر و بم بسیار دارد

سری بر نیزه ای منزل به منزل *** به همراهش هزاران کاروان دل

سزد گر چشم ها در خون نشینند *** چو دریا را به روی نیزه بینند

شگفتا بی سرو سامانی عشق *** به روی نیزه سرگردانی عشق (2)

گریز 5

یا ابا عبدالله! کنار بدن علی اکبر علیه السلام آمدی، بدن اربا اربای علی را دیدی، فرق شکافته اش را دیدی، طاقت از کف دادی، صورت به صورت پاره جگرت گذاشتی و با چشم اشک آلود گفתי: (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا)؛ (3) «بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا». خواهرت زینب علیها السلام برای تسلی، کنار بدن علی اکبر علیه السلام آمد، جوانان بنی هاشمی را صدا زدی تا بدن علی اکبر علیه السلام را به خیمه ببرند. (4) آقا جان این اولین و آخرین فرق شکافته ای نبود که می دیدی؛ یک شبی هم در محراب مسجد کوفه فرق شکافته و محاسن غرقه بخون بابا را دیدی آن جا برادرت امام حسن علیه السلام بود، محمد

ص: 183

- 1- قزوینی، محمد کاظم؛ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت؛ مترجم: محمد اسکندری؛ ص 159 و 160 و 161. مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ مترجم: رضا کوشاری؛ ص 702 و 703
- 2- قیصر امین پور
- 3- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل أبي طالب علیه السلام؛ ج 4، ص 109.
- 4- جلالی، عباس؛ سلحشوران طف (ترجمه إِبصار الاعین)؛ ص 66

حنفيه بود، اصحاب و ياران اميرالمؤمنين عليه السلام بودند، بدن بابا را با فرق شکافته به خانه آوردید. (1) کربلا هم کنار بدن مجروح و فرق شکافته قاسم بن الحسن عليه السلام آمدی، بدنش را به سینه چسبانیدی در حالی که پاهایش به زمین کشیده می شد به خیمه آوردی. (2) آقا جان! یک فرق شکافته دیگر هم دیدی آن هم کنار نهر علقمه. در روایت است سرهای اميرالمؤمنين عليه السلام، حضرت علی اکبر عليه السلام و حضرت قاسم عليه السلام با ضربت شمشیر شکافته شد اما سر حضرت عباس عليه السلام با همه سرها فرق داشت.

مرحوم شعرانی در ترجمه نفس المهموم آورده: «با گرز آهنین به فرق قمر بنی هاشم عليه السلام زدند». (3) معلومه سری که گرز آهنین به آن اصابت می کند، چگونه می شود؟! همین که این ضربت به سر مبارک حضرت اصابت کرد قمر بنی هاشم عليه السلام از روی زین به زمین افتاد و صدا زد: «آدرکنی یا آخی»؛ «برادر! مرا دریاب». (4)

بیا از خاک بردار و سر دامن سرم بگذار *** به پیش چشم دشمن پای بر چشم ترم بگذار

دگر چشمم پر از خون است و جایی بهر پایت نیست *** بیا چشم انتظارم پا به چشم دیگرم بگذار

مرا در کودکی مادر بلاگردان تو گرداند *** اگر قابل نباشم متی بر مادرم بگذار (5)

ص: 184

1- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال (فارسی)؛ ج 1 ص 427

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2؛ ص 108.

3- شعرانی، ابوالحسن؛ دمع السجوم فی ترجمه نفس المهموم؛ ص 287

4- سماوی، محمد بن طاهر؛ إِبصار العین فی أنصار الحسین (علیه السلام)؛ ص 62

5- غلامرضا سازگار

كتيبه 15: حضرت ابو الفضل عليه السلام

اشارة

ص: 185

دریا کشید، نعره صدا زد مرا بنوش *** غیرت نهیب زد که به دریا بگو خموش

وقتی که آب را به روی آب ریختی *** آمد چو موج در جگر بحر خون به جوش

گفتی به آب، آب، چه بی غیرتی برو *** بی آبرو به ریختن آبرو مکوش

آوردمت به نزد دهان تا بگویمت *** بشنو که العطش رسد از خیمه ها به گوش

بر کام خشک یوسف زهرا شدی حرام *** با آن که خوردن تو حلال است بر وحوش

تو موج می زنی و علی اصغر از عطش *** گاهی به هوش آید و گاهی رود ز هوش

از بس که «آب، آب» شنیدم ز تشنگان *** دیگر نفس به سینه تنگم شده خروش

در آب پا نهادم و بر خود زدم نهیب *** گفتم بسوز از عطش و آب را ننوش

بالله بُود ز رشته عمرم عزیزتر *** این بند مشک را که گرفتم به روی دوش (1)

ص: 186

حضرت عباس علیه السلام همین که تنهایی برادر را دید نزد آن حضرت آمده و عرض کرد: «یا اُخی هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ؟»؛ «آیا اجازه میدان رفتن می دهید؟». (فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً) (1) امام علیه السلام به شدت گریه کرد و فرمود: (یا اُخی أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي وَإِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي) (2)، «ای برادر! تو پرچمدار منی و اگر تو هم بروی دیگر لشگری به جای نمی ماند». عباس علیه السلام عرضه داشت: (قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَيِّمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ) (3)، «سینه ام تنگ شده و از زندگی خسته شدم»، امام علیه السلام فرمود: (فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلاً مِنَ الْمَاءِ)، (4) «برادرم، عباسم! حالا- که می خواهی بروی، اول برای این کودکان تشنه، کمی آب بیاور». قمر بنی هاشم علیه السلام به خیمه برگشت، صدای العطش العطش کودکان را شنید (5)، دستانش را به آسمان بلند کرد، گفت: «خدایا! مرا یاری کن تا بروم مقداری آب برای این ها بیاورم» (6) در روایت است خطاب به بچه ها فرمود: «گریه نکنید! من می روم آب بیاورم دعا کنید صحیح و سالم برگردم». بچه ها همین که این جمله را از عمو شنیدند دست ها را به آسمان بلند کردند و گفتند: «خدایا! عمو ما عباس را صحیح و سالم برگردان تا برای ما آب بیاورد که جگر ما از تشنگی کباب شده است»، (7) آن گاه نیزه ای برداشت مشکی به دوش گرفت و راهی فرات شد.

چهار هزار تیرانداز مراقب آب فرات بودند؛ دسته جمعی، آن حضرت را تیرباران کردند ولی شیر بیشه شجاعت و زاده حیدر کرار قمر بنی هاشم علیه السلام صف لشکر را شکافت عده ای را به هلاکت رساند تا خودش را به آب فرات رساند. وارد فرات شد، دست زیر آب برد کفی از آب برداشت یادی از تشنگی امام حسین علیه السلام کرد آب را روی آب ریخت، مشک را پر از آب کرد و به دوش انداخت آن گاه به سمت خیمه ها حرکت کرد لشکریان راه را بر او بستند و آن حضرت را از هر طرف محاصره

ص: 187

1- بحرانی اصفهانی عبدالله؛ عوالم العلوم والمعارف؛ ج 17؛ ص 284

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 41

3- همان.

4- همان.

5- همان.

6- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 629

7- یزدی، محمد بن حسن؛ انوارالشهادة؛ ص 77 و 78.

کردند حضرت با آنان جنگید زید بن ورقاء (لعنة الله عليه) پشت نخلی کمین کرد و با ضربتی دست راست آن حضرت را قطع کرد حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و می گفت:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمُوْا يَمِيْنِيْ *** اِنِّيْ اَحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ

وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنِ *** نَجَلَ النَّبِيِّ الظَّاهِرِ الْاَمِيْنِ (1)

«به خدا قسم! اگر دست راستم را قطع کنید، من دائماً از دین خویشتن حمایت می نمایم و از امامی که صدق او یقین است و از نسل پیامبر پاک و امین است دفاع می کنم».

از بس جنگیده بود دیگر توان نداشت. حکیم بن طفیل (لعنة الله عليه) در پشت نخلی کمین کرد و با ضربتی دست چپ آن حضرت را قطع کرد. (2) بند مشک را به دندان گرفت و مشک را در مقابل سینه اش قرار داد با این حال هنوز امید داشت آب را به خیمه ها برساند و دل های بچه ها را شاد کند. (3) در این هنگام بود که عمر بن سعد (لعنة الله عليه) دستور داد: «مشک او را هدف تیر قرار دهید»، از هر طرف تیر به مشک زدند، مشک سوراخ شد، آب بر زمین ریخت.

از کار عشق این گره بسته وانشد *** باب الحوائج همه حاجت روا نشد

بستند راه های حرم را به روی او *** می خواست تا حرم ببرد آب را نشد

دستان او جدا شده از پیکرش ولی *** یک لحظه مشک از کف سقا رها نشد

ناگاه مشک آب ابا الفضل را زدند *** یعنی فرات قسمت آل عبا نشد

با مشک پاره پاره به سوی حرم نرفت *** راضی به دل شکستگی بچه ها نشد (4)

ص: 188

1- نجفی محمد جواد؛ زندگانی امام حسین علیه السلام ؛ ترجمه بحار الانوار، ص 61

2- همان.

3- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 632

4- یوسف رحیمی

نوشتند: «فَوَقَفَ الْعَبَّاسُ مُتَحَيِّرًا» (1) قمر بنی هاشم علیه السلام همان جا ایستاد، دیگر حرکت نکرد، چون دیگر آب نداشت دست هم نداشت، خجالت می کشید به خیمه برگردد. (2) ملعونی تیری به سینه حضرت زد، ملعون دیگری عمود آهنین بر فرق مبارکش زد تمام صورتش را خون گرفت. (3) عبارتی در مقتل آمده که جگر را می سوزاند، «فَصَدَّرَهُ ... بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ فَفَلَقَ هَامَتُهُ». (4) «ضربتني با عمود آهن به فرق حضرت زدند که فرق مبارکش شکافت»؛ در این حال دستی در بدن نداشت که سپر قرار دهد، آن چنان محکم با صورت روی زمین افتاد و با صدای بلند صدا زد که: «یا آخا أدرکنی». (5)

ضرب عمود تا دل ابروش را شکافت *** فرق کسی شبیه سر او دو تان نشد

با صورت آفتابِ حرم بر زمین فتاد *** آن بازوی قلم شده مشکل گشا نشد (6)

گريز

یا ابا الفضل! وقتی عمود آهن به فرق نازنینت زدند از روی زین با صورت بر زمین افتادی این طبیعی است کسی که دست در بدن ندارد وقتی از بالای بلندی سقوط می کند با صورت روی زمین می افتد قمر بنی هاشم علیه السلام دست در بدن نداشت تا سپر قرار دهد؛ لذا با صورت به زمین خورد.

اما آقایی را سراغ دارم که دست داشت و با صورت به زمین خورد؛ نوشتند که: امام حسین علیه السلام با بدن مجروح روی اسب بود و بدنش دیگر توان نداشت، ناگهان صالح بن وهب (لعنة الله عليه) نیزه ای از پشت به آن حضرت زد، «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: 189

1- کلباسی نجفی، محمد ابراهیم؛ خصائص العباسية؛ ص 188.

2- نواب بدایع نگار محمد ابراهیم؛ فیض الدموع؛ ص 160

3- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 632

4- کلباسی نجفی، محمد ابراهیم؛ خصائص العباسية؛ ص 218.

5- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 632

6- یوسف رحیمی.

عَنْ قَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى حَذِيهِ الْأَيْمَنِ»؛ (1) حضرت از روی زین با طرف راست صورت روی زمین افتاد این جاست که این فراز از «زیارت ناحیه مقدسه» تفسیر می شود: (السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ الثَّرِيْبِ) (2)؛ «سلام بر آن صورت خاک آلود».

حضرت دیگر رمقی در بدن نداشت به زحمت بلند شد و نشست. ای کاش به همین جا کار تمام می شد ملعونی نیزه ای به کتف حضرت زد، ملعون دیگری نیزه ای به گلوئی حضرت زد؛ این جا بود که عزیز فاطمه علیها السلام دوباره روی زمین افتاد. (3) و به راستی چه پر خون و آتشین است دیدگان و قلب زینب کبری علیها السلام:

قطعه قطعه شده تنت ای وای *** شده ای چاک چاک و می دیدم

در شلوغی ز پشت سر خوردی *** ضربه ای بی هوا و می دیدم

به فدای لبان عطشانَت *** نیزه خورد و شکست دندانَت

غرقه خون گشته ای و می شنوم *** ناله «یا بُنَّی» از مادر

می روی پیش چشم من از حال *** زیر شمشیر و نیزه و خنجر

می شوم بی پناه بعد از تو *** وای اگر سایه ات رود از سر (4)

مرثیه 2: تیر در چشم

اشاره

از در خانه او پا نکشیدم هرگز *** چون حسینی تر از عباس ندیدم هرگز

کاشف الکرب تویی؛ خنده ارباب تویی *** پدر خاک، علی و پدر آب، تویی

ص: 190

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحارالانوار، ج 98، ص 236

3- سماوی، محمد بن طاهر؛ إِبْصَار الْعَيْن فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ص 37.

4- مجید خانی

روی چشم تو بُود جای حسن، جای حسین *** هست مابین دو ابروی تو بین الحرمین

پیش خورشید و قمر سایه تو سنگین است *** و فقط محضر زینب، سر تو پایین است

صحبت از مردی تو، کار بنی هاشم بود *** نام تو در دل میدان رجز قاسم بود

زور بازوی علی ریخته در بازویت *** ذوالفقاری نبود تیزتر از ابرویت

تیغ چرخانده ای و پیش تو طوفان هیچ است *** لشگری پشت اگر آمده میدان، هیچ است

وسط جنگ زمین را به زمان دوخته ای *** فنّ شمشیر زنی را ز که آموخته ای؟!

ای جوان! پیر رخت کیست، از آن شاه بگو؟ *** «أشهد أن علیاً ولی الله» بگو

او علمدار حسین است، ببخشید مرا *** مدح او کار حسین است، ببخشید مرا (1)

اجازه میدان رفتن نداشت، فقط به دستور امام حسین علیه السلام رفت آبی برای کودکان لب تشنه بیاورد. دست راستش را قطع کردند امید داشت آب دارد، اگرچه دست چپش را هم قطع کردند باز هم امید داشت چون آب داشت. همه همتش این بود آب را به خیمه ها برساند اما وقتی تیر به مشک آب زدند و آب ها بر زمین ریخت دیگر امیدش نا امید شد از هر طرف آن حضرت را تیرباران کردند تیری به سینه حضرت اصابت کرد، تیر دیگری به چشم حضرت خورد. (2)

ص: 191

1- مجید تال

2- موسوی مقرر عبد الرزاق العباس علیه السلام؛ مترجم: ناصر پاک پرور (سردار کربلا)، ص 289

تیر سه شعبه بست به چشمان او دخیل *** آن گونه که ز چشم رئوفش جدا نشد (1)

مرحوم مقرر در کتاب «العباس» نوشته، وقتی مرحوم واعظ خراسانی روضه اصابت تیر به چشم حضرت عباس علیه السلام را در حرم آن حضرت خوانده بود، مرحوم قزوینی. امام جماعت حرم مطهر قمر بنی هاشم علیه السلام. بسیار متأثر شده بود و گریه کرده بود و به او گفته بود: «چنین مصیبت های سختی که سند خیلی قوی ندارند را چرا می خوانید؟»

آن شب، مرحوم قزوینی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شده بود، آقا به ایشان فرموده بود: «سید ابراهیم! آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا با من چه کردند؟ پس از آن که دو دستم از بدنم جدا گردید، دشمن مرا تیرباران کرد در این میان تیری به چشم من رسید، هر چه سرم را تکان دادم که تیر بیرون بیاید تیر بیرون نیامد ... زانوهایم را بالا آوردم و خم شدم که به وسیله دو زانو تیر را از چشم بیرون بکشم همین که سرم را پائین آوردم، دشمن با عمود آهن بر سرم زد». (2)

فرقت عمود خورد، عمود حرم شکست *** ارث سر شکسته حیدر به تو رسید

وقتی سر تو بند نشد روی نیزه ها *** بی معجری به خیمه و معجر به تو رسید

قبر تو کوچک است، گناه رباب چیست؟! *** می گشت در پی علی اصغر به تو رسید (3)

گزیر

وقتی از روی زین بر زمین افتاد، صدا زد: «یا أخوا أدرك أخاك»؛ (4) «برادر! برادرت را دریاب»، امام حسین علیه السلام با سرعت خود را به بالین برادر رساند، دید دستان

ص: 192

1- یوسف رحیمی.

2- موسوی مقرر، همان.

3- ناشناس

4- کاشفی سبزواری، ملا حسین؛ روضه الشهداء؛ ص 418

عباسش را قطع کردند، پیشانی اش شکافته شده تیر به چشمش زده اند، پیکر برادرش مجروح روی زمین افتاده است همان جا خم شد و بر بالین برادر نشست و گریه کرد. کتاب «إبصار العين» آورده امام حسین علیه السلام به دشمن حمله ور شد، از چپ و راست آنان را مورد حمله قرار می داد لشکر از مقابل حضرت می گریختند و امام فریاد می زد کجا فرار می کنید شما که برادرم را کشتید شما که بازویم را جدا کردید». (1)

عرض کنم: یا ابا الفضل! وقتی روی زمین افتادی، امیدی داشتی برادری داری، امام حسین علیه السلامی هست که او را صدا بزنی، به بالینت بیاید و وقتی صدا زدی «یا أبا أدرك أخاك» امام حسین علیه السلام به بالینت آمد امام حسین علیه السلام بالین سرت بود که به شهادت رسیدی اما فدای آن آقای که وقتی از روی زین بر زمین افتاد دیگر کسی را نداشت به بالینش. بیاید شمر ملعون خطاب به لشکر صدا زد: منتظر چه هستید؟ کار حسین علیه السلام را تمام کنید ملعونی نیزه ای به کتف حضرت زد، ملعون دیگری نیزه ای به گلوی حضرت زد؛ امام علیه السلام گاهی به صورت می افتاد و گاهی بر می خاست. (2)

این جا بود که شمر ملعون وارد قتلگاه شد گاهی اوقات بعضی جسارت ها جاسوزتر از زخم نیزه و شمشیر و تیر است، نوشته اند: «فَضْرَبَهُ بِرَجْلِهِ فَأَلْقَاهُ عَلَى قَفَاهُ ثُمَّ أَخَذَ بِلَحْيَتِهِ». (3) زبانم لال، شمر لگدی به حضرت زد، امام علیه السلام به قفا روی زمین افتاد سپس محاسن حضرت را به دست گرفت.

مقتل نوشته ضربه به پهلوی تو زدند *** حتماً شبیه مادران بی هوا حسین

مقتل نوشته راس تو را بد بریده اند *** چون از جلو بریده نشد از قفا حسین

هر ضربه را برای رضای خدا زدند *** شمشیر، نیزه، سنگ و حتی عصا حسین (4)

ص: 193

-
- 1- سماوی، محمد بن طاهر؛ إبصار العين في أنصار الحسين عليه السلام؛ ص 63.
 - 2- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس وزينة المجالس؛ ج 2 ص 322 و 323.
 - 3- کرکی حائری، همان.
 - 4- قاسم نعمتی.

کرامت، قطره آبی از یم اوست *** بزرگی، خاکسار مقدم اوست

شجاعت، آفتاب عرصه رزم *** شهادت، سایه ای از پرچم اوست

پدر بوسیده دستش در ولادت *** برادر تا شهادت همدم اوست

کسی را که علی بازو ببوسد *** جهان گر وصف او گوید، کم اوست

سزد کوثر گریبان را زند چاک *** بر آن سقا که چشم او، یم اوست

به خونی کز دو چشمش ریخت سوگند *** دل ما خانه درد و غم اوست

امام عالم عشق است عباس *** که برتر از دو عالم، عالم اوست

به عطر باغ رضوانم چه حاجت *** که رویم را غبار ماتم اوست

به زخم پیکر او گریه باید *** که اشک دیده ما مرهم اوست

وقتی امام حسین علیه السلام رسید کنار نهر علقمه یک نگاه به بدن بی دست عباس علیه السلام کرد، دید فرقش را عمود آهن زدند یک نگاه کرد دید بدن علمدارش پُر از تیر است به چشم نازنینش تیر زده اند نشست روی، زمین سر عباسش را به زانو گذاشت، خاک و خون از صورت و چشمان و دهانش پاک کرد. (1)

سید بن طاووس نوشته: امام حسین علیه السلام کنار بدن عباس علیه السلام بلند بلند گریه کرد. (2) جمله ای کنار بدن علمدارش فرمود که کنار هیچ بدنی این جمله را نفرموده بود، آن جا بیان داشت: (الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي)؛ (3) «الان پشتم شکست و چاره ام کم شد».

مرحوم ملا مهدی مازندرانی نوشته امام حسین علیه السلام می خواست بدن برادرش را به

ص: 194

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 636.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 118.

3- موسوی مقرر، عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 282

خیمه ها بیاورد، در این حال قمر بنی هاشم علیه السلام به زحمت چشمش را باز کرد گفت: «حسین جان! مرا به کجا می بری؟» ابا عبدالله فرمود: «می خواهم تو را به خیمه ها ببرم»، قمر بنی هاشم علیه السلام گفت: «برادر جان! تو را به جدّت رسول الله قسم می دهم مرا به خیمه مبر، زیرا من از سکینه علیها السلام خجالت می کشم من به سکینه علیها السلام وعده آب داده ام». (1)

گفتم که آب را ببرم خیمه ها نشد *** شرمنده ام بگو به خدا بچه ها نشد

آقا ببخش من همه جایم شکسته است *** تو آمدی به پایت اباالفضل پا نشد

آقا ببخش هر چه که شد تیر خورده ام *** شرمنده ام که نیزه و شمشیر جا نشد

حتی هنوز پرچم تو بین دستم است *** دستم بریده پرچمت از آن جدا نشد (2)

گریز 1

یا اباالفضل! عجب سفارشی به امام حسین علیه السلام کردی، گفتم: «برادر! بدنم را به خیمه مبر، من به سکینه علیها السلام وعده آب دادم من از سکینه علیها السلام خجالت می کشم»، مولا جان! سکینه علیها السلام و بچه های لب تشنه منتظر بودند تا برایشان آب ببری لذا وقتی امام حسین علیه السلام محزون و گریان به خیمه بر می گشت نزدیک خیمه که رسید، نگاهش به سکینه افتاد، اشک چشمش را با آستین پاک کرد (وَرَجَعَ الْحُسَيْنُ إِلَى الْمُخَيَّمِ مُنْكَسِرًا حَزِينًا بَاكِيًا، يُكَفِّفُ دُمُوعَهُ بِكُمِهِ)، (3) شاید می خواست بچه ها اشک چشمش را نبینند. لذا اول کسی که به استقبال بابا آمد، حضرت سکینه علیها السلام بود و اول جمله ای که به بابا گفت صدا زد بابا جان «أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ»، «عمویم عباس کجاست؟ چرا آب برایمان نیاورد؟» امام حسین علیه السلام نتوانست طاقت بیاورد، شروع کرد به گریه کردن و فرمود: «دخترم سکینه جان عمویت را کشتند». (4)

ای سکینه شد امیدم نا امید *** بی برادر گشتم و پشتم خمید

ص: 195

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 635 و 636

2- محمد ناصری

3- موسوی مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام ص 283

4- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 635 و 636

بود آمیدم مرا یاری کند *** سال ها بهرم علمداری کند

حضرت سکینه علیها السلام در کربلا چند جا، چند سؤال کرده و دل ها را آتش زده؛ این جا یک سؤال از بابا کرد «أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ» دل بابا را آتش زد، جای دیگر وقتی امام حسین علیه السلام برای وداع آخر مقابل خیمه ها آمد و فرمود: «يا سَكِينَةُ يا فَاطِمَةُ يا زَيْنَبُ يا أُمَّ كَلثُومٍ عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ»؛ «ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم خدا حافظ»، پس سکینه فریاد زد: «يا أَبَتِی اسْتَسَلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟»؛ «بابا جان! تسلیم مرگ شدی؟» فرمود: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یآوری ندارد». سکینه علیها السلام جمله ای گفت که دل بابا را سوزاند، صدا زد: بابا جان «رَدِّنا إِلَی حَرَمِ جَدِّنا»، «ما را به حرم جدمان (مدینه) برگردان». حضرت فرمود: (هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ)؛ «اگر مرغ قطا را به حال خود گذارند، می خوابد». در این حال زن ها و بچه ها گریه می کردند اما اشک دختر طور دیگری دل بابا را می سوزاند این جا بود که امام حسین علیه السلام سکینه را به سینه چسباند، اشک او را پاک کرد و فرمود:

«الْأُتُخَرِّقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي (1)

«تا جان در تن من است با اشک حسرت خود دل مرا مسوزان.»

جای دیگری که سکینه علیها السلام دل همه را سوزاند وقتی بود که ذوالجناح بی صاحب به خیمه ها برگشت همه از خیمه ها بیرون آمدند دیدند ذوالجناح با زین واژگون، برگشته هر کسی زبان حالی داشت. (2)

همه از خیمه ها بیرون دویدند *** ولی سالار زینب را ندیدند

برون از قتلگه، بی راکب آمد *** به سوی خیمه ها، بی صاحب آمد

یکی گفتا: فرس کو نور عینم *** غریب کربلا، بابا حسینم

یکی از غم، گریبان چاک می کرد *** یکی خونس، به گیسو پاک می کرد (3)

ص: 196

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 240

2- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم (عربی)؛ ص 315.

3- ناشناس

اما سؤال سکینه علیها السلام با همه فرق داشت این سؤال دل همه را سوزاند؛ همین الان هم که می شنوی، اشکت جاری می شود صدا زد: «یا جَوَادُ أَبِی هَلْ سَقِیَ أَبِی أَمْ قُتِلَ عَطْشَانًا؟»؛ (1) «ای اسب پدرم، پدر من وقتی که رفت، تشنه بود، آیا پدر من را سیراب کردند یا با لب تشنه شهیدش کردند؟»

چراغ محفل طاها، سکینه *** دو دست، از شدت غم زد به سینه

که ای گم کرده راکب، راکب کو؟ *** چرا صاحب نداری، صاحبت کو؟

چرا از تیر دشمن، شسته بالت *** چرا خون خدا، ریزد ز یالت

بگو ای پیکرت، گردیده صد چاک *** امید ما، کجا افتاده در خاک؟

تو که، آتش فرو ریزی ز سینه *** بگو از راکب خود، با سکینه

چو خنجر، بر گلوی او نهادند *** به آن لب تشنه آیا آب دادند؟ (2)

گریز 2

لشکریان عمر سعد (لعنة الله علیه) به سه بدن مطهر هر چقدر توانستند جسارت کردند و با نیزه و شمشیر و تیر، مورد هجوم قرار دادند؛ یکی بدن آقا قمر بنی هاشم علیه السلام بود، نوشتند: «وَقَطَعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَنْقًا عَلَيْهِ، وَلَمَّا أُبْلِيَ فِيهِمْ وَقَتْلَ مِنْهُمْ»؛ (3) «دست و پایش را قطع کردند به خاطر کینه ای که از قمر بنی هاشم علیه السلام در دل داشتند و به دلیل بلاهایی که از قمر بنی هاشم دیده بودند؛ چون حضرت عباس علیه السلام از بس از آن ها کشته بود». وقتی دشمنان به ایشان دسترسی پیدا کردند شروع کردند شمشیر زدن. لذا نه تنها دست ها، بلکه پاها را هم قطع کردند، حتی لباس ها و تجهیزات حضرت را به غارت بردند. (4)

دیگری بدن حضرت علی اکبر بود عبارت مقتل دارد: مُرَّةٌ بَن مُنْقَذَ (لعنة الله علیه)

ص: 197

1- مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج 17؛ ص 118

2- ناشناس.

3- قاضی نعمان مغربی؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام؛ ج 3؛ ص 193.

4- همان؛ ج 3، ص 191.

از پشت سر، نیزه ای به پشت آن حضرت زد. (1) و بعد شمشیری به فرق آن حضرت زد، سواران دیگر هر کدام ضربتی به حضرت علی اکبر علیه السلام زدند. (2) دیگر توان نداشت روی زین مرکب قرار بگیرد عنان اسب را رها کرد، دستاش را به گردن اسب حلقه، کرد این حیوان به اشتباه حضرت علی اکبر علیه السلام را به میان لشکر دشمن برد. به هر بی رحمی عبور می کرد ضربتی بر بدن علی اکبر علیه السلام می زد تا این که نوشتند: (فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا)، (3) «بدنش را قطعه قطعه و متلاشی کردند».

اما هیچ بدنی غریب تر و مظلوم تر از بدن عزیز زهرا امام حسین علیه السلام نبود؛ بعد از این که از روی زین با صورت بر زمین افتاد شمر (لعنة الله عليه) به اصحابش فریاد زد: درباره حسین منتظر چه هستید؟ این جا بود که «وَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ «از هر طرف به حضرت حمله کردند»، یکی نیزه ای به کتف حضرت زد، دیگری با شمشیر بر دوش مقدسش آن چنان زد که آن حضرت با صورت به زمین افتاد دیگر ابی عبد الله علیه السلام خسته شده بود می خواست برخیزد ولی دوباره زمین می خورد؛ در این هنگام، سنان بن انس نیزه اش را به گودی گلوی حضرت فرو برد و سپس نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش کوبید. (4)

ای کاش به همین اکتفا می کردند سر مقدسش را از قفا بریدند: (5) ای کاش همین جا تمام می شد، سید در لهوف آورده (فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ)؛ (6) ده نفر آن چنان با اسب بر بدن امام حسین علیه السلام تاختند که پشت و سینه حضرت خرد شد.

این چند بیت شعر، زبان حال بی بی زینب علیها السلام است؛ وقتی نگاهش به بدن مجروح برادر افتاد:

ص: 198

1- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 109

2- خوارزمی موفق بن احمد؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ج 2 ص 36.

3- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2 ص 865

4- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 126 و 127.

5- همان، ص 133.

6- همان

ای مصحف ورق ورق، ای روح پیکرم *** آیا تویی برادر من نیست باورم

بر سینه شکسته ات چون دیده آورم *** یاد آورم ز سینه مجروح مادرم

این غم کجا برم که ز هجده عزیز خود *** یک پیرهن نشانه برم نزد مادرم (1)

گریز 3

حضرت زینب علیها السلام تا شنید برادرش عباس علیه السلام به شهادت رسید صدای ناله اش بلند شد و فریاد زد: (وا أخاه، وعبّاساه وإقْلّة ناصراه، واضیعَتاهُ مِنْ بَعْدِکَ)؛ (2) «وای برادرم، وای عباسم، وای از بی یآوری، بعد از تو دیگر بی یاور شدیم». زنان حرم به گریه افتادند، امام حسین علیه السلام هم با آنان گریه کرد و فرمود: (ای واللّه مِنْ بَعْدِهِ واضّہ یعتّاه، وا انقطاع ظهراء)، (3) «به خدا بعد از او، بی یاور شدم و پشتم شکست».

عرض کنم: یا زینب! بی بی جان! وقتی خبر شهادت قمر بنی هاشم علیه السلام به شما رسید، با همه غم ها و مصیبت ها باز هم امید داشتی برادرت امام حسین علیه السلام کنارت هست، با بودن امام حسین علیه السلام آرامشی در وجودت بود اما امان از آن وقتی که نگاهت افتاد به آن صحنه ای که شمر روی سینه امام حسین علیه السلام نشسته بود، شمشیر به حنجر ابی عبدالله گذاشته بود؛ (4) این جا دیگر طاقت از کف دادی از هر کسی کمک خواستی تا حسین را از دست شمر ملعون نجات دهی. اول رو کردی به عمر سعد (لعنة الله علیه) صدا زدی: (أَيُّ قَتْلٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ) (5)؛ «وای بر تو، ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» مرحوم مجلسی نوشته: از این جمله زینب علیها السلام اشک های عمر سعد به صورت و محاسن نحسش می ریخت، ولی صورت خود را از زینب علیها السلام بر می گرداند. (6) حضرت خطاب به لشکر فرمود: (وَيَلِكُمْ

ص: 199

1- حاج علی انسانی.

2- موسوی مقرر، عبد الرزاق؛ سردار کربلا؛ ص 291

3- همان

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 98، ص 241

5- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2؛ ص 112.

6- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 55

أَمَّا فِيكُمْ مُسْلِمٌ»، (1) «وای بر شما، آیا مسلمانی بین شما نیست؟» «فَلَمْ يُجِبْهَا أَحَدٌ» «کسی جواب زینب علیها السلام را نداد».

زبان حال حضرت است؛

ای ملائک، رو در این هامون کنید *** شمر را از قتلگه بیرون کنید

ای عزیز فاطمه، دادی بزن *** آخرای مظلوم، فریادی بزن

چاره خصم بد آئین کن، حسین *** لب گشا، یک لحظه نفرین کن حسین

چشم هستی بر تو خون بارد حسین *** صبر هم اندازه ای دارد حسین

یاز دست شمر خنجر بگیر *** یاره گودال بر مادر بگیر

کربلا، این رسم مهمانداری است؟ *** از گلوی میهمان، خون جاری است (2)

گریز 4

یا ابا عبد الله! کنار بدن عباس است آمدی، دیدی دست در بدن ندارد، بدنش پر از تیر است فرقهش عمود آهن خورده است با این که فرقهش عمود آهن خورده بود ولی سر در بدن داشت کنار بدن علی اکبر علیه السلام آمدی گرچه بدنش اربا اربا بود ولی سر در بدن داشت کنار بدن قاسم بن الحسن علیه السلام آمدی، گرچه بدنش زیر سم اسبان رفته بود ولی سر در بدن داشت. کنار هر بدنی رفتی آن شهید سر در بدن داشت. اما خواهرت زینب کبری علیها السلام وقتی کنار بدنت رسید، بدن نازنینت سر نداشت؛ نه تنها سر نداشت بلکه سرت را از قفا بریده بودند که حضرت خطاب به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: (يَا مُحَمَّدَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ)؛ (3) «یا رسول الله! این حسین توست که سرش را از قفا بریده اند عمامه و عبایش را به غارت برده اند».

ص: 200

1- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 112

2- غلامرضا سازگار

3- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

در قتلگاهت آمدم و سر نداشتی *** یک جای سالمی تو به پیکر نداشتی

دیدم تو را چه دیدنی، ای پاره دلم *** حتی لباس کهنه ای در بر نداشتی

جز روی حنجری که همه بوسه اش زدند *** جایی برای بوسه خنجر نداشتی؟

زینب بمیرد این همه خونی نبیندت *** خواهر شود فدای تو یاور نداشتی؟

ته مانده های پیرهنتم هم ربوده شد *** چیزی برای غارت لشکر نداشتی

بی کس شدی، ز پشت سرت نیزه خورده ای *** حق می دهم حسین، برادر نداشتی (1)

گریز 5

یا ابا عبدالله! وقتی رسیدی کنار بدن علمدارت ابوالفضل العباس علیه السلام نگاه به دستان بریده و فرق شکافته و چشم تیر خورده کردی با قامت خمیده روی زمین نشست، بلند بلند گریه کردی و صدا زدی: (الْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي) (2)؛ «الان پشتم شکست، چاره ام کم شد». اما شاید مدینه خیلی سخت تر بود؛ پدر مظلومت امیرالمؤمنین علیه السلام فقط یک خبر شنید و با صورت به زمین افتاد، وقتی خبر شهادت مادرت حضرت زهرا ی اطهر علیها السلام را از شما و برادرت امام حسن علیه السلام شنید. علامه مجلسی نوشته، حضرت با صورت زمین خورد، (فَوَقَعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ وَجْهَهُ) (3) و جمله ای زیر لب زمزمه می کرد و می گفت: «فاطمه جان! بعد از تو با چه کسی خودم را تسلی دهم، بعد از تو با چه کسی درد دل کنم؟». (4)

من علیم که خدا قبله نما ساخت مرا (5) جز خدا و نبی و فاطمه، شناخت مرا

من که یک باره در از قلعه خیبر کندم *** داغ زهرا به خدا از نفس انداخت مرا (6)

ص: 201

1- رضا رسول زاده

2- قزوینی کاظم؛ زینب کبری علیها سلام من المهد الى اللحد؛ ج 1؛ ص 205 و 206.

3- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 43؛ ص 187

4- همان

5- همان.

6- ژولیده نیشابوری

دو نفر از شهادت قمر بنی هاشم عليه السلام رکن شان شکست، یکی امام حسين عليه السلام بود و دیگری زينب کبری عليها السلام.

مرحوم سيد کاظم قزوینی در کتاب «زينب کبری عليها السلام مِنْ الْمَهْدِ إِلَى التَّحَدِّ» می نویسد: وقتی عمود آهن به فرق قمر بنی هاشم عليه السلام زدند حضرت از روی زين بر زمین افتاد و فریاد زد، «أدرکنی یا أخی». امام حسين عليه السلام روی بلندی جلوی خیمه ایستاده بود و به میدان نگاه می کرد، زينب کبری عليها السلام نگاه به صورت برادرش امام حسين عليه السلام کرد، یک مرتبه متوجه شد غم و اندوه شدیدی بر چهره امام حسين عليه السلام نمایان شد رو به برادر کرد و عرض کرد: «برادر جان! چی شد، حالت چهره تان تغییر کرد؟» امام حسين عليه السلام فرمود: «خواهرم، الان عَلَم روی زمین افتاد و برادرم عباس عليه السلام را کشتند». حضرت زينب عليها السلام با شنیدن این خبر قدش خمید همان جا روی زمین نشست (إِنْهَدَّ رُكْنُهَا وَجَلَسَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَصَدَّ رَحْتَ) و فریاد زد: (واأخاه! وَاَعْبَاسَاهُ وَإِقْلََّةَ ناصِرَاهُ، وَاصَّدَّ يَعْتَاهُ مِنْ بَعْدِكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ) «وای برادرم، وای عباسم، وای از بی یآوری، یا اباالفضل بعد از تو دیگر بی یاور شدیم». امام حسين عليه السلام هم فرمود: «إِی وَاللَّهِ، مِنْ بَعْدِهِ وَاصَّدَّ يَعْتَاهُ! وَاقْطَاعَ ظَهْرَاهُ!»، «درست است بعد از عباس بی یاور شد و پشتم شکست». آن گاه امام حسين عليه السلام با سرعت خودش را رساند نگاه کرد، دید برادرش کنار فرات روی زمین افتاده است از مرکب پیاده شد و با قامت خمیده نشست بالین سر برادر (وَبَكَی بُكَاءً شَدِيداً، وَقَالَ: يَعْزُّ وَاللَّهِ عَلَى فِرَاقِكَ، الْآنَ الْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي) حضرت بلند بلند گریه کرد و فرمود: «به خدا دوری تو سخت است الان پشتم شکست و چاره ام کم شد» (1)

جلو چشای من، پاتونکش زمین *** تورو خدا پاشو، یل ام البنین

بدون تو چه جویری برگردم *** خون دل از چشم میاد نم نم

خمیده می شه کمرم کم کم

داداش....

ص: 202

جواب زینب و، خودت پاشو بده *** از دَمِ خیمه ها، به این جا زُل زده

پاشو که آبروم داره میره *** اگه پاشی، علی نمی میره

رحمی بکن برادرت گیره

داداش...

باور نمی کنم، دستات جدا شده *** خونی شده چشات، فرقت دوتا شده

تورو به حق حیدر کرار *** پاشو علم رواز زمین بردار

تا بچه هام نرن سرِ بازار

داداش... (1)

ص: 203

1- قربانی فر.

كتيبه 16: حضرت امام حسين عليه السلام

اشارة

ص: 205

وای اگر امشب این دشت به فردا برسد *** شیون و گریه و آهم به ثریا برسد
به لب خشک تو دق می کنم از غصه اگر *** تیغ خورشید بر این پهنه صحرا برسد
کوکبِ بختِ جدایی ز تو، تقدیر من است *** چشم از روی تو بر هم نزنم تا برسد
به تن اصغرِ تو، یک سر سوزن حس نیست *** با کمی آب، تلطّیش به لالا برسد
علی ات را بشناسند، نخواهند گذاشت *** بویی از پیرهنش نیز به لیلا برسد
بدنش مثل فلدک، پخش زمین خواهد شد *** پای عباسم اگر بر لب دریا برسد
گرگ ها یوسف خواهر، به سرت می ریزند *** چاره ام چیست اگر کار به این جا برسد؟
نیزه، خون، چکمه، سرایشی گودال، سرت *** عمر زینب به گمانت به تماشا برسد
روی تل دخترِ مضطر شده می میرد اگر *** پای اسبی به لب تشنه بابا برسد
وای اگر پای شقاوت به حرم باز شود *** دست بی عاطفه بر چادر زن ها برسد
آتش و خیمه و غارت شدن، هر چه که هست *** هیچ کس نیست به دادِ من تنها برسد

نفس سینه زینب، نفست می گیرد *** وای اگر امشب این دشت به فردا برسد (1)

امام سجّاد علیه السلام فرمود: شب عاشورا در خیمه بیمار بودم، عمه ام زینب علیها السلام کنارم بود و از من پرستاری می کرد، پدرم در خیمه دیگر بود (2) جَوْن. غلام ابی ذر غفاری (3). مشغول اصلاح شمشیر آن حضرت بود و پدرم اشعاری راجع به بی وفایی دنیا زمزمه می کرد:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ (4)

«ای روزگار، اف بر تو باد! چقدر صبح و شام دوست و جوینده (حق و حقیقت) را مقتول و شهید می کنی؟ روزگار به عوض و بدل گرفتن، قانع نمی شود».

حضرت، این اشعار را چند بار تکرار کرد من متوجه شدم، گریه گلویم را گرفت اما در مقابل عمه ام خودداری کردم در این حال ناگهان عمه ام متوجه سخنان پدرم شد نتوانست خودش را کنترل کند از جا بلند شد و با پای برهنه به سوی خیمه پدرم دوید، در حالی که فریاد می زد: «وای از عزا و مصیبت، ای کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم. امروز گمان می کنم مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند تو باقیمانده گذشتگان و پناهگاه بازماندگان مائی». امام حسین علیه السلام اشک چشمان او را پاک کرد و فرمود: «خواهرم! شیطان صبر تو را نرباید، شکبیا باش و صبر کن».

در این حال، اشک از چشمان امام حسین علیه السلام جاری شد و فرمود: «اگر پرنده قطا را یک شب آزاد می گذاشتند می خوابید» (یعنی دشمن عزم کشتن من را دارد)

ص: 207

1- علیرضا شریف.

2- مفید، محمد بن محمد ارشاد؛ ج 2 ص 92

3- ابن نمای حلی جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 63

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2؛ ص 92.

با این سخن، زینب کبری علیها السلام صدا زد: «حسین جان! وای بر من آیا تو را غاصبانه و ظالمانه می کشند؟ برادر قلب مرا پاره کردی برای زینب شنیدن این سخن سخت است».

در این موقع حضرت زینب علیها السلام لطمه به صورت خود می زد، گریبان پاره کرد و از حال رفت و روی زمین افتاد، امام حسین علیه السلام آب به صورت خواهر زد و به او فرمود: «زینبم! صبور باش. بدان که اهل زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی نمی مانند هر چیزی غیر از ذات مقدس پروردگار هلاک خواهد شد؛ پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود خواهرم بعد از من گریبان چاک مزین و صورت خود را مخراش» (1)

صبر کن ای خواهر غم دیده ام *** شمر چون بینی به روی سینه ام

کن تحمل نور چشمان ترم *** از قفا گر شمر می بُرد سرم

پرده از رخ واکن زین ماجرا *** گر بینی رأس من بر نیزه ها

تو مکش از سینه آه دردناک *** گر بینی پیکرم را روی خاک

اشک خونین خواهر از چشمان مریز *** گر بینی جسم زارم ریز ریز (2)

گریز

زینب علیها السلام همه جا در برابر مصائب صبر کرد همه جا در مقابل دشمن قهرمانانه ایستاد. کنار بدن بی سر برادر آمد از پا نیفتاد دست زیر بدن قطعه قطعه برادر برد و گفت: (إِلَهِی تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ)؛ (3) «خدایا! این قربانی را از ما بپذیر». در مجلس عیدالله بن زیاد در حالی که مورد شتمات و زخم زبان عیدالله قرار داشت، در جواب

ص: 208

1- (لَا تَسْفَى عَلَى جَنَبًا وَلَا تَحْمِشِي عَلَى وَجْهًا)، همان ص 93 و 94.

2- علی اصغر بنایی یزدی

3- شریف قریشی، باقر؛ حیات الإمام الحسین علیه السلام؛ ج 3 ص 304.

سخن او که گفت: (كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟) (1) «کار خدا با برادرت و خاندانت را چگونه دیدی؟» فرمود: (مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا)؛ (2) «چیزی جز زیبایی ندیدم». در دروازه کوفه چنان خطبه خواند که اشک مردم کوفه جاری شد. (3) در مجلس یزید بن معاویه (لعنة الله عليه) با خطبه آتشین خود یزید را رسوا کرد. (4) اما با دیدن یک صحنه، کاسه صبر دختر علی علیه السلام لبریز شد؛ وقتی سر بریده برادر را مقابل یزید دید.

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَنَاحَيْهَا فَشَقَّقَتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْرِغُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمَنِّي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى ...) (5)

«و اما زینب علیها السلام از شدت غم و اندوه گریبان خود را چاک زد و با صدایی محزون که قلب ها را جریحه دار می کرد فریاد زد ای حسین! ای محبوب دل رسول خدا، ای فرزند مگه و منی ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان ای پسر دختر پیامبر برگزیده خدا...»

بس کن یزید، شعله به هفت آسمان مزن *** دیگر نمک به زخم دل کودکان مزن

راس بریده گریه به حال سه ساله کرد *** بس کن یزید، طعنه به اشک روان مزن

این لب، ترک ترک شده و سنگ خورده است *** ای بی حیا، دگر به لبش خیزران مزن

بس کن یزید، دختر او نیمه جان شده *** بردار چوب و در بر این نیمه جان مزن

ص: 209

1- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2، ص 363.

2- همان.

3- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 2، ص 304.

4- همان؛ ج 2 ص 308

5- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 100

هر جا که رفت سر، پی سر، مادرش رسید *** در پیش چشم مادر قامت کمان مزن (1)

در طشت طلا بر سر او چوب مزن *** بر زخم رگِ حنجر او چوب مزن

رأس پدری را تو به طشت این گونه *** پیش نگه دختر او چوب مزن (2)

مرثیه 2: یاران باوفا

اشاره

می شود روشنی خیمه بمانی تا صبح *** مونسم باشی و شب را برسانی تا صبح

می شود رحم کنی، حرف جدایی نزنی *** تا پی چاره مرا سر ندوانی تا صبح

منتت دارم و می خواهم اگر راهی هست *** محض این خاطر آشفته بمانی تا صبح

چه به روز تو می آرند، خدا می داند *** زنده نگذاردم این دل نگرانی تا صبح

روبروی تو اگر گریه امانم بدهد *** بر ندارم نگه از روی تو آنی تا صبح

دهن خشک و لب پُر ترکّت نگذارد *** دل رنجور مرا تاب و توانی تا صبح

بغض پایپچ گلویم شده و می ترسم *** کار دستم دهد این سوز نهانی تا صبح

هول کردم به زمین خورده ام و می خواهی *** خاک از چادر زینب بتکانی تا صبح

بنشین سیر نگاهت کنم ای یوسف عشق *** لحظه ها می رود و نیست زمانی تا صبح

چشم بارانیتان می دهد امشب خبرم *** از بلایی که قرار است بیاید به سرم (3)

نافع بن هلال نقل می کند: من شب عاشورا ساعتی ملازم و همراه امام حسین علیه السلام

ص: 210

1- محمود اسدی

2- رضا رسولزاده

3- علیرضا شریف.

بودم، حضرت لحظاتی وارد خیمه زینب کبری علیها السلام شد من بیرون خیمه ایستاده بودم؛ شنیدم حضرت زینب علیها السلام به امام حسین علیه السلام می گوید: «آیا اصحاب خود را آزموده ای؟ می ترسم که هنگام جنگ، تو را تسلیم کنند و تنها بگذارند!» امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا قسم، آن ها را آزمودم و آنان را مردان آهنین و ثابت قدم دیدم». نافع می گوید: هنگامی که این سخن را شنیدم، اشکم جاری شد و نزد حبیب رفتم و آن چه شنیده بودم برایش گفتم. حبیب گفت: «به خدا اگر منتظر امر آن حضرت نبودیم همین امشب با آنان می جنگیدیم». نافع به حبیب گفت: «می توانی اصحاب را جمع کنی و با کلامی، موجب دلگرمی و تسلای آنان باشیم». حبیب از جا بلند شد و یاران امام حسین علیه السلام را جمع کرد و همگی پشت خیمه زنان آمدند و حبیب فریاد زد: «ای خاندان رسول خدا! این شمشیرها آماده دفاع از شماست و این نیزه های غلامان شماست که قسم خورده اند به سینه کسانی فرود آرند که قصد متفرق ساختن شما را دارند». با شنیدن این سخنان زنان با گریه و شیون از خیمه بیرون آمدند و خطاب به اصحاب امام حسین علیه السلام گفتند: «ای مردان پاک از دختران رسول خدا صلی الله علیه وسلم حمایت نمایید».

با شنیدن این سخن، حبیب و یارانش بلند بلند گریه کردند. (1)

وای بر حالِ دلِ خواهرِ تو فردا عصر *** می خوردِ چنگ به بال و پر تو فردا عصر

آسمان را ز عطش دود فقط خواهی دید *** رمقی نیست به چشم تر تو فردا عصر

چکمه ای سرخ می افتد به روی سینه تو *** خنجری کُند روی حنجر تو فردا عصر

سخت دعواست سرِ جایزه بیشتری *** بین گودال برای سر تو فردا عصر (2)

ص: 211

1- مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 226 و 227.

2- علیرضا شریف.

يا حبيب بن مظاهر! شب عاشورا اصحاب را جمع كردى براى تسلاى خاطر زينب كبرى عليها السلام و اهل بيت امام حسين عليه السلام مقابل خيمه ها آمديد، خطاب به آنان گفتيد تا پاى جان در دفاع از امام حسين عليه السلام و اهل بيتش ايستاده ايد، خاندان امام حسين عليه السلام با گريه و شيون از خيمه بيرون آمدند با ديدن شما و اصحاب با وفای امام حسين عليه السلام زن ها و بچه ها آرام گرفتند. اين جا يك بار زن ها و بچه ها از خيمه ها بيرون دويدند و با ديدن اصحاب با وفای امام حسين عليه السلام قوت قلب و آرامش گرفتند. اما يك بار ديگر هم روز عاشورا از خيمه بيرون دويدند اين بار هيچ كس از ياران و اصحاب نبودند اين بار با ديدن صحنه اى صدای شيون و فريادشان بلند شد اين بار فقط ذوالجناح بى راکب را ديدند كه بدنش خون آلود، زينش واژگون بود و شيهه مى زد، شمش را به زمين مى كوبيد.

(ثُمَّ تَمَرَّعَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَلَهُ صَهِيلٌ عَالٍ وَيَضْرِبُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ). (1)

امام زمان (ارواحنا فداه) در زيارت ناحيه مقدسه اين صحنه را اين گونه توصيف مى كند:

(فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا وَأَبْصَرْنَ سَرَجَكَ مَلُويًا... وَلِلْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ... وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ... وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ وَشِعْرٌ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ مُوَلِّعٌ سَيْفُهُ فِي نَحْرِكَ..) (2)

«هنگامی كه زنان حرم مركبت را دلشكسته و زين او را واژگون ديدند از خيمه بيرون آمدند... به صورت مى زدند صدا به شيون و زاری بلند كردند... و به سوى قتلگاه دويدند، [نگاه كردند و ديدند] شمر روى سينه ات نشسته بود شمشيرش را بر گلويت مى كشيد...».

ص: 212

1- ابن شهر آشوب، محمد بن على؛ مناقب؛ ج 4، ص 58

2- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 240

بر سینه ات نشست، بمیرم که وای وای *** تا که سرت شکست، زدم زیرهای های

لب تشنه را که با عجله سر نمی برند *** حداقل مقابل دختر نمی برند (1)

مرثیه 3: وداع با حضرت سکینه علیها السلام

اشاره

ای سنگ ها پیوسته با من خون بگریید *** چون ابر در صحرا و در هامون بگریید

ای اشک ها باران خون گردید در چشم *** ای بحرهای طوفان شوید از آتش خشم

طوفان اشک و سیل خون شد سدّ راهم *** خورشید را ظلمت گرفت از دود آهم

ای آسمان کن گریه چون ابر بهاران *** مگذار تا از هم جدا گردند یاران

بر یوسف زهرا دگر یاری نمانده *** حتی عَلم، حتی علمداری نمانده

هفتاد و دو آزاد مرد افتاده بر خاک *** هفتاد و دو قرآن همه با جسم صد چاک

خیمه پر از فریاد و آه و اشک زن هاست *** پشت و پناه عالمی تنهای تنهاست

هنگام رفتن گشته مُشتی زن سپاهش *** بین همه گردیده طفلی سدّ راهش

از اشک خونین سرخ کرده خاک ره را *** موی پریشانش پریشان کرده شه را

از چشم حق با نرگس چشمش برد دل *** دستش به دست اسب و پایش مانده در گل

او در میان جمع پیش از جمع می سوخت *** آرام بود و بی صدا چون شمع می سوخت

افتاده بابا را به رخسارش نظاره *** کز گریه می لرزد به گوشش گوشواره

آزاد کرد از حبس دل سوز نهان را *** آهی کشید از دل که آتش زد جهان را

کای سوخته از سوز آهت حاصلم را *** «لا تُحرقی قلبی» مزن آتش دلم را

ای سدّ راهم سیل اشک و دود آهت *** کشتی مرا هم با سکوت، هم نگاهت

یک لحظه از هم باز شد بغض سکینه *** فریاد آرامی کشید از سوز سینه

گفتا به مرگ سرخ، تن دادی پدرجان *** بر تیر دشمن، سینه بگشادی پدرجان

فرمود چون بر تیغ دشمن رو نیارد *** یاری که غیر چند زن یاری ندارد

آهی کشید از سینه سوزان سکینه *** گفت ای پدر ما را ببر سوی مدینه (1)

روز عاشورا همین که امام حسین علیه السلام نگاه کرد و دید همه یارانش به شهادت رسیده اند و دیگر یار و یآوری ندارد مقابل خمیه ها آمد و اهل بیتش را صدا زد و فرمود: (يَا سَكِينَةُ يَا فَاطِمَةُ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ عَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ) (2) «یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم خدا حافظ شما» (3) به تعبیر دیگری فرمود: بیایید با شما وداع کنم. پس زن ها و بچه همه از خیمه بیرون دویدند و صدا به گریه و ناله بلند کردند امام حسین علیه السلام آنان را آرام کرد و به صبر سفارش کرد و فرمود: «چادرها را به سر کنید و بند معجزها را محکم ببندید و آماده اسیری شوید بعد از من صورت خود را مخرائید، موی خود را پریشان نکنید اما شما را از گریه منع نمی کنم»، سپس بچه ها را می بوسید و زن ها را تسلی می داد (4) تا آن که نوبت به سکینه علیها السلام رسید حضرت او را در آغوش کشید و به سینه چسباند پیشانی او را بوسید اشک چشمانش را پاک کرد (5)

سکینه علیها السلام از بابا سؤال کرد: يَا أَبُهِ اسْتَسَلَمْتُ لِلْمَوْتِ؟ آیا تن به کشته شدن داده ای؟ حضرت فرمود: چگونه تن به کشته شدن ندهد کسی که یار و یآوری ندارد، سکینه علیها السلام جمله ای گفت دل بابا را آتش زد: «يَا أَبُهِ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا» بابا جان ما را به حرم جدمان برگردان حضرت به این مضمون فرمود: اگر دست از من برمی داشتند به این جا نمی آمدم. (6) این ابیات زبان حال حضرت سکینه با پدر است:

ز دورادور، می دیدم گلویت عمه می بوسید *** مگر آماده کردی بهر خنجر، خنجر خود را؟

ص: 214

1- غلامرضا سازگار.

2- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 45، ص 47.

3- همان، ج 10؛ مترجم: نجفی، محمد جواد (زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام)؛ ص 77.

4- یزدی، محمد حسن؛ انوار الشهاده؛ ص 160 و 161.

5- المرعشی التستری القاضی نورالله؛ احقاق الحق؛ ج 11، ص 633

6- همان، ص 161.

به همراه مسافر آب می پاشند، من ناچار *** به دنبال توریزم اشک چشمان تر خود را (1)

در این حال صدای شیون و گریه زن ها بلند بود امام حسین علیه السلام به سکینه علیها السلام فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي *** مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي

لا تُخْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مَنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي (2)

«ای سکینه! بدان که گریه تو پس از آن که مرگ من برسد، بسیار طولانی خواهد شد. تا زنده هستم دل مرا با اشک حسرتِ خود مسوزان».

گریز

این جا حضرت سکینه علیه السلام با سؤالی که کرد و با اشکی که می ریخت، دل بابا را سوزاند اما ساعتی بعد وقتی ذوالجناح بیراکب، برگشت با سؤالی دل زن ها و بچه ها را سوزاند؛ وقتی خطاب به ذوالجناح گفت: (يا جَوَادَ أَبِي هَلْ سَقَى أَبِي أُمُّ قُتَيْلَ عَطْشَانًا؟) (3)؛ «ای ذوالجناح! پدرم وقتی میدان رفت، تشنه بود، آیا او را آب دادند یا با لب تشنه شهیدش کردند؟»

آن قدر سوال این دختر و گریه زن و بچه ها جانسوز بود که ذوالجناح طاقت نیاورد. مرحوم محدث قمی نوشته است: همان جا آن قدر سرش را به زمین کوبید تا از دنیا رفت. (4)

چهره از خون خدا، کردی خضاب ای ذوالجناح *** چون شرار افتاده ای در پیچ و تاب ای ذوالجناح

ص: 215

1- حاج علی انسانی

2- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام؛ ج 4، ص 109.

3- مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج 17؛ ص 118

4- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال (فارسی)، ج 2، ص 909

صیحه هایت الظلیمه، شیعه هایت یا حسین *** هر نفس داری هزاران التهاب ای ذوالجناح
ای بُراقِ تیرباران گشته در معراج خون *** از چه بر تن زخم داری بی حساب ای ذوالجناح
فاش بر گو ماه زینب را کجا انداختی *** در یم خون یا میان آفتاب ای ذوالجناح
قلب ما را سوختی این گونه سقایی مکن *** کم بریز از چشم گریانت گلاب ای ذوالجناح
باز شو سوی منای خون، خلیلم را بگو *** خیمه ها زمزم شد از اشک ربابای ذوالجناح (1)

مرثیه 4: وداع خواهرانه

اشاره

آرام تر برو که توانی نمانده است *** تا آخرین نگاه، زمانی نمانده است
بگذار تا که سیر نگاهت کنم حسین! *** یک لحظه بعد از تو، نشانی نمانده است
می خواستم فدای تو گردم ولی نشد *** بعد از شهید علقمه، جانی نمانده است
تو می روی پس که عنان گیر من شود؟ *** وقتی که هیچ مرد جوانی نمانده است (2)

حالا که غیر از چشم های تر نداری *** تنهای تنها ماندی و یاور نداری

ص: 216

1- غلامرضا سازگار

2- یاسر هوتی.

بگذار تا زینب لباس رزم پوشد *** تا که نگوید دشمنش لشکر نداری

من آب می آرم برای اهل خیمه *** دیگر نگو آقا، که آب آور نداری

بگذار لخته خون ز لب هایت بگیرم *** آخر مگر ای نازنین، خواهر نداری

تعبیر کن خواب مرا ای یوسف من *** حالا که غیر از چشم های تر نداری

می آیم آخر بهر دیدارت به گودال *** هر چند دیر است و تو دیگر سر نداری (1)

امام حسین علیه السلام وقتی نگاه کرد و دید همه یارانش به شهادت رسیده اند و خودش تنها مانده است آمد مقابل خیمه خواهرش زینب کبری علیها السلام را صدا زد و فرمود: خواهرم (اَيَّتَيْنِي بَثْوَبٍ عَتِيقٍ، لَا يُرَغَّبُ أَحَدٌ فِيهِ مِنَ الْقَوْمِ)؛ (2) «لباس کهنه ای به من بده بر تن کنم که کسی بعد از شهادتم آن را به غارت نبرد تا بدنم برهنه و عریان نباشد». با این درخواست امام حسین علیه السلام، صدای گریه و ناله زن ها و بچه ها بلند شد، زینب کبری علیها السلام پیراهنی آورد، حضرت چند جای دیگر آن را پاره کرد و زیر لباس پوشید. (3)

لباس کهنه بپوشید، زیر پیرهنش *** مگر که بر نکشد خصم بدمنش ز تنش

لباس کهنه چه حاجت؟ که زیر سم ستور *** تنی نماند که پوشند جامه یا کفش

که گفت از تن او خصم برکشید لباس؟ *** لباس کی بود او را که پاره شد بدنش؟ (4)

با همه خدا حافظی کرد همین که سوار بر ذوالجناح شد، صدای گریه و ناله زنان و بچه ها بلندتر شد؛ چند قدمی از خیمه دور نشده بود، شنید صدای گریه و ناله ای می آید، نگاه کرد، دید خواهرش زینب علیها السلام با پای برهنه می آید و می گوید:

(مَهْلًا يَا أَخِي تَوَقَّفْ حَتَّى أَزُودَ مِنْ نَظَرِي وَأَوْدَعَكَ وَدَاعَ مُفَارِقِي لَا تَلَقَّ بَعْدَهُ) (5)

«ای برادر! آهسته برو، لحظه ای بایست تا تورای بیشتر بینم و از گلستان رویت گلی بچینم که این وداع آخرست و دیگر تورای نمی بینم.»

ص: 217

1- سید محمد جوادی

2- بحرانی، سید هاشم؛ مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر؛ ج 4، ص 67.

3- همان.

4- وصال شیرازی

5- لیبیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2؛ ص 142.

«تَوَقَّفْ أَخِي حَتَّى أَبْرِدَ لَوْعَتِي *** وَامْسَحْ ذَا وَجْهِی بِرَجْلِیْکَ وَ الْیَدِ» (1)

«برادرم! صبر کن تا کمی سوزش قلب خود را تسکین دهم و صورت خود را به پاها و دست هایت بگذارم».

«تَوَقَّفْ أَخِي حَتَّى أُقْتَلَ قُبَلَةً *** مَوَاضِعَ تَقْبِيلِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ» (2)

«صبر کن برادر! تا جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا می بوسید را ببوسم».

امام حسین علیه السلام ایستاد حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: «برادر جان! مادرم هنگام وفاتش وصیت کرد که هر گاه ببینم که تو کفن پوشیدی و عازم سفر آخرت هستی، به جای او زیر گلویت را ببوسم».

حضرت پیاده شد و زینب کبری علیها السلام دست هایش را به گردن آن حضرت انداخت و گلوی او را بوسید و آن قدر گریه کردند که نزدیک بود مدهوش شوند. (3)

کاش می شد که به جای تو بمیرد زینب *** در همین لحظه به پای تو بمیرد زینب

آه بگذار کمی رفتن تو دیر شود *** اندکی بعد تنت طعمه شمشیر شود

تا رمق هست بیا زیر گلویت بوسم *** قبل از آن دم که عقيله ز غمت پیر شود

بوسه دادم گلویت را به خدا می ترسم *** از قفا ذبح به خون خفته منحور شود

شمر در قتل توهی صبر نماید چه کنم؟ *** با تأمل سر تو نحر نماید، چه کنم؟ (4)

ص: 218

1- یزدی، محمد حسن؛ انوار الشهاده؛ ص 168 و 169.

2- همان ص 169

3- همان.

4- امیر عظیمی

این جا حضرت زینب علیها السلام زیر گلوی برادر را بوسید و با برادر وداع کرد؛ چند ساعتی بیشتر طول نکشید نگاهش به بدن بی سر برادر افتاد، صدای شیون و ناله اش بلند شد، لطمه به صورت می زد و با دلی سوخته و چشمی اشک بار، روضه می خواند (اول روضه خوان کربلا که خودش صحنه را می دید و می سوخت و روضه می خواند، زینب کبری علیها السلام بود) و می گفت: (يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ عَلَىكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحَسَّيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا)؛ (1) «ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است و این دختران تو هستند که اسیرند. و در روایتی دیگر آمده که می گفت: (هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ... بِأَبِي الْمُهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ) (2) «این حسین است که سرش از قفا بریده شده و عمامه و ردایش به غارت رفته است... پدرم به فدای آن شخصی که با غم های بسیار جان سپرد پدرم به فدای آن لب تشنه ای که با لب عطشان به شهادت رسید، پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد».

راوی می گوید: به خدا دوست و دشمن از این سخنان زینب کبری علیها السلام گریه می کردند (3) و حتی مرکب ها اشکشان جاری شده بود و اشک آن ها روی شم هایشان می چکید. (4)

یک جای سالم در بدن دیگر نداری *** جایی برای بوسه بر پیکر نداری

«هَلْ مِنْ مُعِينٍ» هایی که می گفتی مرا کشت *** ای سرسپاه لشگرم، یاور نداری؟

از لابه لای نیزه ها خود را رساندم *** دیدم که افتادی حسین و سر نداری

ای کشته افتاده بی جان بین گودال *** من بی تو می میرم حسین باور نداری؟

ص: 219

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

2- همان.

3- همان.

4- موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام؛ ج 2، ص 45

مانده به روی خاک صحرا پیکر تو *** شیب الخضیب من، مگر مادر نداری؟

وقتی که انگشت شما را هم بریدند *** دیگر نمی پرسم که انگشت نداری؟

دیگر نمی پرسم من از انگشت تو *** تو هم می پرس از من چرا معجز نداری؟ (1)

این جا بود که زینب کبری علیها السلام طاقت نیاورد خم شد و لب ها را به گلوی بریده برادر گذاشت، (ثُمَّ إِنَّ الْحَوْرَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى نَحْرِ أَخِيهَا الْمَنْحُورِ، وَقَبَلَتْ مَوْضِعاً لَمْ يُقْتَلْهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ وَلَا أُمُّهَا الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ)؛ (2) جایی را بوسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مادرش زهرا علیها السلام نبوسیده بودند.

مرثیه 5: وداع با امام سجاد علیه السلام

اشاره

این روزها غم تو مرا می کشد حسین *** شب های ماتم تو مرا می کشد حسین

تا آن دمی که منتقم تو نیامده ست *** سرخی پرچم تو مرا می کشد حسین

از لحظه ورودیه تا آخرین وداع *** هر شب، محرم تو، مرا می کشد حسین

هنگام پر کشیدن یاران یکی یکی *** اشک دمام تو، مرا می کشد حسین

داغ علی اصغر و عباس و اکبرت *** غم های اعظم تو، مرا می کشد حسین

از قتلگاه تو چه بگویم؟ حکایت *** انگشت و خاتم تو، مرا می کشد حسین

بر نیزه در مقابل چشمان خواهری *** گیسوی درهم تو، مرا می کشد حسین

سالار سر بریده زینب، سرم فدات! *** هستی فاطمه! پدر و مادرم فدات! (3)

ص: 220

1- علیرضا خاکساری

2- لیبیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 258

3- یوسف رحیمی

وقتی همه یاران و اصحاب حضرت به شهادت رسیدند و امام علیه السلام خود را تنها دید، به خیمه زین العابدین علیه السلام آمد (طبیعی است در آن لحظات آخر، امام حسین علیه السلام با بدن مجروح و لب تشنه و با سر و صورت خاک آلود بوده باشد)؛ امام سجاد علیه السلام در حالی که بیمار بود همین که پدر بزرگوارش را دید خواست از جا برخیزد اما از شدت بیماری نتوانست پس به عمه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم» زینب علیها السلام وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید، او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

(یا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ) (1)

«پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟»

امام علیه السلام فرمود:

(يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَقَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ) (2)

«فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است».

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد: (یا أَبَتَاهُ أَتَيْنَ عَمَى الْعَبَاسُ)؛ «پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». امام علیه السلام پاسخ داد: (یا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَقَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ)؛ «پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد.» علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد، از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند.»

آن گاه پرسید: (وَأَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بْنُ

ص: 221

1- مکارم شیرازی، ناصر، عاشورا، ریشه ها انگیزه ها رویدادها و پیامدها، ص 502

2- همان، ص 503

الْقَيْنِ»؛ «برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟

امام علیه السلام پاسخ داد: (يَا بُنَيَّ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَأَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَدْرَعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى)؛ «فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است؛ همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند.»

علی بن الحسین علیه السلام به شدت گریست و سپس رو کرد به عمه اش زینب علیها السلام و گفت: (يَا عَمَّتَاهُ عَلَيَّ بِالسَّيْفِ وَالْعَصَا)؛ «عمّه جان! شمشیر و عصایم را بیاور»

امام حسین علیه السلام فرمود: (وَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا)؛ «می خواهی چه کنی؟»

عرض کرد:

(أَمَّا الْعَصَا فَأَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، وَأَمَّا السَّيْفُ فَأَذُبُ بِهِ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاءِ بَعْدَهُ) (1)

«بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه وسلم دفاع نمایم؛ چرا که زندگانی پس از ایشان ارزش ندارد.»

امام حسین علیه السلام نگذاشت و زین العابدین را به سینه چسباند و فرمود: «فرزندم! تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند، آنان را آرام کن»، آن گاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:

(يَا زَيْنَبُ وَيَا أُمَّ كُلُّثُومَ وَيَا سَكِينَةَ وَيَا رُقِيَّةَ وَيَا فَاطِمَةَ، اِسْمَعْنَ كَلَامِي وَاعْلَمْنَ أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَهُوَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ)

«ای زینب! ای ام کلثوم! ای سکینه! ای رقیه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است.»

ص: 222

(یا وَلَدِی بَلِّغْ شِیعَتِی عَنِّی السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِی مَاتَ غَرِیباً فَأَنْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِیداً فَأَبْکُوهُ). (1)

«فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید!» (2)

گریز

عرض کنیم: یا امام سجادا! تنهایی و غربت پدر را دیدی، طاقت نیاوردی؛ صدا زدی «عمه جان! شمشیر و عصای من را بیاور، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کنم» اما نبودی بینی وقتی شمر روی سینه پدر غریبت نشسته بود این صحنه را فقط عمه جانت زینب کبری علیها السلام دید، در این لحظه با حالت مضطرب رو کرد جانب عمر بن سعد ملعون و صدا زد: (أَيُّقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟)؛ (3) «ای عمر بن سعد! اباعبدالله علیه السلام را: شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟» با این سخن جانسوز زینب کبری علیها السلام، اشک از دیدگان نحس عمر بن سعد جاری شد و آن ملعون صورتش را برگرداند. (4) حضرت زینب علیها السلام خطاب به لشکر فریاد زد: «وَيْلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟»؛ (5) «وای بر شما! آیا در میان شما يك مسلمان نیست؟» کسی جواب زینب علیها السلام را نداد. در این لحظه بود که عمر بن سعد ملعون خطاب به لشکر صدا زد: کار حسین علیه السلام را تمام کنید. مرحوم مقرّم می نویسد: شمر ملعون جلو آمد، «فَرَفَسَهُ بِرَحْلِهِ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَبَضَ عَلَى شَيْبَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ وَ ضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً...»؛ (6) «لگدی به سینه امام حسین علیه السلام زد، امام روی زمین افتاد و روی سینه حضرت نشست و محاسن مقدس

ص: 223

1- همان

2- مازندرانی، ملا مهدی معالی السبطين؛ ص 679 و 680. مکارم شیرازی، ناصر؛ عاشورا ریشه ها، رویدادها، انگیزه ها، پیام ها؛ ص 502 تا 505

3- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 112

4- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسين علیه السلام، ج 2، ص 40.

5- مقرّم عبد الرزاق؛ مقتل الحسين علیه السلام؛ ص 298

6- همان.

حضرت را به دست گرفت و با دوازده ضربه شمشیر سر از بدن آن حضرت جدا کرد.»

بر سینه ات شمر لعین با پا، چه بد زد *** آتش به قلب زینب تو، تا ابد زد (1)

جنجال بود ... *** لب تشنه ای در گوشه گودال بود ...

گودال بود ... *** از نیزه و شمشیر مالا مال بود ...

می رفت بالا *** تیگی که دست نفرت دجال بود ...

دجال بود ... *** در زیر پایش پیکری پامال بود ...

از میهمانش *** با سنگ زن ها گرم استقبال بود ...

«ای وای، ای وای» *** ذکر لبان مادری بدحال بود ... (2)

مرثیه 6: به طرف راست صورت، زمین خورد

اشاره

شب شب اشک و تماشاست اگر بگذارند *** لحظه ها با تو چه زیباست اگر بگذارند

فکر یک لحظه بدون تو شدن، کابوس است *** با تو هر ثانیه رویاست اگر بگذارند

مثل قدش، قدمش، لحن پیمبروارش *** روی فرزند تو زیباست اگر بگذارند

غنچه آخر چقدر آب مگر می خواهد؟ *** عمر طفل تو به دنیااست اگر بگذارند

ص: 224

1- آرمین غلامی

2- وحید قاسمی.

ساقی ات رفته و ای کاش که او برگردد *** مشک او حامل دریاست اگر بگذارند

آب مال خودشان، چشم همه دلواپس *** خیمه ها تشنه سقااست اگر بگذارند

قامتش اوج قیام است، قیامت کرده است *** قد سقای تورعناست اگر بگذارند

سنگ ها در سخت هم نفس هلهله ها *** لحن قرآن تو گیراست اگر بگذارند

تشنه ای آه و دارد لب تو می سوزد *** آب مهریه زهراست اگر بگذارند

بر دل مضطرب و منتظر خواهر تو *** یک نگاه تو تسلاست اگر بگذارند

آمد از سمت حرم گریه کنان عبدالله *** مجتبیای تو همین جاست اگر بگذارند

رفتی و دختر تو زمزمه دارد که کفن *** کهنه پیراهن باباست اگر بگذارند (1)

امام حسین علیه السلام پس از شهادت اصحاب و یارانش به میدان آمد با این که تشنه بود، حتی گرسنه بود، داغ جوان دیده بود، داغ برادر دیده بود اما شجاعانه می جنگید و لشکر از مقابل او مانند رویاه می گریختند. عده زیادی را به هلاکت رساند، کم کم خسته شد دیگر توانایی جنگیدن نداشت:

(فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَيَبِينَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ) (2)

ص: 225

1- سید محمد جواد شرافت.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 120.

«گوشه ای از میدان ایستاد تا کمی استراحت کند، ضعف بر بدنش غالب شده بود، و دیگر قدرت جنگ نداشت در این هنگام سنگی به پیشانی حضرت، زدند خون صورت مبارک را گرفت، پیراهنش را بالا زد تا خون از صورتش پاک کند، ناگاه با تیری سه شعبه و زهر آلود به قلب آن حضرت زدند».

نیمه جان بود و پشتِ مرکب خود *** بوسه ای سنگ، بر جبینش زد

نوبت تیر حرمله شده بود *** آه، از پشت زین زمینش زد (1)

در این لحظه امام حسین علیه السلام با خدا مناجات می کرد و می گفت:

(بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.)

سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت:

(إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرُهُ) (2)

«خدایا! تو می دانی که اینان مردی را می کشند که در روی زمین، جز او پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.»

این تیر آن قدر کاری بود که حضرت با دست از پشت بیرون کشید، خون مثل ناودان جاری شد، امام دست زیر این خون ها گرفت و به آسمان پاشید، یک قطره از این خون ها به زمین برنگشت. بار دیگر دست زیر خون ها گرفت و به صورت و محاسنش مالید و می فرمود: «می خواهم وقتی جدم را ملاقات می کنم، با صورت خون آلود باشد». (3)

آن تندباد تیر، بگو با تنت چه کرد؟ *** با قلب مثل آینه روشنت، چه کرد؟

وقتی که عرش را به تلاطم کشیده است *** با ما، ببین که روضه افتادنت چه کرد

در این حالت، ضعف بر حضرت غلبه کرد؛ ظالمی به نام مالک بن نسر کندی

ص: 226

1- حسن لطفی.

2- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 121

3- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار ج 45 ص 53

جلو آمد به حضرت ناسزا گفت، سپس شمشیری به فرق حضرت زد، سر حضرت پر از خون شد. (1) در این هنگام صالح بن وهب ملعون نیزه ای به پشت حضرت زد. سید بن طاووس می نویسد: «فَسَقَطَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ»؛ (2) امام حسین علیه السلام از روی اسب با طرف راست صورت بر زمین خورد.

می گفت روضه خوان که تنت غرق تیر بود *** هر تیر واژگون که شدی، با تنت چه کرد؟

افتادی و سه ساله خبر دارد و خدا *** بر خاک، سنگ، بارخ بی جوشنت چه کرد؟

انداخت این سه شعبه تو را، باغبان! ببین *** با حلق نازک گل در گلشت چه کرد؟ (3)

راوی می گوید همین که حضرت روی زمین افتاد (وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي وَ أَخَاهُ وَ سَيِّدَاهُ وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ لَيْتَ السَّمَاءِ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالِ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ)؛ (4) «حضرت زینب علیه السلام از خیمه بیرون آمد و صدا می زد: «وای برادرم، وای مولایم، وای اهل بیتم. ای کاش آسمان بر زمین می آمد، ای کاش کوه ها بلرزه در می آمد و خرد می شد.»

راوی می گوید: همین طور که حضرت زینب علیها السلام به سوی میدان می دوید، گاهی با صورت بر زمین می خورد و بلند می شد تا خود را کنار بدن برادرش حسین علیه السلام رساند.

به سمت گودال از خیمه دویدم من *** شمر جلوتر بود، دیر رسیدم من

سر تو دعوا بود، ناله کشیدم من *** سر تو رو بردند، دیر رسیدم من

نگاه کرد، دید حضرت با بدن مجروح در خون خود می غلطد، پاهای مقدس را گاهی جمع می کند و گاهی به زمین می کشد، خون از زخم های بدنش جاری است.

ص: 227

1- همان.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124

3- قاسم صرافان.

4- ابن طاووس، همان، ص 125.

زیر پای دشمنش افتاده بود *** چنگ بر پیراهنش افتاده بود

شمر روی سینه اش بنشسته بود *** استخوان هایش همه بشکسته بود (1)

زینب علیها السلام کنار بدن حضرت روی زمین نشست، خود را روی بدن آن حضرت انداخت با اشک و ناله صدا می زد: «آیا تو حسین منی؟ آیا تو برادر منی؟ آیا تو فرزند مادر منی؟ آیا تو نور دیده منی؟ برادرم تو را به حق جدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم با من حرف بزن، تو را به حق پدرم علی مرتضی علیه السلام مرا صدا بزن، تو را به حق مادرم فاطمه علیها السلام جواب مرا بده» در این لحظه حضرت با صدایی ضعیف به او فرمود: «خواهرم آرام باش باگریه و ناله ات قلبم را آتش زد» (2) (ارجعی إلی الفسّطاط و اجمعی العیال والأطفال)؛ (3) خواهرم! به خیمه برگرد زنان و کودکان را جمع آوری و مواظبت کن»، حضرت زینب علیها السلام به امر امام حسین علیه السلام به خیمه برگشت.

سینه پُر داغ و پیکرم پُر درد *** یک نفر مرد و این همه نامرد

زینبا! سوی خیمه ها برگرد *** خواهرم! ارجعی الی الفسّطاط

شده از تیغ، پاره پاره تنم *** می رسد زخم تازه بر بدنم

تا نبینی تو دست و پا زدنم *** خواهرم! ارجعی الی الفسّطاط (4)

در همین لحظه، زمین شروع به لرزیدن کرد و خورشید گرفت و هوا تیره و تار شد، زینب علیها السلام به سوی خیمه امام سجاد علیه السلام دوید و صدا زد: «برادر زاده! مرا چه شده است عالم، را دگرگون می بینم، خورشید گرفته است زمین می لرزد؟». حضرت فرمود: عمه جان! پرده خیمه را بالا بزن». حضرت نگاهی کرد دید ذوالجناح پدرش بدون سوار میان میدان سرگردان است، آن طرف نگاه کرد، دید سر مقدس پدرش بالای نیزه

ص: 228

1- محمود ژولیده

2- قزوینی سید محمد کاظم؛ زینب کبری علیها سلام از ولادت تا شهادت؛ ص 159 و 160

3- یزدی، محمد حسن، انوار الشهاده، ص 206

4- سید رضا موید

است، در این لحظه بود که امام سجاد علیه السلام صدا زد: «عمه جان! زنان و کودکان را جمع کن که پدرم را کشتند»، آن گاه حضرت از حال رفت و با صورت به زمین افتاد. (1)

گريز

این جا امام سجاد علیه السلام با دیدن سر بریده پدرش بالای نیزه با صورت بر زمین خورد و از حال رفت اما در مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام با شنیدن یک خبر با صورت زمین بر خورد، وقتی که دید حسنین علیهما السلام با دیده گریان به طرف مسجد می دوند و صدا می زنند: مادر ما از دنیا رفت، «فَوَقَعَ عَلَيَّ عَلَى وَجْهِهِ»؛ (2) «حضرت با صورت زمین خورد» و جمله ای می گفت: (يَمَنِ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكَ أَتَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ)؛ (3) ای دختر حضرت محمد! من غم و اندوه خود را بعد از تو به چه کسی بگویم؟ من درد دل های خود را برای تو می گفتم اکنون برای چه کسی درد دل کنم؟»

من علّیم که خدا قبله نما ساخت مرا *** جز خدا و نبی و فاطمه شناخت مرا

من که یک باره در از قلعه خیبر کندم *** داغ زهرای جوان از نفس انداخت مرا (4)

مرثیه 7: کسی هست حسین علیه السلام را یاری کند؟

اشاره

نگران بودم از این لحظه و آمد به سرم *** زینب و روز وداع تو!؟ امان از دل من

این همه رنج و بلا دیدم و چشمم به تو بود *** تازه با رفتنت آغاز شده مشکل من

ص: 229

1- قزوینی، سید محمدکاظم، زینب کبری از ولادت تا شهادت، ص 161.

2- اربلی، علی بن عیسی علیهما السلام؛ کشف الغمة في معرفة الأئمة؛ ج 1، ص 501.

3- همان.

4- ژولیده نیشابوری

شوق دیدار تو را می کشد اینسان، اما *** ای همه هستی زینب! کمی آهسته برو

تو قرار است به میدان بروی، آه! ولی *** جان من آمده بر لب کمی آهسته برو

تو که از روز تولد شدی آرام دلم *** نرو این گونه شتابان و نکن حیرانم

بوسه ای زیر گلویت زده ام اما باز *** بروی، می روم از حال خودم می دانم

با تو آمد دم میدان دل آواره من *** پر زد انگار در این فاصله روح از بدنم

من که بی عطرت از اول نکشیدم نفسی *** می شود از تو مگر جان و دلم! دل بکنم؟

روی تل بودم و دیدم که چه تنها شده ای *** نیزه دیدم که به دستان غربیت مانده

همه رفتند، همه قاسم و عباس و علی *** نه برای تو زُهریت، نه حبیبیت مانده

دیدم از نور خدا گفתי و آغوش نبی *** ولی آواز تو را هلله ها نشنیدند

سنگ دل ها به خیام تو نظر می کردند *** سنگ ها صورت زیبای تو را بوسیدند

زینت دوش نبی را به چه حالی دیدم *** خون پیشانی بر صورت او جاری بود

غیر از این صحنه اگر هیچ نمی دید دگر *** کار زینب همه عمر عزاداری بود

تو رجز خواندی و دیدم همگی لرزیدند *** یا علی گفתי و دیدم که چه غوغایی شد

کاش عباس و علی اکبر این جا بودند *** صحنه رزم تو لب تشنه تماشایی شد (1)

همه اصحاب و یارانش به شهادت رسیدند امام علیه السلام، غریب و تنها مانده بود، نگاهی به چپ و راست خود کرد، کسی از یارانش را ندید این جا بود که غریبانه یارانش را صدا زد؛

(يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ وَيَا حَبِيبُ بْنَ مُظَاهِرٍ وَيَا زُهَيْرُ بْنَ الْقَيْنِ... وَيَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَيَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أَنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَادْعُوهُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟ ... وَادْفَعُوا عَنِ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ) (2)

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروہ! ای حبیب بن مظاہر! ای زہیر بن قین! ... ای علی بن الحسین ای دلاور مردان خالص! وای سواران میدان نبرد چه شده است شما را که صدا می زنم ولی پاسخ نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی سخنی را نمی شنوید؟ ... از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست دفاع کنید».

اما جوابی از یارانش نشنید، لذا خودش به میدان آمد و با آن همه داغ و مصیبت و بدن مجروح و تشنگی مبارز می طلبید و شجاعانه می جنگید و هرکس مقابل حضرت می آمد او را به هلاکت می رساند جمع زیادی را به درک فرستاد، گاهی به طرف راست لشکر حمله می کرد و می گفت:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ زُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ (3)

«مرگ بهتر است از ننگ و ننگ سزاوارتر از آتش (دوزخ) است».

ص: 231

1- قاسم صرافان.

2- مازندرانی ملامهدی معالی السبطین، ص 675/

3- مجلسی، همان، ج 44، ص 192.

و گاهی به طرف چپ حمله می کرد و می گفت:

«أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ *** أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتَّشِي

أَحْمِي عِبَالَاتِ أَبِي *** أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ» (1)

«من حسین، پسر علی علیه السلام هستم سوگند خورده ام که در برابر ظلم سر خم نکنم. و از حریم و خاندان پدرم دفاع کنم و بر دین نبی اکرم صلی الله علیه وسلم پایدار بمانم.»

دشمن دید حریف حضرت نمی شود؛ لذا از همه طرف با شمشیر و تیر و نیزه به او حمله کردند. آن قدر تیر و نیزه و شمشیر به بدن مولای ما زدند که با طرف راست صورت به زمین افتاد. (2)

وقتی ز روی زین به زمین خوردی ای حسین *** گفتم زمان خانه خرابی زینب است

می بینمت دوباره و از حال می روم *** این دل ز درد و غصه و ماتم لبالب است (3)

این جا بود شمر (لعنة الله عليه خطاب به لشکر فریاد زد: منتظر چه هستید؟) (یعنی کار امام حسین علیه السلام را تمام کنید لشکر از هر سو به امام حسین علیه السلام حمله کرد، ظالمی به نام «زرعة بن شريك» با شمشیر خود بر شانه چپ آن حضرت زد، ظالم دیگری چنان شمشیر بر گردن آن حضرت زد که امام علیه السلام با صورت بر زمین افتاد. دیگر ناتوان شد، می خواست برخیزد، ولی به رو می افتاد، در این هنگام سنان بن انس نیزه اش را در گودی گلوی آن حضرت فرو برد، سپس نیزه را بیرون کشید و آن را بر استخوانه ای سینه اش کوبید و بعد تیر بر گودی گلایش زد که امام علیه السلام به زمین افتاد برخاست نشست و آن تیر را از گلایش بیرون آورد، دو کف دستش را زیر

ص: 232

1- همان، ج 45، ص 49

2- ابن طاووس، همان، ص 134

3- علیرضا خاکساری.

گلویش نگه می داشت، وقتی که دستش پر از خون می شد، آن را به سر و صورت می مالید و می فرمود:

«می خواهم خداوند را با این حال که به خونم رنگین هستم و حقم را غصب کرده اند ملاقات کنم.» (1)

مرحوم مقرر می نویسد، عمر بن سعد (لعنت الله علیه) فریاد زد: حسین علیه السلام را راحت کنید شمر (لعنة الله علیه) جلو آمد.

(فَرَفَسَهُ بِرَجْلِهِ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَقَبَضَ عَلَى شَيْبَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ وَ ضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً) (2)

«اول لگدی به سینه امام حسین علیه السلام زد، حضرت روی زمین افتاد، روی سینه اش نشست، محاسن حضرت را به دست گرفت و با دوازه ضربه سر از بدن حضرت جدا کرد».

جان داد خواهرت به خدا تا که دید شمر *** با چکمه در کشاکش جان دادنت چه کرد؟

ای بوسه گاه مادر دریا گلوی تو! *** آن تیغ کُند، با رگ و با گردنت چه کرد؟

از حال رفت و بی رمق افتاد روضه خوان *** دیگر نگفت از این که پس از کشتنت چه کرد؟

یا ایها العزیز! پس انگشتت کجاست؟ *** آن گله گرگ، با تن و پیراهنت چه کرد؟

لرزید آسمان، چو دویدند اسب ها *** بر سینه زد رسول مگر دشمنت چه کرد؟ (3)

ص: 233

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 125 و 126.

2- مقرر عبد الرزاق؛ مقتل الحسين علیه السلام؛ ص 298

3- قاسم صرفان.

«رَفَسَ»، یعنی ضربتی که به سینه مردی می زدند. (1) یک رفس این جا داریم، وقتی شمر ملعون وارد قتلگاه شد «فَرَفَسَهُ بِرِجْلِهِ» اول لگدی به سینه امام حسین علیه السلام زد، حضرت روی زمین افتاد بعد روی سینه مقدس نشست؛ یک رَفَس هم مدینه داریم وقتی در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را آتش زدند روایت دارد؛ (وَرَفَسَ بَطْنَهَا وَإِسْقَاتَهَا مُحَسَّنًا)؛ (2) «ضربتی به پهلوی حضرت فاطمه علیها السلام زدند و محسنش سقط شد.»

گفت با در: رحم کن سویش مرو *** غنچه دارد سوی پهلویش مرو
حمله طوفان سوی دود شمع کرد *** هر چه قوت داشت دشمن جمع کرد
روز، رنگ تیره شب را گرفت *** مجتبی چشمان زینب را گرفت
پای لیلی چشم مجنون می گریست *** میخ بر سر میزد و خون می گریست
جوی خون نه تا به مسجد رود بود *** دود بود و دود بود و دود بود (3)

مرثیه 8: زیر سَم اسبان

اشاره

می پرم گرد کوی و بام حسین *** تا بیفتم دمی به دام حسین
با تواضع و دست بر سینه *** رو به قبله به احترام حسین
السلام علیک یا عطشان *** تشنه ام، تشنه سلام حسین
سند بندگیم را مادر *** روز اول زده به نام حسین
پدرم بین سجده شکرش *** خواست تا که شوم غلام حسین
کاش تا پیری ام همین باشد *** من و عشق علی الدوام حسین

ص: 234

1- فراهیدی خلیل بن احمد؛ العین؛ ج 7، ص 246

2- یزدی حائری، علی؛ إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ ج 2، ص 216.

3- حسن لطفی

من و یک عمر نوکری کردن *** سایه لطف مستدام حسین

هرکسی جُون این تبار شود *** می برد بهره از مرام حسین

من کی ام؟ خانه زاد این درگاه *** ریزه خواری که از طعام حسین

قد کشیدم ولی نبردم پی *** به سر سوزن از مقام حسین

راز آزادی و دینداری *** همه پیداست در کلام حسین

زیر بار ستم نباید رفت *** سرفرازی شده پیام حسین

ذوالفقار است در کف مردی *** که می آید به انتقام حسین (1)

ایستادم به بلندی، بدنم لرزان شد *** زیر خروار نی و سنگ تنت پنهان شد

بسکه مبهوت جمال احدیت بودی *** که در آوردن پیراهن تو آسان شد

چقدر نیزه فرو رفته به جسمت، گوئی *** گودی قتلگهت تنگ تر از زندان شد (2)

امام حسین علیه السلام با لب تشنه، بدن مجروح و آن همه داغی که دیده بود، شجاعانه می جنگید و جمع زیادی از لشکر کوفه را به هلاکت رساند، شمر ملعون نزد عمر بن سعد (لعنة الله علیه) آمد و گفت: اگر حسین این گونه ادامه دهد، همه ما را خواهد کشت چه کنیم؟ عمر سعد (لعنة الله علیه) دستور عجیبی داد، خطاب به لشکر فریاد زد: سه دسته شوید،

(فِرْقَةٌ بِالتَّبَالِ وَالسَّهَامِ، وَفِرْقَةٌ بِالسُّيُوفِ وَالرَّمَا حِ، وَفِرْقَةٌ بِالنَّارِ وَ الْحِجَارَةِ، نَعِجْلُ عَلَيْهِ) (3)

ص: 235

1- سید حسن رستگار

2- سعید خرازی

3- لیبیب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 166

«یک دسته با تیر یک دسته با شمشیر و نیزه و یک دسته با آتش و سنگ به او حمله کنید.»

لشکر به امام حسین علیه السلام حمله کرد آن قدر با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن آن حضرت زدند که بدن مقدسش پُر از زخم شد دیگر توان نداشت، ملعونی نیزه ای به پهلوی آن حضرت زد، در این حالت بود که مظلوم کربلا از روی زین با طرف راست صورت روی زمین افتاد. (1)

(فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ). (2)

بی هوا نیزه ای به پهلوی خورد *** نفسش رفت و برنگشت ای وای

جلوی خواهرش چهل تا نعل *** از تن شاه می گذشت ای وای (3)

ای که در قتلگاه افتادی *** بی کس و بی پناه افتادی

دم آخر نگاه تو بود *** طرف خیمه گاه افتادی (4)

وقتی حضرت روی زمین قرار گرفت شمر ملعون فریاد زد: (وَيْلَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ؟ أَقْتُلُوهُ ثَكَلْتُمْ أُمَهَاتُكُمْ)؛ (5) «وای بر شما منتظر چه هستید؟ بکشید او را، مادرانتان به عزایتان بنشینند» از هر طرف به حضرت حمله کردند. ظالمی ضربتی بر کتف آن حضرت زد ملعونی ضربتی بر گردن حضرت زد، حضرت با صورت روی زمین افتاد سنان بن انس ملعون نیزه ای به سینه مبارکش زد، در این حال حضرت متوجه شد لشکر به طرف خیمه ها حمله کرده اند آهی کشید و خواست بلند شود اما نتوانست، چند قدم زانو به زانو خود را به خاک کشید، به طرف خیمه ها رفت. (6)

ص: 236

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 124.

2- همان.

3- هانی امیر فرجی

4- ناشناس.

5- بحرانی عبدالله بن نورالله عوالم العلوم؛ ص 301

6- یزدی، محمد حسن بن علی انوار الشهادة؛ ص 200

و خطاب به لشکر فریاد زد: (وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ)؛ (1) «ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید، لا اقل در دنیا آزاد مرد باشید». شمر (لعنة الله عليه) از میان لشکر فریاد زد: «چه می گویی پسر فاطمه؟» حضرت فرمود: (أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ)؛ (2) «من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید زن و بچه من چه گناهی دارند». شمر فریاد زد: «ای لشکر! حسین راست می گوید اول کار او را تمام کنید بعد خیمه های او را غارت کنید!» این بار حمله آخر بود که دسته جمعی حمله کردند و ضربه های کاری به آن حضرت می زدند. (3) امام باقر علیه السلام فرمود: (لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّيْفِ وَالسَّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا)؛ (4) «امام حسین علیه السلام با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید شد.»

راوی می گوید: عده ای به جهت تقرب و نزدیکی به یزید، با عصا بر بدن حضرت می زدند و آن ها که حربه نداشتند، با سنگ بر بدن مقدس آن حضرت می زدند امام حسین علیه السلام از شدت درد پاهای مبارک را جمع می کرد و باز می کرد، هلال بن نافع می گوید: آمدن نزدیک، شنیدم آن امام مظلوم می فرمود: (أَمَّا تَسْقُونِي قَبْلَ طُلُوعِ رُوحِي شَرْبَهُ مِنَ الْمَاءِ)؛ (5) «آیا پیش از آن که روح از بدنم بیرون رود، یک شربت آبی به من نمی دهید؟» در این حال ظالمی خطاب به عمر بن سعد ملعون فریاد زد: «أَبَشِّرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شَيْءٌ مَرَّ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ»؛ (6) «امیر! تو را بشارت باد که شمر حسین را به قتل رساند».

ای کاش کار با شهادت و سر از بدن حضرت جدا کردن تمام می شد عمر سعد ملعون در بین لشکر فریاد زد: «مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ» (7) «کیست بدن حسین را با اسبش لگد کوب کند؟»

ص: 237

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 51

2- همان.

3- یزدی، محمد حسن بن علی انوار الشهادة؛ ص 200 و 201.

4- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45؛ ص 91

5- یزدی، محمد حسن بن علی؛ انوار الشهادة؛ ص 202.

6- همان ص 200.

7- مفید محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 113

ده نفر آمدند و بدن مطهر حضرت را زیر سم اسبان قرار دادند.

(فَدَّاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ). (1)

«طوری بدن حضرت را زیر سم اسبان کوبیدند که استخوان های سینه و پشت حضرت خرد شد».

نعل تازه به شمشیر زدند فکر که بود؟ *** که سرپای تو با سطح زمین یکسان شد (2)

مقتل نوشته پیکر تو نرم گشته بود *** با هر نسیم جسم تو شد جابجا حسین

مقتل نوشته ضربه به پهلوی تو زدند *** حتماً شبیه مادران بی هوا حسین

مقتل نوشته راس تو را بد بریده اند *** چون از جلو بریده نشد، از قفا حسین

مقتل نوشته دست تو از مچ بریده شد *** با خنجر شکسته و با ضربه ها حسین

مقتل نوشته زیر گلو نحر گشته بود *** پهنای نیزه شد به گلوی تو جا حسین

هر ضربه را برای رضای خدا زدند *** شمشیر، نیزه، سنگ و حتی عصا حسین (3)

گريز

دو نفر از اهل بیت علیهم السلام از ناحیه «سینه» صدمه دیدند و مجروح شدند؛ یکی امام حسین علیه السلام سینه اش زیر سم اسبان خرد شد و یکی هم مادرش حضرت زهرا علیها السلام سینه اش بین در و دیوار شکست. (4)

وَلَسْتُ أَدْرِي خَبَرَ الْمِسْمَارِ *** سَلَّ صَدْرَهَا خَزَانَةَ الْأَسْرَارِ (5)

ص: 238

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134.

2- سعید خرازی.

3- قاسم نعمتی.

4- ابن عطیه مقاتل موتمر علماء بغداد في الامامة و الخلافة؛ ص 160 و 161.

5- آیت الله غروی اصفهانی.

«و من نمی دانم خبر میخ در را از سینه اش بپرس که مخزن اسرار و رازهاست.»

شعله در شعله، دل کوچه پر از غم می شد *** کوچه در آتش و خون داشت جهنم می شد

«باید آتش بزنم باغ و بهار و گل را...» *** روضه مکشوف تر از آن چه شنیدم، می شد

بین دیوار و در انگار زنی جان می داد *** جان به لب از غم او عالم و آدم می شد

تا زمین خورد صدا کرد: «علی چیزی نیست» *** شیشه ای بود که صد قسمتِ مبهم می شد

آن طرف مرد سکوتش چقدر فریادست *** روضه جان سوزتر از غربت او هم می شد؟!

میخ، کوتاه بیا، همسرم از پا افتاد *** میخ هر لحظه در این عزم مصمم می شد

غنچه دارد گل من، تیغ زن بی انصاف *** حیف، بابا شدنم داشت مسلّم می شد (1)

در مدینه، یک میخ، سینه را شکست و محسن سقط شد؛ اما در کربلا، ده اسب با نعل تازه، نه تنها سینه امام حسین علیه السلام بلکه پشت حضرت را هم کوبیدند، «حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ». (2)

مرثیه 9: ذوالجناح بی صاحب

اشاره

حسین ای معنی دریای رحمت *** کلید اعظم درهای رحمت

ص: 239

1- سید مسیح شاهچراغی

2- بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف؛ ج3، ص204.

تو آن عطشان دشت خون، که هستی؟ *** که در هر قطره خونم نشستی

نه تنها اولیا سرمست جامت *** خدا هم عشق می ورزد به نامت

نه تنها روی دل سوی تو باشد *** خدا هم عاشق روی تو باشد

تو را روح تقدّس می شناسم *** خدای عشق فطرس می شناسم

یکی احسان تو بعد از ولادت *** یکی ایثار تو قبل از شهادت

ملانک در عزایت گریه کردند *** رسولان هم برایت گریه کردند

من از هر قطره آبی که نوشم *** به یاد آن لب عطشان خروشم (1)

پیکر قرآن، نشان تیرهاست *** آیه آیه، طعمه شمشیرهاست

یک گل خونین و هفتاد و دو داغ *** تشنه کام افتاده در دامن باغ

برگ های خشکش از خون تر شده *** غنچه روی سینه اش پرپر شده

سنگ دشمن، دُرّ نایاب من است *** تشنگی، شیرین ترین آب من است

کاش تا بازم فدایی آورم *** بود هفتاد و دو یار دیگرم

کاش صدها عون و جعفر داشتم *** قاسم و عباس و اکبر داشتم

کاش می دادی مرا، صد طفل شیر *** تا سپر می شد گلویشان پیش تیر

این من و این شعله تاب و تبم *** این بیابانگرد کویت، زینبم

عهد بستم با تو تا پای سرم *** رخ کند تقدیم سیلی، دخترم

حکم کن، فرمان تو، نور است نور *** تا گذارم چهره بر خاک تنور

دوست دارم پیش چشم زینب *** چوب دشمن بوسه گیرد از لبم (2)

همین که تیر سه شعبه را به سینه حضرت زدند امام علیه السلام نتوانست از جلو بیرون بیاورد خم شد آن را از پشت سر بیرون کشید؛ خون مثل ناودان از سینه حضرت جاری شد. صالح بن وهب ملعون نیزه ای به پهلوی حضرت زد، امام علیه السلام دیگر طاقت

1- ناشناس.

2- غلامرضا سازگار

و توان بر روی ذوالجناح ماندن را نداشت؛ این حیوان تا متوجه شد، آن حضرت را به روی زمین گذاشت.

بلند مرتبه شاهی و پیکرت افتاد *** همین که پیکرت افتاد، خواهرت افتاد

تو نیزه خوردی و یک مرتبه زمین خوردی *** هزار مرتبه زینب، برابرت افتاد (1)

عمر بن سعد ملعون دستور داد: «این حیوان را برای من بیاورید؛ این اسب از مرکب های رسول الله صلی الله علیه و آله است، او را برای یزید هدیه ببریم». لشکر دور ذوالجناح را گرفتند؛ در روایت است این حیوان با دست و دندان هایش با آن ها مقابله می کرد و تعداد زیادی از لشکر را به قتل رساند. عمر بن سعد دید کسی حریف این حیوان نیست دستور عقب نشینی داد و گفت: «او را به حال خود بگذارید بینیم چه می کند». نوشتند وقتی این حیوان احساس راحتی کرد دیدند یک یک از کنار کشته ها گذشت تا به بدن مطهر امام حسین علیه السلام رسید، خیره خیره به آن بدن مطهر نگاه می کرد، قدم های خود را بر زمین می زد؛ دست های خود را خم کرد سر و صورت خود را به خون امام حسین علیه السلام آغشته کرد، با صدای بلند شیعه می کشید و به طرف خیمه ها می رفت. (2)

زینب کبری علیها السلام صدای ذوالجناح را شنید، رو به سکینه علیها السلام کرد و فرمود: «سکینه جان! مثل این که پدرت برگشته است». سکینه علیها السلام خوشحال شد، به شوق دوباره دیدن پدر از خیمه بیرون دوید و نگاه کرد و دید ذوالجناح برگشته ولی بدون بابا برگشته، از حالت ذوالجناح فهمید که بی بابا شده، چادرش را چاک داد، با صدای گریه و ناله فریاد می زد: «وا أبته! واحسنه! وا قتیلاه! وا غریته!» (3)

ای سکینه، بنگر این فرس تنها را *** از صدایش بشنو سوز غم فردا را

تیرها بر تن اسب است، خدا می داند *** که چقدر تیر زده بوسه تن بابا را (4)

ص: 241

1- علی اکبر لطیفیان

2- لیبیب بیضون، موسسه کربلا، ج 2، ص 181؛ شرقی، محمد علی، قیام حق، ص 294 و 295

3- شرقی، همان، ص 296

4- محمد رضا سروری.

وقتی زنان و دختران هم صدای ناله ذوالجناح را شنیدند، از خیمه بیرون دویدند، همین که دیدند ذوالجناح بی صاحب برگشته، فهمیدند امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده؛ لذا صدا به گریه و ناله بلند کردند.

(وَوَضَعَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ نَادَتْ: وَا مُحَمَّدَا، وَاجَدَا، وَابْنِيَا، وَ أَبَا الْقَاسِمَاهِ وَ عَلِيَا الْيَوْمَ مَاتَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى الْيَوْمَ مَاتَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ) (1)

«حضرت ام کلثوم علیها السلام دستانش را روی سرش گذاشت و فریاد می زد: «وا محمدا و جداه، و ابیایه، و اباً القاسماه، و علیایه»، امروز روزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، امروز روزی است که علی مرتضی علیه السلام از دنیا رفت امروز روزی است که حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت و بعد هم غش کرد و روی زمین افتاد». این جا بود که سکینه علیها السلام جلو آمد، از ذوالجناح سؤالی کرد و دل همه را آتش زد و گفت: (یا جَوَادَ أَبِی هَلْ سَقِیَ ابِی أُمِّ قَتْلٍ عَطْشَانًا؟)؛ (2) «ای ذوالجناح پدرم، وقتی پدرم میدان رفت، تشنه بود، آیا او را آب دادند یا با لب تشنه شهیدش کردند؟».

نرفته از نظرم ذوالجناح بر می گشت *** که رفته رفته صدایت ضعیف تر می گشت

ز بس که بر بدنت زخم های کاری بود *** که زخم تازه اگر بود، بی اثر می گشت

در ازدحام حرامی و نیزه های بلند *** شکاف زخم تنت باز و بازتر می گشت

گریز

این حیوان باوفا وقتی شیون و بیتابی زن ها و بچه ها را دید به سوی قتلگاه روانه شد، زن ها و بچه ها به دنبال ذوالجناح می دویدند امام زمان علیه السلام در «زیارت ناحیه مقدسه» می فرماید:

ص: 242

1- موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 63

2- مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج 17؛ ص 118 تهرانی، مجتبی؛ مجموعه قیام و انقلاب امام حسین علیه السلام تعاون؛ ص 96.

(وَأَسْرَعَ فَرَسَهُ شَارِداً إِلَى خِيَامِكَ قاصِداً مُحَمِّحاً بَاكِياً فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَحْزِياً وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِياً بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِراتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ وَالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّلَاتِ وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ وَالشُّمْرِ جَالِسِ عَلَى صَدْرِكَ وَمَوْلُغِ سَيْفِهِ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضُ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذَابِحُ لَكَ بِمَهْنَدِهِ) (1)

«اسب سواری ات، شیهه کشان و گریان به طرف خیمه ها می دوید، همین که بانوانِ حَرَمِ مرکبِ تو را خوار و زبون دیدند و زینِ تو را بر آن واژگون دیدند از خیمه ها بیرون دویدند در حالی که گیسو پریشان کرده بودند، لطمه به صورت ها می زدند و نقاب از چهره ها افکنده بودند با صدای بلند شیون می زدند. در حالی که از اوج عزّت به حضيض ذلّت در افتاده بودند، به سوي قتلگاه تو می دویدند، در همان حال دیدند شمر ملعون بر سینه مبارکت نشسته و شمشیرش را بر گلویت می کشد با دستی محاسن شریفت را در دست گرفته بود [و با دست دیگر] با شمشیرش سر از بدنت جدا می کرد».

ای ملائک، روی در این هامون کنید *** شمر را از قتلگه بیرون کنید

ای عزیز فاطمه، دادی بزن *** آخرای مظلوم، فریادی بزن

چشم هستی بر تو خون بارد حسین *** صبر هم اندازه ای دارد حسین

یا ز دست شمر، خنجر بگیر *** یاره گودال بر مادر بگیر

کربلا، این رسم مهمانداری است؟ *** از گلوی میهمان، خون جاری است (2)

ص: 243

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 98، ص 241.

2- غلامرضا سازگار

كتيبه 17: شام غريبان

اشارة

ص: 245

بیش از ستاره، زخم و فلک در نظاره بود *** دامان آسمان ز غمش پر ستاره بود

لازم نبود آتش سوزان به خیمه ها *** دشتی ز سوز سینه زینب شراره بود

می خواست تا ببوسد و برگرددش ز خاک *** قرآن او، ورق ورق و پاره پاره بود

یک خیمه نیم سوخته، شد جای صد اسیر *** چیزی که ره نداشت در آن خیمه، چاره بود

در زیر پای اسب، دو کودک ز دست رفت *** چون کودکان پیاده و دشمن، سواره بود

آزاد گشت آب، ولیکن هزار حیف! *** شد شیردار مادر و، بی شیر خواره بود

چشمی بر آن چه رفت به غارت، نداشت کس *** اما دل رباب، پی گاهواره بود

یک طفل با فرات کمی حرف زد، ولی *** نشنید کس که حرف زدن با اشاره بود

یک رخ نمانده بود که سیلی نخورده بود *** در پشت ابر، چهره هر ماهپاره بود

از دست ها مپرس که با گوش ها چه کرد؟ *** از مشت ها مپرس که با گوشواره بود (1)

پس از این که سر مطهر امام حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند، لشکر در اطراف خیمه ها جمع شدند شمر (لعنة الله عليه) دستور داد: «خیمه ها را غارت کنید». کوفیان به خیمه ها حمله ور شدند و آن چه در خیمه ها بود غارت کردند مرحوم مجلسی در می نویسد: گوشواره حضرت ام کلثوم علیها السلام را غارت کردند؛ (2) فاطمه صغری علیها السلام نقل می کند:

«من بر در خیمه ایستاده بودم به بدن پدرم و اصحاب او نگاه می کردم که چگونه بدن های بی سر مانند قربانی ها روی خاک بیابان افتاده اند و اسبان بر بدن آنان می تازند، با خودم فکر می کردم که بنی امیه بر سر ما چه می آورند؟ آیا ما را می کُشند یا به اسارت می برند؟ یک مرتبه دیدم مردی اسب سوار، زنان را با کعب نیزه می زند و آنان به یکدیگر پناه می برند چادر و دستبند زنان را غارت می کنند و زنان فریاد می زدند: واجداه، وا ابتاه، واعلیاه، واخله ناصراه، واحسنه!! آیا فریاد رسی نیست که به فریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از ما دفاع نماید؟ قلبم به تپش افتاده بود، بدنم می لرزید از ترس این که مبادا آن مرد مرا مورد هجوم قرار دهد؛ به طرف عمه ام ام کلثوم دویدم، ناگاه دیدم آن مرد متوجه من گردید، من فرار می کردم و او مرا دنبال می کرد، یک مرتبه با کعب نیزه در میان کتف من زد، من به صورت زمین خوردم او گوشواره از گوشم کشید گوشم پاره شد روپوش من را غارت کرد خون از سر و صورتم جاری شده بود و روی زمین افتاده

ص: 247

1- علی انسانی

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 60.

بودم. ناگاه دیدم عمه ام نزد من آمد و در حالی که گریه می کرد، می گفت: عمه جان! بلند شو تا برویم! گفتم عمه جان! آیا پارچه ای هست تا من سر خود را بپوشانم؟ آن حضرت فرمود: دختر جان! عمه ات هم مثل توست. نگاه کردم، دیدم پشت عمه ام از ضرب تازیانه سیاه شده بود». (1)

آن قدر هجوم لشکر به خیمه ها وحشیانه بود که در روایت است دو دختر خردسال زیر دست و پای اسبان به شهادت رسیدند. (2)

در زیر پای اسب دو کودک ز دست رفت *** چون کودکان پیاده و دشمن سواره بود

دختر امام حسین علیه السلام در ادامه می گوید:

«وقتی به خیمه برگشتیم دیدم همه خیمه ها را غارت کرده اند؛ برادرم علی

بن الحسین علیه السلام روی زمین افتاده و از شدت تشنگی و گرسنگی و تب طاقت نشستن ندارد ما برای او گریه می کردیم او برای ما گریه می کرد». (3)

یاد آن روز که رخسار همه سیلی بود *** هرکه می گفت «حسین»، پاسخ او سیلی بود

دل من گریه به احوال سکینه می کرد *** عمه ام ناله کنان یاد مدینه می کرد (4)

فاطمه بنت الحسین علیها السلام نقل می کند: «وقتی لشکر ابن سعد در خیمه های ما ریختند، من دختر کوچکی بودم؛ یک جفت خلخال در پایم بود، مردی در حالی که گریه می کرد، خلخال ها را از پای من بیرون می آورد! به او گفتم: ای دشمن خدا! پس چرا گریه می کنی؟! گفت: چگونه گریه نکنم در صورتی که دارم خلخال های دختر

ص: 248

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 45، ص 60 و 61

2- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 760

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 60 و 61

4- ناشناس.

پیغمبر را غارت می کنم. گفتم: پس چرا غارت می کنی؟! گفت: می ترسم دیگری بیاید و این خلخال را ببرد!» (1)

من چه گویم خدا، زبانم لال *** عده ای هجمه ناگهان بردند

کوفیان حرام خور حالا *** دست بر معجز زنان بردند (2)

در روایتی وارد شده است که حضرت زینب علیها السلام فرمود:

«هنگام غارت خیمه ها من در کنار خیمه ایستاده بودم، دیدم مردی که چشمان آبی داشت، وارد خیمه شد این ملعون خولی بود؛ هر چه در خیمه بود غارت کرد پس از غارت نگاه کرد دید علی بن الحسین که بیمار بود، روی گلیمی خوابیده است چنان گلیم را از زیر او کشید که حضرت با صورت روی زمین افتاد.» (3)

گریز

یا زینب! طبق این روایت، دیدی گلیم از زیر پای امام سجاد علیه السلام کشیدند و حضرت با صورت روی زمین افتاد اما شما کنار زین العابدین علیه السلام بودی، او را پرستاری می کردی، حتی لحظه ای او را تنها نگذاشتی! ای کاش وقتی برادرت امام حسین علیه السلام با صورت روی زمین افتاد کنارش بودی، کمک می کردی زیر بغل های حضرت را می گرفتی اما یا زینب مقاتل می نویسند: وقتی امام علیه السلام از اسب بر زمین افتاد شمر ملعون خطاب به لشکر فریاد زد: چرا نگاه می کنید؟ «وَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ «از هر طرف به امام علیه السلام حمله کردند». ملعونی ضربه ای به کتف حضرت زد دیگری ضربه ای به گردن حضرت زد، این جا بود که امام علیه السلام دوباره با صورت روی زمین افتاد حضرت دیگر توان نداشت، گاهی به زحمت نشست و گاهی می افتاد. در این حال سنان بن انس ملعون نیزه ای به گلوی

ص: 249

1- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ امالی؛ ص 164.

2- محمود ژولیده

3- مازندرانی، ملامهدی؛ معالی السبطین؛ ص 757

حضرت زد، سپس همان نیزه را بیرون کشید و به سینه حضرت فرو برد. (1)

یکی با نیزه اش از پشت می زد *** یکی با چکمه و با مشت می زد

خودم دیدم سنان بی مروت *** حسینم را به قصد کشت می زد (2)

مرثیه 2: آتش زدن خیمه ها

اشاره

امشب به آسمان حرم، یک ستاره نیست *** جز صبر بر بنات علی راه چاره نیست

دیشب علی اکبر اذان گفت در حرم *** امشب مؤذن نبوی در مناره نیست

دیشب رقیه در بر بابا نشسته بود *** امشب به گوش نازک او گوشواره نیست

دیشب به خیمه بود ابوالفضل، پاسدار *** امشب نگاهبان حرم آن سواره نیست؟!

دیشب ز شیر خواره خجل بود مادرش *** امشب علی کجاست که در گاهواره نیست!

دیشب رباب شیر برای علی نداشت *** امشب که شیر هست، چرا شیر خواره نیست!

داغی گذاشت تیر فلک بر دل رباب *** در سینه مخفی است غمش، آشکاره نیست

گوید به فکر آب نباش، اصغرم بیا *** این ما و این فرات، کسی در کناره نیست

ص: 250

1- همان، ص 125

2- رضا قربانی.

زینب کنار خیمه سوزان نشسته است *** در منظرش به جز بدن پاره پاره نیست (1)

دشمنان پس از این که خیمه های اهل بیت علیهم السلام را غارت کردند، دستور دادند: خیمه ها را آتش بزنید. در روایت است که خیمه ها را آتش زدند، حضرت زینب علیها السلام به امام سجاد علیه السلام گفت: ای یادگار برادرم، ای امید ما خیمه ها را به آتش کشیدند، چه کنیم؟ آن حضرت فرمود: «عَلَيْكُنَّ بِالْفِرَارِ»؛ «همه فرار کنید». این زن و بچه هر کدام با ناله و اشک و فریاد از هر طرف به سوی بیابان فرار می کردند. (2)

سوی صحرای تیره و تاریک *** آل زهرا فرار می کردند

با خدا کودکان همه سخن از *** عمه بی قرار می کردند

ای خدا، عمه کعب نی نخورد *** او ولی دیده بر امامش دوخت

رفت در حلقه های آتش و گفت: *** ای خدا، سَرَوَرَم در آتش سوخت (3)

همه زن ها و بچه ها به سمت بیابان فرار کردند تنها کسی که فرار نکرد، زینب کبری علیها السلام بود؛ گاهی به اطراف نگاه می کرد گاهی به آسمان نگاه می کرد، دست روی دست می زد و نمی دانست چه کند تا بیمارانش نسوزد یکی از افراد سپاه دشمن به او گفت برای چی در کنار خیمه آتش گرفته ایستاده ای؟ مگر نمی بینی این زنان و کودکان به بیابان فرار کرده اند پس چرا فرار نمی کنی؟ حضرت زینب علیها السلام گریه و ناله اش بیشتر شد و گفت: «بیماری در خیمه دارم که نمی تواند راه برود، باید همان گونه که روی زمین نشسته حرکت کند چگونه می توانم او را تنها بگذارم و بروم». (4)

درون خیمه زین العابدین است *** همه دار و ندار من همین است (5)

ص: 251

1- کلامی زنجان

2- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 757

3- محمود ژولیده

4- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 757 و 758؛ لبیب بیضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2، ص 230.

5- محمود شریفی (کمیل)

امشب حضرت زینب علیها السلام وقتی بچه ها را جمع کرد و شمارش کرد، متوجه شد دوتا از بچه ها مفقود شده اند؛ دنبال آن ها در بیابان و بین خیمه های سوخته می گشت تا این که نگاه کرد دید در بیابان این دو کودک کنار همدیگر و دست در گردن یکدیگر گذاشته و [از شدت ترس و گرسنگی] از دنیا رفته اند. (1)

فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش *** دو کودک از میان گم شد بگرد ای چرخ! پیدا کن

به صحرا «امّ کلثوم» است و «زینب» هر دو در گردش *** تو هم با این دو خاتون جست و جو در خار و خارا کن

گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری *** به زیر خار گل های نبوت را تماشا کن (2)

گزین

آتش زدن خیمه ها، تازگی نداشت؛ کشته شدن اطفال اهل بیت علیهم السلام بر اثر هجوم دشمن، تازگی نداشت. یک روزی هم در مدینه در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را آتش زدند، حضرت زهرا علیها السلام پشت در بود آن چنان در را فشار دادند که استخوانی از پهلوی حضرت، شکست و میخ، در سینه حضرت فرو نشست و محسن شش ماهه اش سقط شد. (3)

مادری از نفس افتاده و غوغا شده است *** وسط همه گم، ناله زهرا شده است

«فی بُیُوتِ اَذْنِ الله» فراموش شد و *** پای آلوده ترین ها به حرم وا شده است

ناله زد فضه خذینی پسر را کشتند *** گل شش ماهه فدای سر بابا شده است

ص: 252

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 759

2- صبوری خراسانی

3- مجلسی، محمدتقی؛ بحار الانوار؛ ج 82، ص 264

بین این چل نفر و آتش و مسمار و غلاف *** بر سر کشتن ریحانه، چه دعوا شده است (1)

مرثیه 3: تنور خولی

اشاره

تازه رسیده از سفر کربلا سرت *** بین تن تو فاصله افتاده تا سرت

با پهلوی شکسته و با صورت کبود *** کنج تنور کوفه کشانده مرا سرت

پیشانی ات شکسته و لب هات شد کبود *** خاکستر تنور چه کرده است با سرت؟

رگ های گردنت چقدر نامرتب است *** ای جان من! چگونه جدا شد مگر سرت؟

این جای سنگ نیست، گمان می کنم حسین *** افتاده است زیر سم اسب ها سرت

باید کمی گلاب بیارم بشویمت *** خاکی شده است از ستم بی حیا سرت

چشمان تو همیشه به دنبال زینب است *** تا اربعین اگر برود هر کجا سرت (2)

عصر عاشورا وقتی سر از بدن مطهر امام حسین علیه السلام جدا کردند، عمر بن سعد (لعنة الله عليه) سر مطهر را به خولی بن یزی
أصبیحی سپرد تا جلوتر از همه سر را به نزد عبیدالله بن

ص: 253

1- محمد حسین رحیمیان

2- علی اکبر لطیفیان

زیاد ملعون برساند خولی وقتی به کوفه رسید، شب بود و درب قصر عبیدالله بسته بود؛ لذا سر مطهر را به منزل آورد. (1) خولی زنی داشت به نام «نوار» که دوستدار و محبّ اهل بیت علیهم السلام بود سر را از ترس او داخل تنور پنهان کرد و داخل اتاق شد. زن از او پرسید: کجا بودی؟ خولی گفت: شخصی با یزید مخالفت داشت، به جنگ او رفته بودیم زن غذایی آورد و خولی غذا را خورد و خوابید زن به عادت همیشگی خود برای تَهَجُّد و نماز شب برخاست ناگاه نگاه کرد و دید مطبخ به قدری روشن است که انگار خورشید از آن جا طلوع کرده است؛ نزدیک رفت، دید نور از تنور ساطع است. با خود گفت من که تنور روشن نکرده ام و به کسی نگفته ام تنور را روشن کند پس این نور از کجاست؟! نزدیک آمد دید نور از تنور به آسمان ساطع است، حیرت او بیشتر شد ناگاه دید چهار زن از آسمان فرود آمدند و کنار تنور رفتند، یکی از آن زن ها دست به میان تنور برد، سر بریده ای بیرون آورد به سینه چسبانید و گریه و ناله می کرد و می گفت: «یا شهید الأم یا مظلوم الأم...»؛ «ای شهید مادر! ای مظلوم مادر! پروردگار، روز قیامت داد مرا از قاتلین تو بگیرد و تا داد من را نگیرد دست از قائمه عرش برندارم. زنان دیگر نیز بسیار گریه می کردند و در آخر، سر را در تنور گذاشتند و ناپدید گشتند.

زن خولی کنار تنور آمد سر مطهر را بیرون آورد خیره خیره به سر نگاه کرد، صیحه ای زد و بیهوش شد؛ در حال بیهوشی شنید که به او می گویند: برخیز، خداوند تو را به خاطر گناه شوهرت مؤاخذه نخواهد کرد. زن پرسید: این چهار زن که بودند؟ جواب شنید آن که سر را می بوسید و از همه بیشتر گریه می کرد، مادر او فاطمه زهرا علیها السلام بود، آن دیگری خدیجه کبری علیها السلام بود و زن دیگر، مریم مادر حضرت عیسی علیها السلام بود و چهارمین زن، آسیه زن فرعون بود. زن خولی وقتی به هوش آمد سر مطهر امام حسین علیه السلام را برداشت با عطر و گلاب شستشو داد و سر مطهر را زیارت می کرد و گریه می کرد. (2)

ص: 254

-
- 1- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 114.
 - 2- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 343 و 344؛ به نقل از تَتَمُّةُ الْمُتَنَهِّی فی وقایع، ص 91.

آخر چه شده ز خانه دور افتادی *** تو دور ز خواهر صبور افتادی؟

زینب به میان خیمه می سوزد و تو *** ای وای بمیرم به تنور افتادی! (1)

گزین

یا ابا عبدالله! دشمن چه کرد با سر بریده ات؟! گاهی در تنور خانه خولی بودی، گاهی بالای نیزه بودی گاهی در مجلس عیبدالله بن زیاد با چوب به لب های مقدّست می زد، (2) گاهی بالای نیزه قرآن می خواندی (3) و یک روزی هم در مجلس یزید (لعنة الله علیه) پیش روی خاندان مقابل چشم خواهرت زینب علیها السلام. همه صحنه ها به یک طرف. اما آن قدر این صحنه ناگوار بود که مقاتل نوشته اند:

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَنِيهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَقْزَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَنِي مَكَّةَ وَ مِنِي، يَا بَنِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بَنِي بِنْتِ الْمُصْطَفَى...) (4)

«و اما زینب علیها السلام از شدت غم و اندوه گریان خود را چاک زد و با صدایی محزون که قلب ها را جریحه دار می کرد فریاد زد ای حسین ای محبوب دل رسول خدا، ای فرزند مکه و منا، ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان علیها السلام ای پسر دختر پیامبر برگزیده خدا....»

بس کن یزید، شعله به هفت آسمان مزن *** دیگر نمک به زخم دل کودکان مزن

این لب، ترک ترک شده و سنگ خورده است *** ای بی حیا، دگر به لبش خیزران مزن

ص: 255

1- جواد حیدری

2- شبراوی جمال الدین الإتحاف بحب الأشراف؛ ص 154.

3- عاملی شیخ حر؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات؛ ج 4، ص 43

4- ابن نماي حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 100.

بس کن یزید دختر او نیمه جان شده *** بردار چوب و در بر این نیمه جان مزن

هر جا که رفت سر پی سر مادرش رسید *** در پیش چشم مادر قامت کمان مزن (1)

ص: 256

كتيبه 18: اسارت اهل بيت عليهم السلام

اشارة

ص: 257

بی توقفس با آسمان فرقی ندارد *** بود و نبود این جهان فرقی ندارد
وقتی نباشی این و آن فرقی ندارد *** دیگر بهارم با خزان فرقی ندارد
دیگرچه فرقی می کند قحطی آب است *** دریا بدون تو برای من سراب است
تو قول دادی آشنای هم بمانیم *** شانه به شانه پا به پای هم بمانیم
تا دست در دست عصای هم بمانیم *** تا آخرین لحظه برای هم بمانیم
از روی تل دیدم سوی گودال رفتی *** این قدر دست و پا زدی از حال رفتی
خواهر بمیرد که دگر یاری نداری *** تنها شدی و هیچ غمخواری نداری
دور و برت حتی عزاداری نداری *** خواهر اسارت می رود کاری نداری
جان برادر صبر هم اندازه دارد *** زینب برای چند غم اندازه دارد
انگار خاک کربلا آتش گرفته *** موی تمام بچه ها آتش گرفته
از تشنگی لب های ما آتش گرفته *** پیراهنت دیگر چرا آتش گرفته
پاشو ابولفضلیم، بین خواهر غریب است *** ذکر مدام زینبت «اُمّ یجیب» است

دیدم به دست ساربان انگشترت رفت *** دیدم که دستی سمت گوش دخترت رفت

دیدم به روی نیزه حتی حنجرت رفت *** یک نیزه پشت خیمه پیش اصغرت رفت

با نیزه دنبال سرشش ماهه رفتند *** آری سراغ اصغر شش ماهه رفتند

خیمه به غارت می رود وقتی نباشی *** زینب اسارت می رود، وقتی نباشی

بزم جسارت می رود وقتی نباشی *** دار و نداشت می رود، وقتی نباشی

ما را میان سلسله بردند کوفه *** همراه شمر و حرمله بردند کوفه (1)

عصر روز یازدهم محرم عمر بن سعد (لعنة الله عليه) دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را بر شتران بدون محمل و بی جهاز سوار کنند و به سوی کوفه حرکت دهند. همین که عده ای از سپاه کوفه آمدند تا زنان و دختران را سوار کنند، حضرت زینب علیها السلام اجازه نداد که دشمنان اهل بیت علیهم السلام و قاتلان اباعبدالله علیه السلام دستشان به بدن ناموس اهل بیت علیهم السلام برسد خودش همراه با خواهرش ام کلثوم علیها السلام یکی یکی بچه ها و زن ها را با زحمت سوار بر مرکب کردند، (2) تا این که نوبت به خود حضرت رسید؛ به این طرف و آن طرف نگاهی کرد مَحَرَمی نبود که او را سوار بر مرکب کند.

شاید به خاطرش رسید هر موقع می خواست سوار بر مرکب یا پیاده شود، جوانان بنی هاشم از جمله حضرت عباس علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام می آمدند و کمک می کردند تا حضرت سوار یا پیاده شود اما الان بدن هاشان قطعه قطعه و غرقه به خون روی زمین افتاده است. زبان حال بی بی حضرت زینب علیها السلام این بود:

به سوی شام و کوفه ام چه دل شکسته می برند *** بین که زینب تو را غریب و خسته می برند

همان وجود نازنین خدای صبر در زمین *** تمام رکن قامتش، ز هم گسسته می برند

ص: 259

1- صابر خراسانی

2- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 761

زیارت تو آمدم، سرت نبود یا حسین *** مرا برای دیدن سر شکسته می برند

تو در تنور و کودکان، میان آتش حرم *** غم تو و یتیم تو، به دل نشسته می برند

بین که یک شبه شده، جمال ما همه کبود *** ز قتلگاه تو مرا به دست بسته می برند (1)

در روایت است که اهل بیت علیهم السلام سپاه کوفه را قسم دادند: «شما را به خدا ما را از کنار قتلگاه شهدا ببرید تا با بدن های مطهر عزیزانمان وداع کنیم». عمر بن سعد (لعنة الله عليه) دستور داد آنان را از کنار قتلگاه عبور دهند، همین که نگاه زن ها و بچه ها به بدن های قطعه قطعه و بی سر افتاد، صدای ضجّه و شیون آنان بلند شد به طوری که به سر و صورت خود می زدند و گریه می کردند. راوی می گوید: فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیها السلام را که چگونه بر حسین علیه السلام گریه می کرد و از سوز دل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وسلم روضه می خواند و می گفت:

(يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ لِيْ عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا... هَذَا حُسَيْنٌ مَّجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ...) (2)

«ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است و این دختران تو هستند که اسیرند... این حسین است که سر او را از قفا بردند عمامه و عبای او را به غارت بردند...»

در قتلگاهت آمدم و سر نداشتی *** یک جای سالمی توبه پیکر نداشتی

ص: 260

1- جواد حیدری

2- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس وزينة المجالس؛ ج 2 ص 332 و 333. ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 113 و 134.

دیدم تو را چه دیدنی ای پاره دلم *** حتی لباس کهنه ای در بر نداشتی

ای وای، سینه تو پر از سم اسب هاست *** یکی دو تا که ارث ز مادر نداشتی

بی کس شدی ز پشت سرت نیزه خورده ای *** حق می دهم حسین، برادر نداشتی (1)

راوی می گوید: سخنان زینب کبری علیها السلام آن چنان جانسوز بود که دوست و دشمن گریه می کردند، حتی اشک اسب ها جاری بود و روی سُم های آن ها می چکید. (2) و در مقاتل آمده است: «ثُمَّ إِنَّ الْحَوَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى نَحْرِ أَخِيهَا الْمَنْحُورِ وَ قَبَلَتْ مَوْضِعاً لَمْ يَقْتُلْهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ وَلَا أُمُّهَا الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ»؛ (3) دیدند حضرت زینب علیها السلام خم شد لب ها را به حلقوم بریده برادر گذاشت و جای را بوسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش حضرت زهرا علیها السلام نبوسیده بودند.

پیدا نمی کنم به تت جای بوسه ای *** جز جای تیر و نیزه و خنجر حسین من

بگذار تا زخم به گلوی بریده ات *** یک بوسه با نیابت مادر، حسین من (4)

زیر لب زمزمه می کرد:

(بِأَيِّ الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَيِّ الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى بِأَيِّ مَنْ شَيْبُهُ تَقَطَّرُ بِالْدمَاءِ...) (5)

«پدرم فدای کسی باد که خدا را با دل پر از غم و غصه ملاقات نمود. پدرم فدای کسی باد که با لب تشنه شهیدش کردند پدرم فدای کسی باد که از محاسنش قطرات خون می چکید...»

ص: 261

1- رضا رسول زاده

2- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زينة المجالس؛ ج 2، ص 332 و 333.

3- لیب بیضون، موسوعة كربلاء؛ جلد 2، ص 259

4- . غلامرضا سازگار

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134.

حسین جان اگر مرا مخیر می کردند بین ماندن یا رفتن همین جا کنار بدنت می ماندم. (1)

سید بن طاووس می گوید: «من در سند معتبری ندیدم لکن معروف است، اهل ذکر و برخی از علماء به عنوان زبان حال نقل می کنند که حضرت سکینه علیها السلام وقتی دید عمه اش با بدن بی سری درد دل می کند سؤال کرد: (عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مَنْ؟)؛ «این بدن چه کسی است؟». حضرت زینب علیها السلام فرمود: (نَعَشٌ أَبِيكِ الْحُسَيْنِ)؛ «این بدن پدر مظلومت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. سکینه علیها السلام تا فهمید این بدن بابایش امام حسین علیه السلام است (ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام) (2) خودش را روی بدن پدر انداخت، بدن پدر را در آغوش گرفت. سپس با پدر این گونه درد کرد:

(يَا أَبَتَاهُ أَنْظِرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةِ، وَإِلَى أَكْبَادِنَا الْمَلْهُوفَةِ، وَإِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ، وَإِلَى أُمِّي الْمَسْحُوبَةِ). (3)

«بابا! بین چادر از سر ما کشیدند، دل های ما پر از غم و اندوه است، عمه ام را کتک زدند و مادرم را اسیر کردند.»

ولی یزیدیان نگذاشتند این دختر کنار بدن بابا بماند، عمر بن سعد ملعون دستور داد او را از بدن بابا جدا کنند (4) (فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ)؛ (5) «جماعتی از اعراب آمدند و سکینه علیها السلام را کشان کشان از پیکر پدرش جدا کردند».

سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا *** من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام *** از این دیار، بی کس و تنها نمی روم (6)

نه تنها حضرت سکینه علیها السلام را می کشیدند و می زدند، بلکه حضرت زینب علیها السلام را

ص: 262

1- لیب بیضون، موسوعة كربلاء؛ جلد 2، ص 259.

2- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134

3- لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج 2، ص 259

4- محمدی اشتهاوردی محمد؛ غم نامه كربلا (ترجمه لهوف)؛ ص 158

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134.

6- ناشناس.

هم می زدند لذا یکی از شکایت های حضرت سکینه علیها السلام به بابا، این است: (وَالِی عَمِّ الْمَصْرُوبَةِ) [\(1\)](#)؛ «بابا، بین عمه ام را زدند».

کوفیا به ما لطمه زدند *** عمه رو با نیزه زدند

اینان همانانند که آتش به خانه می زدند *** پیش علی فاطمه را با تازیانه می زدند

گریز

اگر کربلا خواهر را کنار بدن برادر زدند و اگر سکینه علیها السلام را کنار بدن بابا زدند، این حوادث در وقتی بود که ابی عبدالله علیه السلام به شهادت رسیده بود؛ چراکه حضرت تا زنده بود نگذاشت کسی طرف خیمه ها بیاید نگذاشت کسی متعرض ناموس اهل بیت علیهم السلام شود اما در مدینه حضرت زهرا علیها السلام را در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام می زدند. آن حضرت را در هنگامی زدند که ریسمان به گردن مولا انداخته بودند و حضرت را به طرف مسجد می بردند. [\(2\)](#)

می زد مرا مغیره و یک تن به او نگفت *** زن را کسی مقابل شوهر نمی زد

بیش از خودم به حالت زینب دلم بسوخت *** مادر، کسی مقابل دختر نمی زد [\(3\)](#)

مرثیه 2: عبور از کنار قتلگاه

اشاره

از کویت ای آرام دل، با چشم گریان می روم *** جانم تو بودی و کنون با جسم بی جان می روم

ص: 263

1- لیبیب بیضون، موسوعة کربلاء؛ جلد 2، ص 259

2- طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ ج 1، ص 83.

3- سید رضا موید خراسانی

از گریه پایم در گل است، دریای غم بی ساحل است *** درد فراق مشکل است، با سوز هجران می روم

خیز ای امیر کاروان، ما را تو در محمل نشان *** همراه با نامحرمان، در شام ویران می روم

پرپر شده گل های تو، کو اکبر رعناى تو؟ *** ناچیده گلای باغبان، از این گلستان می روم

ای ساقی آب حیات، وی خواهرت گردد فدات *** لب تر نکردم از فرات با کام عطشان می روم

گرید رقیه دخترت، هر دم به یاد اصغرت *** تو در کنار اکبرت، من با یتیمان می روم

نگذاردم چون ساربان، سازم در این صحرا مکان *** تو با شهیدانت بمان، من با اسیران می روم (1)

روز یازدهم محرم زینب کبری با خواهرش ام کلثوم علیها السلام با زحمت فراوان زن ها و بچه های داغدیده با بدن های تازیانه خورده، گوش های پاره بی گوشواره را سوار بر شترهای بی جهاز کردند. راوی می گوید امام سجاد علیه السلام را دیدم که با حال ناتوانش تلاش می کرد سوار بر شتر شود اما نمی توانست بدش از شدت ضعف و بیماری می لرزید در حالی که تکیه بر عصایش کرده بود خود را به عمه اش زینب علیها السلام رساند و فرمود: عمه جان کمک کن تا سوار بر این شتر شوم. چون پایش می لرزید، هر بار که می خواست سوار بر شتر شود روی زمین می افتاد شمر ملعون وقتی که این صحنه را دید جلو آمد و با تازیانه اش به آن حضرت زد و آن حضرت زیر ضربات تازیانه صدا می زد: «وَأَجْدَاهُ وَامْحَمْدَاهُ وَاعْلِيَّاهُ وَاحْسَنَاهُ وَاحْسِينَاهُ». به ابن سعد خبر دادند که او بیمار است و نمی تواند روی شتر قرار بگیرد و هر لحظه ممکن است روی زمین بیفتد (عوض این که دستور دهد مرکب راهواری آماده

ص: 264

کنند یا محملی بر شتر ببندند دستور داد پاهای حضرت را از زیر شکم شتر ببندند. (1)

بر ناقه عریان سوارم کرد دشمن *** از کربلا تا کوفه خوارم کرد دشمن

با این که کوفه سنگ بارید از در و بام *** اما غرورم را شکست الشّام الشّام (2)

عمر بن سعد (لعنة الله عليه) دستور داد آنان را از کنار قتلگاه عزیزانشان حرکت بدهند، همین که نگاه این زن ها و بچه ها به این بدن های قطعه قطعه و بی سر افتاد، با شیون و ضجّه لطمه به صورت های خود می زدند و گریه می کردند. (3) روایت دارد که زین العابدین علیه السلام تا نگاهش به این بدن ها افتاد رنگ، از رخسارش پرید نزدیک بود جان از بدنش بیرون رود نگاه زینب کبری علیها السلام به آن حضرت افتاد، دید رنگ از رخسار حضرت پریده الان است که جان از بدن امام علیه السلام خارج شود؛ لذا رو به او کرد و عرضه داشت:

(مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِي وَأَبِي وَإِخْوَي) (4)

«ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم این چه حالتی است که در تو می بینم مثل این که دارد روح از بدنت خارج می شود؟!»

حضرت فرمود: «عمه جان! چگونه این حالت را نداشته باشم در حالی که بدن بابای غریبم، برادرانم، عموهائیم، عموزادگانم، و اهل بیتم غرقه به خون و بی کفن روی زمین افتاده کسی آن ها را دفن نکرده است». حضرت زینب علیها السلام با جملاتی زین العابدین علیه السلام را آرام کرد و عرضه داشت: «به خدا قسم، این بدن های مطهر دفن می شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده این جا زیارتگاه می شود و پناه و مأمن مؤمنین خواهد بود». (5)

ص: 265

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 762

2- یوسف رحیمی

3- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زينة المجالس؛ ج 2، ص 332.

4- ابن قولویه، قمی، جعفر بن، محمد کامل الزیارات، ص 261

5- همان، ص 262 - 264.

نه تنها اين جا زينب كبرى عليها السلام قلب زين العابدين عليه السلام را آرام كرد و جان حضرت را از خطر مرگ نجات داد بلكه وقتي خيمه ها را آتش زدند همه زن ها و بچه ها به دستور آن حضرت به طرف بيابان ها فرار كردند حضرت زينب عليها السلام جان زين العابدين عليه السلام را نجات داد، راوي مي گويد همه فرار مي كردند اما ديدم خانمي فرار نمي كند، شخصي از سپاه دشمن از آن حضرت پرسيد چرا فرار نمي كني؟ حضرت فرمود: چگونه فرار كنم در حالي كه بيماري در خيمه دارم كه نمي تواند راه برود؟ لذا همان جا ماند تا امام سجاد عليه السلام را از آتش نجات داد. (1) اما يك جا ديگر هم حضرت زينب عليها السلام جان زين العابدين عليه السلام را نجات داد آن هم در مجلس عبيدالله بن زياد ملعون بود؛ وقتي آن ظالم دستور داد جلاد! گردن علي بن الحسين عليه السلام را بزن»، ديدند زينب كبرى عليها السلام از جا بلند شد (فَتَعَلَّقَتْ بِهٖ زَيْنَبُ عَمَّتُهُ وَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَاعْتَنَفَتْهُ وَقَالَتْ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي)؛ (2) «دست هاشم را دور گردن زين العابدين عليه السلام حلقه كرد و به ابن زياد فرمود: آن چه از خون هاي ما ريختي و عزيزانم را گشتي بس است به خدا نمي گذارم او را به قتل برساني. اگر مي خواهي او را بكشي من را هم با او بكش»

با دست بسته است ولي دست بسته نيست *** زينب سرش شكسته ولي سرشكسته نيست

هر چند سر به زير، ولي سرفراز بود *** زينب قيام کرده و از پا نشسته نيست

رنج سفر، خطر، غم بازار، چشم شوم *** داغ سه ساله ديده، ولي باز خسته نيست

ص: 266

1- مازندراني، ملا مهدي؛ معالي السبطين؛ ص 757 و 758؛ لبيب بيضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2، ص 230

2- مفيد، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 117.

حتی اگر به صورت او سنگ می خورد *** هیئات، بند معجزش از هم گسسته نیست (1)

گزین 2

بی بی جان، زینب کبری! چند مرتبه جان زین العابدین علیه السلام را نجات دادی اما ای کاش می شد جان امام حسین علیه السلام را هم از دست شمر ملعون نجات می دادی. اما این جا هر کاری از دستش آمد انجام داد ولی فایده ای نداشت، اول رو کرد به عمر بن سعد (لعنة الله عليه) و صدا زد: (أَيَقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْتَظِرُ إِلَيْهِ؟) (2) «اباعبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» آن ملعون در حالی که اشک از چشمان نحسش جاری شده بود صورتش را برگرداند. زینب کبری علیها السلام رو کرد به لشکر و فریاد زد: (وَيَحْكُمُ أَمَّا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟ فَلَمْ يُجِبْهَا أَحَدٌ بِشَيْءٍ؟) (3) «وای بر شما، آیا مسلمانی بین شما نیست؟ هیچ کس جواب آن حضرت را نداد.»

شیخ مفید رحمه الله علیه نوشته «وَنَادَى شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْفُرْسَانِ وَالرَّجَالَ فَقَالَ: وَيَحْكُمُ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ ثَكَلْتُمْ أُمَهَاتَكُمْ فَحُمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (4) شمر (لعنة الله عليه) خطاب به لشکر صدا زد وای بر شما مادرتان به عزایتان بنشیند منتظر چه هستید؟ چرا کار او را تمام نمی کنید این جا بود که لشکر از هر طرف به امام حسین علیه السلام حمله کردند.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

(لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّانِ - وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا - وَلَقَدْ أَوْطُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ) (5)

ص: 267

1- مجید تال

2- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 112.

3- همان.

4- همان.

5- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 45، ص 91

«جَدّ ما با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید شد و بعد بدن مبارکش را پایمال سم اسبان نمودند.»

شمر بس کن، تو قتلگاه نرو *** دخترش می کند نگاه نرو

نیزه را از روی پرش بردار *** چکمه ات را ز پیکرش بردار

خنجرت را ز حنجرش بردار *** لعنتی، دست از سرش بردار

سر غارت بزن بزن نکنید *** نیزه را داخل دهن نکنید (1)

ص: 268

1- رضا قربانی

كتيبه 19: دفن شهدا

اشارة

ص: 269

افتاده بود روی زمین و کفن نداشت *** آن یوسف شهید به تن پیرهن نداشت

پیکر بدون سر به روی خاک مانده بود *** سر روی نیزه بود و اثر از بدن نداشت

غرق ستاره بود تن آسمان عشق *** خورشید هم فروغ چنین شب شکن نداشت

وقتی که عصر روز غریبی رسیده بود *** عالم به قدر زینب کبری محن نداشت

گلبوسه داد چون به گلوی حسین خویش *** آن قدر گریه کرد که تاب سخن نداشت

انگشتی از اشاره به خاتم فتاده بود *** ای کاش قتلگاه دگر اهرمن نداشت

بعد از سه روز آن گل بی غسل و بی کفن *** جز بوریای تن خود کفن نداشت

می رفت تا که محو کند کاخ ظلم را *** نیلوفری که فرصت پرپاشیدن نداشت

غمنامه ای نوشت «وفائی» و می گریست *** چون شمع چاره ای به جز از سوختن نداشت (1)

سه روز بدن مطهر امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا روی زمین و زیر آفتاب ماند پس از سه روز قوم بنی اسد آمدند تا آن بدن های مطهر را به خاک بسپارند (2) وقتی نگاهشان به بدن های بی سر و قطعه قطعه افتاد، صدای ناله و شیون آنان بلند شد، به سرو صورت خود می زدند و گریه می کردند خواستند بدن ها را دفن کنند اما بدن ها را نمی شناسند، (3) (بدن را یا از روی سر می شناسند یا از روی لباس)؛ زیرا بدن ها سر نداشت و لباس های آنان را کوفیان به غارت برده بودند متحیر مانده بودند چه کنند که ناگاه سوار نقاب داری رسید و فرمود: «من این بدن ها را می شناسم». ابتدا کنار بدن بی سر و قطعه قطعه ای آمد، بدن مطهر را در آغوش گرفت و بلند بلند گریه می کرد. (4) بنا بر روایت ابراهیم دیزج، (5) بدن مطهر پدر را میان حصیر قرار داد، بنی اسد خواستند به حضرت کمک کنند تا بدن را دفن کنند حضرت فرمود: «نیازی به کمک شما نیست، کسانی هستند که به من کمک کنند». (6) بدن مطهر را میان قبر گذاشت، (در هنگام

ص: 271

1- سیدهاشم وفایی

2- مکارم شیرازی، ناصر؛ عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها؛ ص 550 و 551

3- مقرر عبد الرزاق، مقتل الحسين عليه السلام ص 336

4- همان.

5- ابراهیم دیزج نقل می کند متوکل مرا به کربلا فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنم من با غلامان خصوصی خود نزد قبر حسین علیه السلام رفتم و آن را نبش کردم بوریای جدیدی یافتم که جسد حسین بن علی روی آن بود. بوی مشک از آن به شامه من رسید. من آن بوریای را با جسد حسین به حال خود نهادم. بعداً دستور دادم تا خاک روی آن ریختند. سپس آب بر قبر بستم و گاو را راندم تا آن قبر را شخم بزنم و زراعت نمایم. ولی گاو قدم روی آن قبر نهاد، هر گاه آن حیوان نزد قبر حسین می رسید، برمی گشت. نجفی، محمد جواد؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 383. قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2، ص 395.

6- مقرر عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 337.

تدفین، طرف راست صورت میت را روی خاک می گذارند اما آن حضرت سر در بدن نداشت) امام سجاد علیه السلام صورت را به گلوی بریده بابا گذاشت و می گفت:

(طوبی لِأَرْضٍ تَصَدَّقَتْ بِجَسَدِكَ الطَّاهِرِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَّ هَهُدُ وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ، أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِ دَارِكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) (1)

«خوشا به آن زمینی که پیکر پاک تو را در برگرفته، دنیا پس از تو تاریک شد و آخرت به نور جمال تو روشن گشت. شب ها دیگر خواب به سراغم نمی آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت. تا آن زمان که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق کند و در کنار تو جای دهد. درود و سلامم بر تو باد ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

خشت لحد را گذاشت. خاک روی بدن مطهر ریخت روی قبر را هموار کرد آن گاه با انگشتش روی قبر نوشت:

(هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا) (2)

«این قبر حسین بن علی علیه السلام است که او را با لب تشنه و غریب کشتند.»

لب تشنه سر بردند سلطان کربلا را *** در خاک و خون کشیدند عطشان نینوا را

گریز

عرض کنیم: آقا جان یا زین العابدین! بدن بی سرِ بابا را دفن کردی صورت به حلقوم بریده بابا گذاشتی، گریه کردی بنی اسد کنارتان بودند با شما گریه می کردند. اما فدای عمه جانتان زینب کبری علیها السلام وقتی کنار بدن بی سر برادر، آمد بدن مطهر را در آغوش گرفت لب ها را به گلوی بریده برادر گذاشت و می بوسید، (اعْتَنَقَتْ زَيْنَبُ أَخَاهَا، وَ

ص: 272

1- همان.

2- همان.

وَضَعَتْ فَمُهَا عَلَى نَحْرِهِ وَ هِيَ تَقْبَلُهُ. (1) اما نگذاشتند با بدن برادر وداع کند، آن قدر بی بی را با تازیانه زدند که وقتی سکینه علیه السلام کنار بدن بی سر بابا آمد، صدا زد:

(يا أَبَتَاهُ أَنْظِرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمَكْشُوفَةِ، وَ إِلَى أَكْبَادِنَا الْمَلْهُوفَةِ، وَ إِلَى عَمَّتِي الْمَصْرُوبَةِ، وَ إِلَى أُمِّي الْمَسْحُوبَةِ!). (2)

«بابا! ببین چادر از سر ما کشیدند، دل های ما پر از غم اندوه است، عمه ام را کتک زدند و مادرم را اسیر کردند.»

بگذارید کنار بدنش گریه کنم *** بر تن زخمی بی پیرهنش گریه کنم

تا که سر داشت، نشد خون سرش پاک کنم *** بگذارید به زخم بدنش گریه کنم

چه غریبانه فغان کرد، مرا آب دهید *** بگذارید به سوز سخش گریه کنم

بگذارید گلم را که فتاده است به خاک *** کنم از چادر مادر کفنش گریه کنم

ساربانان مزیدم، به خدا خواهم رفت *** اندکی صبر کنار بدنش گریه کنم (3)

مرثیه 2: آفتاب سوزان

اشاره

بعد از سه روز پیکر سرخش کفن نداشت *** یوسف ترین شهید خدا پیرهن نداشت

ص: 273

1- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 722

2- لیبب بیضون؛ موسوعه کربلا؛ ج 2 ص 259.

3- سید محمد جوادی

از بس که نیزه خون تنش را مکیده بود *** حتی توان و قدرت ناله زدن نداشت

در هجمه تواتر شمشیر و تیر و تیغ *** راهی به جز شقایق پرپر شدن نداشت

از بس که پیکرش شده پامال اسب ها *** یک جای بی جراحت و سالم، بدن نداشت

زلفی که شانه شد به سر نیزه صبحگاه *** کنج تنور چاره به جز سوختن نداشت

در بوریای کهنه، تن لاله پوش او *** پیچیده شد اگر چه شقایق کفن نداشت (1)

سه روز بدن مطهر امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا روی خاک گرم کربلا زیر آفتاب بود، امام سجاد علیه السلام آمد بدن بی سر و قطعه قطعه بابای غریبش را دفن کرد، داخل قبر، صورت به حلقوم بریده بابا گذاشت و گریه می کرد و می گفت: (أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَدَّ هَدًى وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ) (2)؛ «شب ها دیگر خواب به سراغم نمی آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت.»

سپس بدن ارباب برادرش حضرت علی اکبر را پایین پای امام حسین علیه السلام دفن کرد، آن گاه به بنی اسد فرمود که دوتا گودال کنند؛ در یکی، ابدان مطهر شهدای بنی هاشم و در گودال دیگر ابدان مطهر شهدای اصحاب را دفن کردند. (3) سپس آمد کنار نهر علقمه کنار بدن بی دست عمو جاننش قمر بنی هاشم علیه السلام بدنی که سر نداشت از بس که با شمشیر و نیزه به او زده بودند، قطعه قطعه شده بود. (4) تا نگاهی به این بدن افتاد، شروع کرد به گریه کردن و فرمود: (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا

ص: 274

1- یوسف رحیمی.

2- مقرر، عبد الرزاق، مقتل الحسين عليه السلام ص 337

3- همان.

4- لیب بیضون، موسوعة كربلاء؛ ج 2، ص 286.

قَمَرِ بَنِي هَاشِمٍ، وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَيْءٍ يَهْدِي مُحْتَسِبٍ وَرَحْمَةً اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» (1) «ای قمر بنی هاشم بعد از تو خاک بر سر دنیا بر تو درود می فرستم و رحمت و برکات خداوند را برای تو طلب می کنم.» امام سجاده علیه السلام بدن بی دستِ عمو جانش را می بوسید و آن بدن مطهر را کنار نهر علقمه دفن کرد.

این دست رشید پسر ام البنین است *** با پیکر بی سر، بدنش روی زمین است

افسوس که پیشانی عباس شکسته *** در چشم نگهبان حرم تیر نشسته (2)

گزیر

یا امام سجاده! تا نگاهت به بدن مجروح و بی دست عمو جانت ابوالفضل العباس علیه السلام افتاد گریه کردی بدن قطعه قطعه عمو جانت را بوسیدی با اشک و گریه بدن علمدار کربلا را دفن کردی؛ بنی اسد کنار شما بودند، اگر کاری داشتی یا چیزی نیاز داشتی به شما کمک می کردند اما فدای آن آقای غریبی که یک شب توی مدینه می خواست بدنِ تنها یاورش را دفن کند ولی کسی نبود کمکش کند؛ بچه ها که کوچک بودند نمی توانستند کمک کنند امیرالمؤمنین علیه السلام تنهای تنها بود، اگر داخل قبر برود کی بدن را به دستش بدهد اگر بالای قبر بماند کی بدن را از او بگیرد؟! علی علیه السلام که همه جا یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در جنگ احد مثل پروانه دور پیامبر صلی الله علیه و آله می گشت لیلۃ المبیت در بستر مرگ خوابید، حالا شب تنهایی امیرالمؤمنین است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله او را تنها نمی گذارد یک مرتبه نگاه کرد (خَرَجْتُ يَدُ فِتْنَتِهَا وَأَنْصَرَفَ) (3)؛ «دستانی شبیه دستان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبر بیرون آمد و بدن مطهر فاطمه علیها السلام را گرفت و داخل قبر گذاشت». در روایت است امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله! (فَأَحْفَظُهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرُهَا الْحَالَ) (4)؛ «خودت از

ص: 275

1- مقرر عبد الرزاق مقتل الحسين عليه السلام ص 337

2- غلامرضا سازگار

3- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج 3، ص 365.

4- کلینی محمد بن یعقوب؛ کافی؛ ج 1 ص 459

فاطمه علیها السلام سؤال کن و از حال وی خبر بگیر».

زبان حال و گفتگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام:

دخترم، آن شب که من دست علی دادم تو را *** جای پنج انگشت سیلی در رخت پیدا نبود!

جان بابا، نقش این سیلی گواهی می دهد *** هیچ کس مثل من و مثل علی تنها نبود

دخترم، روزی که بر ماه رخت سیلی زدند *** هر چه می پرسم، بگو آیا علی آن جا نبود؟

جان بابا، بود اما دست هایش بسته بود *** چاره ای جز صبر بین دشمنان او را نبود

دخترم، آیا حسینم دید مادر را زدند *** شاهد این صحنه آیا بود زینب، یا نبود؟

جان بابا، لرزه بر اندامشان افتاده بود *** ذکرشان جز «یا رسول الله و یا اُمّاه» نبود (1)

ص: 276

کتیبه 20: دروازه کوفه

اشاره

ص: 277

آورده ام در شهرتان خاکسترم را *** آیات باقیمانده بال و پرم را
آورده ام ای کوچه های نا مسلمان *** مؤمن ترین فریادهای حنجرم را
دیشب مراعات حسینم را نکردید *** در کوفه وا کردید پای مادرم را
من آیه هایی در حجاب نور هستم *** خالی کنید ای چشم ها، دور و برم را
نذر سر این کعبه بالای نیزه *** در شهرتان خیرات کردم زیورم را
من یک نفر در دو تنم اما دو روز است *** از دست دادم نیمه ای از پیکرم را
یک نیمه ام را روی تیغ نیزه بردید *** در محمل بی پرده نیم دیگرم را
اما به توحید نگاهم روی نیزه *** زیباتر از هر روز دیدم دلبرم را (1)
طبق نقل تاریخ روز دوازدهم محرم، اهل بیت علیهم السلام امام حسین علیه السلام را به عنوان «اسیر»

ص: 278

وارد شهر کوفه کردند. مردم کوفه برای دیدن اسیران از خانه های خود بیرون آمده بودند، زنان کوفی با دیدن اهل بیت امام حسین علیه السلام گریه می کردند و به سر و صورت می زدند و گریبان پاره می کردند و مردان کوفی نیز همراه زنان گریه می کردند. زین العابدین علیه السلام خطاب به آنان فرمود: برای ما گریه می کنید؟! پس چه کسی غیر از شما عزیزان ما را کشته است؟» (1)

راوی نقل می کند اهل بیت امام حسین علیه السلام را بر چهل محمل بی سایبان سوار کرده بودند و زین العابدین علیه السلام بر شتری بی جهاز سوار بود که بر اثر غل و زنجیر، خون از گردن و پاهایش جاری بود و خطاب به مردم کوفه می فرمود: «در واقعه کربلا داغی بر دل ما گذاشتید که هرگز تسکین نمی یابد. (2)

در روایت است یکی از زنان کوفی که از بالای بام به کاروان اسرا نگاه می کرد، پرسید: «مِنْ أَيِّ الْأُسَارَى أَنْتَ؟»؛ (3) «شما از کدام اسیران هستید؟» گفتند: «نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (4) «ما اسیران آل محمدیم». آن زن کوفی از بالای بام پایین آمد و تعدادی چادر و مقنعه آورد و به زن ها و بچه ها داد تا خودشان را بپوشانند. در این حال، شیر زن عاشورا دختر امیرالمؤمنین زینب کبری علیها السلام اشاره ای به جمعیت کرد و با اقتدار و صلابت خطاب به مردم کوفه فرمود: «ساکت باشید». همه ساکت شدند و نفس ها در سینه ها حبس شد، حتی زنگ شتران از صدا افتاد، آن گاه بانوی داغیده کربلا پس از حمد و سپاس خدای متعال و درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای اهل کوفه! ای اهل خدعه و بی وفایی! آیا گریه می کنید؟ امیدوارم همیشه اشکتان جاری باشد مردم کوفه زیاد بگرید کم بخندید. لکه ننگی که بر دامن نهادید به هیچ وجه نمی توانید پاک کنید می دانید [بدن] جگر گوشه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را پاره پاره کردید؟ می دانید چه خونی از او ریختید؟ و چه حرمتی را از او

ص: 279

1- بحرانی عبدالله عوالم العلوم؛ ج 17؛ ص 368

2- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال معرب؛ ج 1، ص 728. مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السیطین، ص 772

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 144.

4- همان.

پایمال کردید؟ آیا اگر آسمان خون بیارد، تعجب می کنید؟» (1)

این جا بود که صدای گریه و ناله مردم کوفه بلند شد زنان کوفی خاک بر سر خود می ریختند لطمه به صورت می زدند مردان کوفی نیز گریه می کردند. در این حال همه ای بلند شد، مردم نگاه کردند، دیدند سرهایی نورانی بالای نیزه آوردند، جلوتر از همه سر مقدس امام حسین علیه السلام بود، سری که شبیه ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. یک مرتبه زینب علیها السلام متوجه صدای همه مردم شد نگاه کرد سر بریده برادر را بالای نیزه دید.

زیبا هلال یک شبه ای سایه سرم *** بالا نشسته ای و مرا می کنی نگاه

عالم همه پناه به نام تو می برند *** حالا ببین که خواهر تو گشته بی پناه

عمری سرم به سینه ات آرام می گرفت *** حالا تو روی نیزه، و من بین محملم

هر بار نیزه دار، سرت چرخ می دهد *** با هر تکان نیزه تکان می خورد دلم

از بعد قتلگاه که دیدم به چشم خود *** زخمی شده دو گونه تو در وضوی خاک

دامن گرفته ام پی رأس تو هر قدم *** تا که نیفتی از سر نیزه به روی خاک

عمری ندیده است کسی سایه مرا *** حالا ببین که رنج و بلا یاورم شده

شاه نجف کجاست تماشا کند مرا *** این آستین کهنه حجاب سرم شده (2)

ص: 280

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحارالانوار؛ ج 45، ص 108 و 109.

2- قاسم نعمتی

تا سر بریده را بالای نیزه دید، طاقت نیاورد؛ راوی نقل می کند: (فَنَطَحَتْ جَبِينَهَا بِمُقَدِّمِ الْمَحْمِلِ حَتَّى رَأَيْنَا الدَّمَ يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ قِنَاعِهَا)؛ (1) «چنان پیشانی خود را به جلوی محمل زد که دیدیم خون از زیر مقنعه آن حضرت جاری شد.» سپس با سر بریده برادر سخن گفت:

يَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَ كَمَالًا *** غَالَهُ حَسْفَةٌ فَأَبْدَا غُرُوبًا

ما تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي *** إِنَّ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا

يَا أَخِي لَوْ تَرَى عَلِيًّا لَدَى الْأَسْرِ *** مَعَ الْيَتِيمِ لَا يُطِيقُ جَوَابًا

كُلَّمَا أَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَا *** لَكَ بِذُلٍّ يُفِيضُ دَمْعًا سَكُوبًا (2)

«ای ماه نوی که چون به کمال رسیدی خسوف تو را فرو گرفت و پنهان گشتی».

فکر نمی کردم ای پاره دلم (چنین روزی آید) اما این مقدر و نوشته شده بود.

ای برادر! کاش علی بن الحسین علیه السلام را وقت اسیر کردن می دیدی با یتیمان دیگر که یارایی گفتار نداشت.

هر وقت او را می زدند و می آزرندند تو را با ناله و زاری می خواند و اشک از دیدگانش می ریخت».

طبق نقل مشهور، نازدانه ای از امام حسین علیه السلام به نام فاطمه علیها السلام کنار حضرت زینب علیها السلام بود، همین که این دختر سر بریده بابا را بالای نیزه دید، شروع کرد به گریه کردن این نازدانه آن چنان طاقت از کف داده بود که حضرت زینب علیها السلام تا متوجه او شد، رو کرد به سر بریده برادر و گفت:

«يَا أَخِي فَاطِمَ الصَّغِيرَةَ كَلِمَهَا *** فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبًا» (3)

ص: 281

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 45، ص 115؛ بحرانی اصفهانی، عبد الله عوالم العلوم و المعارف؛ ج 17، ص 373. قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال (مغرب)؛ ج 1، ص 728. لیبب بیضون، موسوعه کربلاء؛ ج 2، ص 268. قمی شیخ عباس؛ نفس المهموم؛ ص 365

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45، ص 115.

3- همان.

«ای برادر! با این فاطمه علیها السلام خردسال سخن بگوی؛ چرا که نزدیک است دلش بسوزد و آب شود».

به جان فاطمه علیها السلام دریاب جان فاطمه ات را *** که رنگ چهره او همچو آفتاب پریده

کنار محمل و دستم نمی رسد به سر نی *** مرا ببخش که قدم ز بار غصه خمیده (1)

گزین

عرض کنم: یا زینب! سر بریده برادر را بالای نیزه دیدی، طاقت نیاوردی، گریه کردی، سر به چوبه محمل زد؛ در مجلس یزید هم سر بریده برادر را در طشت طلا- دیدی، چوب یزید (لعنت الله علیه) را بر لب و دندان برادر دیدی، آن جا دیگر محمل و کجاوه ای نبود تا سرت را به آن بزنی، دست بردی گریبان چاک زد.

(وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْنِعُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِثِّي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى ...) (2)

«از شدت غم و اندوه گریبان خود را چاک زد و با صدایی محزون که قلب ها را جریحه دار می کرد فریاد زد: ای حسین! ای محبوب دل رسول خدا، ای فرزند مکه و منی ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان علیها السلام ای پسر دختر پیامبر برگزیده خدا.»

آهسته تر زن! به پیمبر گناه نیست! *** لب های سنگ خورده او روبراه نیست

داری درست جای همان نیزه می زنی! *** این مجلس شراب، کم از قتلگاه نیست

آتش به باغ سوخته خواهرش زن *** طعنه به موی مملو خاکسترش زن

ص: 282

1- غلامرضا سازگار

2- ابن نماي حلي، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 100

باشد، به گریه های حرم اعتنا نکن *** باشد بزن، ولی جلوی مادرش نزن

این سر به جبر نیزه اشرا ر آمده *** با داغ دست های علمدار آمده

زخم زبان به پیری او می زنی چرا؟! *** همراه زینب از سر بازار آمده (1)

ص: 283

كتيبه 21: مجلس عبيدالله بن زياد (لعنة الله عليه)

اشارة

ص: 285

از پا فتادم و نفسم در شماره است *** بنگر به خواهرت، سخنم با اشاره است
توروی نیزه، دختر تو پای نیزه ها *** با دست بسته طفل تو گرم نظاره است
عباس کو؟ تا که ببند سه ساله را *** نی گوش مانده باقی و نی گوشواره است
از دست ها مپرس، مپرسی ز مشت ها *** زین غصه خون به قلب دل سنگ خاره است
از دختری بپرس که خونی ست صورتش *** دیدم به خاک، تکه ای از گوش پاره است
از روی بام سنگ به ناموس تو زدند *** داغ دلم چو زخم تنت بی شماره است (1)

ای که فراز نیزه، تو را آشیان شده *** بنگر مرا که ناقه عریان مکان شده
حرفی که نه! اشاره ای حتی نمی کنی! *** از آن زمان که هم سخنت خیزران شده
از بس که سنگ خورده ای از دست کوفیان *** خون لخته از کنار لبانت روان شده

ص: 286

سنگی که می خورد به سرت، می خورد به من *** پرتابشان ببین چه قدر با نشان شده

شهری که پایتخت علی بوده یک زمان *** حالا دگر محله نامردمان شده

ای همسفر! تو روی نی و من به زیر نی *** از روی نی، سرت به سرم سایبان شده (1)

پس از این که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در کوچه های کوفه گردانند و سرهای مطهر شهدا را بر فراز نیزه در مقابل چشم زنان و دختران امام حسین علیه السلام قرار دادند، آنان را به مجلس این زیاد آوردند. آن ملعون سر مقدس امام حسین علیه السلام را در طشت طلا مقابلش نهاده بود و با چوب دستی خود به لب های مبارک امام حسین علیه السلام می زد و می گفت: حسین! چه زود پیر شدی! زید بن ارقم. یکی از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مجلس بود. و تا این منظره را دید به او گفت: ابن زیاد! به لب های او زن! خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم این لب ها را می بوسید. (2)

با چه دلی می زنی بر لب و دندان او *** کز همه دل می برد نغمه قرآن او

گر چه تحمل کند ضربه چوب تو را *** تاب و توان می برد، گریه طفلان او (3)

زینب کبری علیها السلام با وقار فاطمی و صلابت علوی گوشه ای از مجلس نشست؛ زن های اهل بیت علیهم السلام دور او را گرفته بودند ابن زیاد ملعون متوجه آن حضرت شد و سؤال کرد این زن کیست که زنان اطراف او را گرفتند؟ زینب علیها السلام جواب نداد. ابن زیاد دوباره سؤال کرد حضرت پاسخی نداد برای بار سوم سؤال کرد زنی در جواب گفت: ایشان زینب کبری یادگار فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ ابن زیاد تا متوجه شد این زن بی بی زینب کبراست شروع کرد به شماتت کردن و زخم زبان زدن؛ رو کرد طرف حضرت و گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَادِيثَكُمْ)؛ (4) «خدا را شکر که شما را رسوا کرد و کشت و در آن چه که آورده بودید دروغتان را آشکار کرد.» این جا بود که شیر زن کربلا با شجاعت تمام

ص: 287

1- محمد حسن بیات لو.

2- ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ ص 165 مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2 ص 114

3- ناشناس

4- همان.

جواب ابن زیاد را داد و فرمود: «خدا را شکر که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و ما را از رجس و پلیدی پاک و پاکیزه گردانید. و این را بدان که شخص فاسق رسوا شود و انسان ستمگر دروغ می گوید.» (1) ابن زیاد گفت: «كَيْفَ رَأَيْتَ صَنَعَ اللَّهُ بِأَخِيكَ وَأَهْلِي بَيْنَكَ؟»؛ (2) «کار خدا را با برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟» حضرت فرمود: (مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيِّجَمُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظُرْ لِمَنْ يَكُونُ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ هَبْلُكَ أَمْ لَكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ؟) (3) «جز خیر و زیبایی چیزی ندیدم. اینان افرادی بودند که خداوند مقام شهادت را سرنوشتشان ساخت؛ از این رو داوطلبانه به خوابگاه های خود شتافتند. به زودی خداوند بین آنان و تو را جمع کند، تا تو را به محاکمه بکشد اکنون بنگر در آن دادگاه و محاکمه چه کسی پیروز و چه کسی درمانده است؟ مادرت به عزایت بنشیندای پسر مرجانه» ابن زیاد ملعون از سخنان زینب کبری علیها السلام بسیار خشمگین شد و تصمیم به کشتن حضرت گرفت، عمرو بن حریث که در مجلس حاضر بود به ابن زیاد گفت: «این زنی بیش نیست، زن را نباید به گفتارش مجازات کرد.» (4) در این جا ابن زیاد با سخنی دل زینب کبری علیها السلام را آتش زد و گفت: «خداوند دل مرا با کشتن حسین تو و افراد فامیلت شفا بخشید.» زینب کبری علیها السلام با این سخن ابن زیاد ملعون اشکش جاری شد و فرمود: (لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَأَبْرَتَ أَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعِي وَاجْتَشَّتَ أَصْلِي فَإِنْ تَشَفَّيْتَ بِهَذَا فَقَدْ اِسْتَفَّيْتَ)؛ (5) «بزرگ مرا کشتی و شاخه های مرا بریدی و ریشه مرا کندی و اگر شفای دلت در این است باشد.»

خودم دیدم به صحرا یوسفم را *** که جسمش پاره تر از پیرهن بود

خودم دیدم نشان سُم اسبان *** عیان بر روی آن خونین بدن بود

ص: 288

1- همان.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 160

3- همان ص 161.

4- همان.

5- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 90

خودم دیدم که از بالای نیزه *** چهل منزل نگاه او به من بود (1)

سید بن طاووس می نویسد: ابن زیاد نگاهی به امام سجاد علیه السلام کرد و پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: علی بن الحسین است گفت: مگر خدا، علی بن الحسین را نکشت؟ حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «او برادرم بود که مردم در کربلا او را شهید کردند». ابن زیاد ملعون گفت: بلکه خداوند او را کشت. حضرت فرمود: «خداوند در وقت مرگ می میراند و آن افرادی را که در خواب نمرده اند را نیز می میراند». ابن زیاد ملعون گفت: تو این جرأت را داری که جواب من را بدهی؟! ببرید گردن او را بزنید. این جا بود که شیر زن کربلا زینب کبری علیها السلام از جا بلند شد حضرت سجاد علیه السلام را در آغوش گرفت و فرمود: «به خدا قسم، من از علی بن الحسین جدا نمی شوم. ای پسر زیاد! تو احدی را برای ما باقی نگذاشتی اگر می خواهی او را به قتل برسانی، مرا هم با او بکش» ابن زیاد ملعون پس از این که ساعتی به حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام نگاه کرد، گفت: تعجب می کنم از صله رحم کردن این زن به خدا قسم من این طور گمان می کنم این زن دوست دارد من او را با این مرد بکشم! این مرد را رها کنید همین بیماری که دارد برایش کافی خواهد بود. (2)

گریز

جانم فدای زینب کبری علیها السلام، این جا امام سجاد علیه السلام را در آغوش گرفت و نگذاشت ابن زیاد ملعون حضرت را به شهادت برساند اما کربلا هر کاری کرد نتوانست حسیش را از دست شمر نجات دهد. وقتی ابا عبدالله علیه السلام از روی زین بر زمین افتاد، (وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفَسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي وَ أَخَاهُ وَ سَيِّدَاهُ وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ)؛ (3) زینب علیها السلام از خیمه بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم، وای سرورم، وای همه کس و کارم» خود را به حضرت رساند، دید امام حسین علیه السلام در خون خود می غلطد، پاهایش

ص: 289

1- غلامرضا سازگار.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 161 و 162.

3- همان، ص 124.

را بر زمین می کشد. کنار بدن نشست بدن خونین برادر را در آغوش گرفت و با اشک و ناله می گفت: «برادرم! با من حرف بزن، تو را به حق جدم رسول الله صلی الله علیه و آله، تو را به حق پدرم علی مرتضی علیه السلام، تو را به حق مادرم فاطمه علیها السلام جواب زینب را بده». در این حال امام حسین علیه السلام به سختی جواب داد: «خواهرم زینب! قلبم را آتش زدی تو را به خدا آرام باش». در همین حال شمر ملعون با تازیانه به شانه های زینب کبری علیها السلام زد و گفت: از حسین جدا شو و گرنه تو را به او ملحق خواهم کرد. حضرت زینب علیها السلام خود را روی بدن برادر انداخت و فرمود: «به خدا قسم از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را ذبح کنی، قبل از او مرا ذبح کن» آن گاه حضرت را با تازیانه از برادر جدا کرد و خودش روی سینه امام حسین علیه السلام نشست. (1)

این سینه، جای بوسه پیغمبران است *** بردار پایت را، رها کن خنجرش را

پاشو از این سینه، نمی بینی مگر تو *** روی بلندی، اضطراب خواهرش را

کشتیش، بس کن بی حیای بی مروت *** کمتر بسوزان قلب خون مادرش را

یک جرعه آبش کاش می دادی حرامی *** حالا که کشتید از جفا آب آورش را

شد چادر خاکی زهرا، غرق در خون *** وقتی فرو می برد ملعون خنجرش را (2)

مرثیه 2: فدائی ولایت

اشاره

به سوی شام و کوفه ام، چه دل شکسته می برند *** ببین که زینب تو را، غریب و خسته میب روند

ص: 290

1- قزوینی، سید کاظم؛ زینب کبری من المهد الی اللحد؛ ص 160

2- وحید محمدی

همان وجود نازنین خدای صبر در زمین *** تمام رکن قامتش، ز هم گسسته می برند

زیارت تو آمدم، سرت نبود یا حسین *** مرا برای دیدن سر شکسته می برند

تو در تنور و کودکان، میان آتش حرم *** غم تو و یتیم تو به دل نشسته می برند

بین که یک شبه شده، جمال ما همه کبود *** ز قتلگاه تو مرا به دست بسته می برند

سر امیر لشکرت، به نیزه ها نمی نشست *** ولی ز بغض و کین سرش، به نیزه بسته می برند

برای کودکان خود، ز گوش کودکان تو *** تمام گوشواره ها به دست بسته می برند (1)

ابن زیاد ملعون، مجلسی در دارالاماره برپا کرد و عموم مردم را دعوت کرد خودش بر کرسی قدرت نشست و سر مقدس امام حسین علیه السلام را در طشت طلا (2) مقابلش نهاده بود. در این حال اهل بیت امام حسین علیه السلام را وارد کردند زینب کبری علیها السلام؛ با وقاری تمام در حالی که زنان اهل بیت علیهم السلام دور او را احاطه کرده بودند، وارد مجلس شد و گوشه ای نشست ابن زیاد که از این حالت صلابت و وقار و بزرگی زینب علیها السلام به خشم آمده بود سؤال کرد این زن کیست؟ کسی جواب او را نداد. بار دوم سؤال کرد، کسی جواب او را نداد برای بار سوم پرسید: این زن کیست؟ یکی از زن ها گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ»؛ این خانم، زینب دختر علی علیه السلام است». ابن زیاد تا متوجه شد این زن، بی بی زینب کبراست شروع کرد به شماتت کردن و زخم زبان زدن و گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَ حُكْمَكُمْ وَقَتْلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَادِيثَكُمْ)؛ «خدا را شکر که شما را رسوا کرد و کشت و در آن چه که آورده بودید دروغتان را آشکار کرد.» این جا

ص: 291

1- جواد حیدری

2- ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ ص 165

بود که شیر زن کربلا با شجاعت تمام جواب ابن زیاد را داد و فرمود: «خدا را شکر که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و ما را از رجس و پلیدی، پاک و پاکیزه گردانید. و این را بدان که شخص فاسق رسوا شود و انسان ستمگر دروغ می گوید.» (1) ابن زیاد گفت: «كَيْفَ رَأَيْتَ صَنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟»؛ (2) «کار خدا را با برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟» حضرت فرمود: (ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّ وَتُخَاصِمُ فَأَنْظِرْ لِمَنْ يَكُونُ الْفَلَاحُ يَوْمَئِذٍ هَبْلَثَكَ امْكُ يَابْنَ مَرْجَانَه)؛ (3) «جز خیر و زیبایی چیزی ندیدم. اینان افرادی بودند که خداوند مقام شهادت را سرنوشتشان ساخت از این رو داوطلبانه به خوابگاه های خود شتافتند به زودی خداوند بین آنان و تو را جمع کند، تا تو را به محاکمه بکشد، اکنون بنگر در آن دادگاه و محاکمه، چه کسی پیروز و چه کسی در مانده است؟ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه». ابن زیاد ملعون از سخنان زینب کبری علیها السلام بسیار خشمگین شد، دستور به کشتن حضرت داد، اطرافیانش نگذاشتند و او را از کشتن شیر زن کربلا منصرف کردند. در روایت است ابن زیاد ملعون با چوب دستی خود به لب و دهان امام حسین علیه السلام می زد و می گفت: حسین! چه زود پیر شدی؟ «يَوْمُ بَيْتِ بَدْرٍ» (4) امروز به تلافی روز بدر، حسین چه دندان های سپیدی دارد. (5) در روایت است خانمی از بین زن های اهل بیت علیهم السلام از جا بلند شد و سر مطهر امام حسین علیه السلام را برداشت، سر را به سینه چسباند سر را می بوسید و به شدت گریه می کرد (6) و با سوز دل می گفت:

وَأَحْسِنَا فَلَا نَسِيتُ حُسَيْنًا *** أَقْصَدْتُهُ أَسِنَّةُ الْأَدْعِيَاءِ

غَادِرُوهُ بِكَرْبَلَاءَ صَرِيعاً *** لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءَ (7)

ص: 292

1- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45، ص 115

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 160

3- همان ص 161

4- ابن بابویه محمد بن علی؛ امالی؛ ص 165

5- قمی شیخ عباس؛ منتهی الامال معرب؛ ج 1، ص 735.

6- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 897

7- سبط بن جوزی؛ تذکرة الخواص؛ ص 230 مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 343

«واحسیناه! من فراموش نخواهم کرد حسین را و فراموش نخواهم نمود که دشمنان نیزه ها بر بدن او زدند و فراموش نخواهم نمود که بدن او را در کربلا روی زمین گذاشتند و دفن نکردند. خداوند، دو سمت کربلا (1) را سیراب نگرداند.»

این خانم رباب، مادر حضرت علی اصغر علیه السلام بود.

ای سر خونین تو آرامش جانم، حسین *** از غم داغ تو هر دم اشک ریزانم، حسین

چوب ظالم، لعل لب های شما، ای وای من *** با غم داغ تو آمد بر لبم جانم، حسین (2)

گزین

رباب علیها السلام خیلی با وفاست، این خانم خیلی به امام حسین علیه السلام علاقه دارد؛ امام حسین علیه السلام هم خیلی حضرت رباب و دخترش سکینه را دوست دارد. لذا می فرماید:

(لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأَحِبُّ دَارًا تَحُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ) (3)

«به جان تو سوگند! من خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.»

این خانم اربعین هم که آمد کربلا راضی نشد از کنار قبر امام حسین علیه السلام به مدینه برگردد؛ لذا خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: «من از شما خواهش می کنم به من اجازه بدهید در کربلا بمانم آخر نمی توانم قبر حسین علیه السلام را تنها بگذارم، حسینم غریب است کسی را ندارد». نقل می کنند رباب علیها السلام یک سال کنار قبر حضرت ماند،

ص: 293

1- اشاره به رود دجله و فرات است. عطایی، محمد رضا؛ شرح حال و فضائل خاندان نبوت صلی الله علیه و آله؛ ترجمه تذکرة الخواص؛ ص 347.

2- ناشناس.

3- بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف؛ ج 2، ص 196.

روزها می آمد زیر آفتاب می نشست و برای مصائب امام حسین علیه السلام گریه می کرد. آمدند برایش سایبان درست کنند، گفت: «من زیر سایبان نمی روم آخر خودم دیدم بدن حسینم زیر آفتاب سوزان کربلا بود» (1)

دیدم به روی نیزه ها بال و پرت را *** دیدم به صحرا ارباً اربا پیکرت را

دیدم به سرعت آمدند و دوره کردند *** دیدم گرفتند اشقیا دور و برت را

دیدم نشسته شمر روی سینه تو *** دیدم تمام لحظه های آخرت را

بالا سرت بودم گریبان می دریدم *** وقتی که با پا بر زمین می زد سرت را (2)

ص: 294

1- عزالدین ابوالحسن، ابن اثیر، الكامل فی التاريخ؛ ج 4، ص 88 مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 897

2- علیرضا خاکساری

كتيبه 22: طفلان حضرت مسلم بن عقيل عليه السلام

اشارة

ص: 295

دلم مبتلای یتیمان مسلم

سرم خاک پای یتیمان مسلم

که هستم گدای یتیمان مسلم

یتیم و وحید و فرید و اسیرند *** دو تا مستجار و دو تا مستجیرند

دو تا مثل چشمه، دو تا مثل آب و

دو تا ماهتاب و دو تا آفتاب و

دو تا یوسف رفته زیر نقاب و

دو صاحب کرامت، دو صاحب مدارج *** دو باب العنایت، دو باب الحوائج

دو تا قرص ماهی که همتا ندارند

دو تا بی گناهی که بابا ندارند

دو بی سر پناهی که مأوا ندارند

یکی روح مسلم، یکی جان مسلم *** الهی به قربان طفلان مسلم

دو تا یاکریم هوای حسین اند

دو گلدسته کربلای حسین اند

فدای همه بچه های حسین اند

دو تا طفل بی جان، دو تا طفل بی سر *** یکی نذر اکبر، یکی نذر اصغر

دو عاشق که در دل قراری ندارند

دو خسته که راه فراری ندارند

به جز گریه کردن که کاری ندارند

دلِ عالم از اشک اینان شکسته *** شده مویشان بسته، دندان شکسته (1)

وقتی اهل بیت امام حسین علیه السلام را به عنوان اسیر نزد ابن زیاد ملعون آوردند، این دو کودک به نام های محمد و ابراهیم که یکی هشت ساله و دیگری نه ساله، همراه با خاندان عصمت و طهارت بودند ابن زیاد این دو کودک را که دید دستور داد آنان را به زندان ببرند و با سختی با ایشان رفتار کنند. این دو طفل بی گناه را به زندان بردند؛ در زندان روزگار سختی داشتند و جیره غذایی هر کدام در شبانه روز، یک قرص نان بود و آب آشامیدنی آنان محدود و کم بود؛ لذا روزها را روزه دار بودند.

مدت یک سال گذشت، یکی از آنان به دیگری گفت: «بیا موقعی که این زندانبان آمد، خود را به او معرفی کنیم؛ شاید آب و غذای ما را بیشتر کند». هنگام شب که فرارسید و زندانبان به عادت همیشه دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنان آورد آن برادر کوچک تر به زندانبان گفت: «ای پیرمرد! آیا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را می شناسی؟» گفت: «چگونه نشناسم؟! او پیامبر من است». گفت: «آیا جعفر بن ابی طالب را هم می شناسی؟» گفت: «چگونه جعفر را نشناسم، خدا دو بال به او عطا کرده و با ملائکه پرواز می نماید» گفت: «آیا علی بن ابی طالب علیه السلام را می شناسی!» زندانبان گفت: «چگونه علی بن ابی طالب علیه السلام را نشناسم، او پسر عمو و برادر پیغمبر من است». گفت: «ای آقا! ما از عترت پیغمبریم، ما فرزندان مسلم بن عقیل علیه السلام هستیم

ص: 297

که در دست تو اسیریم. دیگر خسته و رنجور شده ایم؛ اگر ممکن است بر ما آسان بگیر». این مرد وقتی شنید این ها فرزندان مسلم علیه السلام هستند، بسیار ناراحت شد، روی دست و پای آنان افتاد و گفت: «جانم فدایتان باد، چرا زودتر خودتان را معرفی نکردید؟ این درهای زندان به روی شما باز است به هر کجا که می خواهید بروید». وقتی شب فرا رسید زندانبان دو قرص نان و یک کوزه آب برای آنان آماده کرد و ایشان را راهنمایی کرد و گفت: شب ها راه بروید و روزها پنهان شوید تا خدای توانا راه فرجی برای شما قرار دهد. آن دو کودک شبانه حرکت کردند، مقداری راه آمدند، خسته شدند تا این که به در خانه ای رسیدند پیرزنی ایستاده بود، به او پناه آوردند و از او خواهش کردند و گفتند: «ما دو کودک صغیر و غریب هستیم راه را بلد نیستیم ساعتی به ما جا بده تا استراحتی کنیم و غذایی بخوریم تا مقصدمان را پیدا کنیم و به راهنمان ادامه دهیم». پیرزن گفت: «شما که هستید که این قدر زیبا و خوشرو هستید؟» گفتند: «ما از عترت پیامبر تو هستیم که از زندان ابن زیاد و قتل فرار کردیم». پیرزن گفت: ای عزیزان من! من دامادی دارم که فاسق است و در حادثه کربلا در رکاب ابن زیاد ملعون بوده است می ترسم شما را پیدا کند و به قتل برساند». آنان گفتند: «ما فقط یک شب مهمان شما هستیم. وقتی صبح شد می رویم» پیرزن گفت: «پس صبر کنید تا غذا و آب برای شما بیاورم». غذا و آب آورد، این دو کودک بیگانه غذا خوردند و خوابیدند. ساعتی از شب گذشت، داماد آن پیرزن آمد و دق الباب کرد، پیرزن گفت کیستی؟ خودش را معرفی کرد پیرزن گفت: برای چه این موقع در خانه من آمدی؟ گفت: دو کودک از زندان ابن زیاد فرار کرده اند؛ ابن زیاد گفته: هر کس سر یکی از این دو کودک را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد و هر کسی سر هر دو کودک را بیاورد دو هزار درهم جایزه می گیرد. من خیلی گشته ام و آنان را پیدا نکرده ام. پیرزن گفت: بترس از این که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فردای قیامت دشمن تو باشد!

آن مرد گفت: در را باز کن، استراحتی نمایم تا فردا اول وقت به دنبال این دو کودک بروم. پیرزن در را باز کرد.

غذایی برای او آورد، آن ملعون غذایش را خورد و مشغول استراحت شد. نیمه شب ناگهان صدایی از این دو کودک شنید، از جا بلند شد و در همان تاریکی به دنبال صدا می گشت، در و دیوار را لمس می کرد تا این که دستش به کودک کوچک تر برخورد کرد، به آن کودک گفت: تو کیستی؟ کودک به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من صاحب خانه ام، شما کیستید؟ برادر کوچک تر، برادر بزرگ تر را بیدار کرد و گفت: ای حبیب من! برخیز، به خدا قسم دچار آن بلایی شدیم که از آن می ترسیدیم. آن مرد خبیث به این کودکان گفت: شما کیستید؟ گفتند: اگر ما راست بگوییم، در امان خواهیم بود؟ گفت: آری. گفتند: همان امانی که خدا و رسول فرموده اند؟ گفت: آری گفتند حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام بر این امان شاهد باشد؟ گفت: آری. گفتند: خدا به آن چه را که ما می گوئیم وکیل و شاهد باشد؟ گفت: آری. گفتند: «ای مرد! ما از عترت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم که از زندان ابن زیاد و از ترس مرگ فرار کرده ایم». آن مرد بی رحم گفت: عجب! از مرگ به سوی مرگ فراری شده اید؟! سپاس مخصوص آن خدایی است که شما را به دام من انداخت. از جا بلند شد و دو کتف آن دو کودک را بست و آن دو کودک آن شب را با دست بسته صبح کردند.

هنگامی که سپیده صبح بالا آمد، غلام خود را خواست و به او گفت: این دو کودک را بگیر و ببر کنار شط فرات گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور تا برای ابن زیاد ببرم و مبلغ دو هزار درهم جایزه بگیرم غلام شمشیر را گرفت و جلوی آن دو کودک روانه شد چند قدمی بیشتر نرفته بود که یکی از آن دو کودک به او گفت: «ای غلام! سیاهی تو خیلی به سیاهی بلال مؤذن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شباهت دارد!» غلام گفت: مولای من مرا به قتل شما مأمور کرده، شما کیستید؟ گفتند: «ما از عترت پیامبر تو هستیم که از زندان ابن زیاد و کشته شدن فرار کرده ایم». آن غلام تا متوجه شد به پای آنان افتاد و آنان را بوسید و گفت: ای عترت پیغمبر خدا جان من به فدای شما. باد سپس فرار کرد و شمشیر را به زمین انداخت خود را به فرات زد و از آن طرف خارج شد مولایش فریاد زد: ای غلام! چرا فرمان مرا اجرا نکردی؟ گفت: تا موقعی مطیع تو بودم که معصیت خدا را نکرده بودی؛

ولی اکنون که خدا را معصیت می کنی من در دنیا و آخرت از تو بیزارم!

سپس آن مرد خبیث پسر خود را خواست و گفت: این دو کودک را بگیر و در کنار فرات ببر و سر آنان را جدا کن و نزد من بیاور تا نزد این زیاد ببرم و مبلغ دو هزار درهم جایزه بگیرم آن پسر شمشیر را گرفت و در جلو آن دو کودک به راه افتاد. چند قدمی بیشتر نرفته بودند که یکی از آن دو کودک به آن پسر گفت: «ای جوان! آیا از این جوانی خود و آتش جهنم ترس نداری؟» او گفت: مگر شما کیستید؟ گفتند: «ما از عترت پیامبر تو هستیم که پدرت کمر به قتل ما بسته است». آن پسر با سعادت به قدم های آنان افتاد و پای آنان را بوسید، سپس شمشیر را به یک طرف و خود را به فرات انداخت و از آب عبور کرد پدرش به وی فریاد زد چرا دستورم را اجرا نکردی؟ گفت از خدا اطاعت و از تو نافرمانی کنم، برایم بهتر است از این که از تو فرمانبرداری و از خدا نافرمانی نمایم.

آن مرد ملعون به طفلان مسلم گفت: کسی غیر از من، شما را نخواهد کشت: شمشیر را گرفت آن دو کودک را کنار فرات برد شمشیر از غلاف کشید اما تا نگاه آن دو کودک به آن شمشیر کشیده افتاد چشمانشان پر از اشک شد و به آن مرد گفتند: «ما را به بازار ببر و بفروش و از قیمت ما بهره مند شو. کاری مکن که فردای قیامت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دشمن تو باشد!» آن مرد خبیث گفت: شما را می کشم و سر شما را نزد ابن زیاد می برم تا جایزه بگیرم گفتند: «ای مرد! آیا قرابت ما را با پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم مراعات نمی کنی؟» گفت: شما با پیغمبر خدا قرابتی ندارید. کودکان گفتند: «ما را زنده نزد ابن زیاد ببر تا او در باره ما قضاوت کند». آن مرد توجهی نکرد، کودکان گفتند: «آیا به کوچکی ما ترحم نمی کنی؟» آن مرد ملعون گفت: خدا هیچ گونه ترحمی درباره شما در قلب من جای نداده است. کودکان گفتند: «اکنون که از کشتن ما دست بر نمی داری پس اجازه بده تا چند رکعت نماز بخوانیم». سپس چشمان خود را به طرف آسمان بلند کردند و گفتند: (يَا حَيُّ يَا حَكِيمُ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ بِالْحَقِّ)؛ «ای خدایی که زنده و

حکیم هستی، ای خدایی که بهترین حکم کنندگانی، بین ما و این شخص بحق داوری کن». آن مرد خونخوار متوجه برادر بزرگ تر شد و پس از این که گردن او را زد، سرش را در میان توبره نهاد در این هنگام برادر کوچک آمد و بدن خود را به خون برادر آغشته نمود و گفت: «من پیغمبر خدا را در حالی ملاقات می کنم که بدن خود را با خون برادرم خضاب کرده باشم». آن مرد گفت: اکنون تو را هم به برادرت ملحق می کنم سپس متوجه آن کودک صغیر شد و پس از این که گردنش را زد، سرش را در میان توبره نهاد؛ آن گاه جسد آنان را در حالی که غرق در خون بود، میان آب انداخت! (1)

چه شد بر دهان دوتا بچه ها زد؟ *** چرا گردن آن دو را از قفا زد؟

یکی بر سرش زد، یکی دست و پا زد *** به زانو نشست و کبوتر گشتی کرد

کنار برادر، برادر گشتی کرد (2)

گریز

عرض کنیم: باز هم خوب بود بعد از این که سر از بدن این دو طفل بی گناه جدا کرد، بدن هاشان را در آب انداخت دیگر کسی بدنشان را غارت نکرد، دیگر کسی بدنشان را زیر سم اسبان قرار نداد. اما فدای آن آقای غریبی که وقتی سر از بدنش جدا کردند، هم تشنه بود و هم گرسنه بود. (3) فدای آن مظلومی که لباسش را غارت کردند. ای کاش به همین اکتفا می کردند پس از این که سر از بدن آن حضرت جدا کردند عمر بن سعد ملعون خطاب به سربازانش صدا زد: «مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ»؛ (4) «چه کسی حاضر است اسب بر بدن حسین بتازاند؟»، فَأَتَتْدَبَ عَشْرَةٌ... فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ»؛ (5) «ده نفر آمدند

ص: 301

1- ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی صدوق؛ ص 84 تا 87

2- علی اکبر لطیفیان

3- سید بن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 209.

4- مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 2، ص 113.

5- همان

و بدن آن حضرت را زیر سم اسبان خود قرار دادند به طوری که استخوان های پشت مبارکش در هم شکسته شد.»

این تیغ ها نظام تت را به هم زدند *** ترکیب صورت و بدنت را به هم زدند

تیزی نیزه های پر از خشم شامیان *** تصویر کهنه پیرهننت را به هم زدند

تنها هجوم نیزه و شمشیر بس نبود *** با سنگ شیوه زدنت را به هم زدند

وقت هجوم و غارت جسمت، حسین من *** آری حرامیان کفنت را به هم زدند

رحمی نشد به پیکر بی جانت ای حسین *** با نعل تازه جسم و تت را به هم زدند (1)

ص: 302

کتبه 23: دير راهب

اشاره

ص: 303

گذشته چند صبحی ز روز عاشورا *** همان حماسه، که جاوید خوانده اند او را
همان حماسه زیبا، همان قیامت عشق *** به خون نشستن سرو بلند قامت عشق
به همره اُسر، می روند شهر به شهر *** سپاه جور و جنایت، سپاه ظلمت و قهر
ندیده چشم کسی، در تمام طول مسیر *** به جز مجاهدت، از آن فرشتگان اسیر
«چهل ستاره» که بر نیزه می درخشیدند *** به مهر و ماه در این راه، نور بخشیدند
طناب ظلم کجا، اهل بیت نور کجا؟ *** سر بریده کجا، زینب صبور کجا؟
هوا گرفته و دلتنگ بود، در همه جا *** نصیب آینه ها سنگ بود، در همه جا
نسیم، بدرقه می کرد آن عزیزان را *** صبا، مشاهده می کرد برگ ریزان را
نسیم، با دل سوزان به هر طرف که وزید *** صدای همهمه پیچید، در سپاه یزید
سپاه، مستِ غرور است و مستِ پیروزی *** و خنده بر لبش، از شور عافیت سوزی
چو برق و باد، به هر منزلی سفر کردند *** چو رعد، خنده شادی از این ظفر کردند

ز حد گذشته پس از کربلا جسارتشان *** که هست زینب آزاده در اسارتشان

گذار قافله یک شب کنار دیر افتاد *** شبی که عاقبت آن اتفاق خیر افتاد

حرامیان، همه شرب مُدام می کردند *** به نام فتح و ظفر، می به جام می کردند

اگرچه شب، شب سنگین و تلخ و تاری بود *** سر مقدس خورشید، در کناری بود

سری که جلوه «والشمس» بود در رویش *** سری که معنی «واللیل» بود گیسویش

سری که با نفس قدسیان مصاحب بود *** کنار سایه دیوار «دیر راهب» بود

سری، که از همه کائنات دل می برد *** شعاع نوری از آن سر، به چشم راهب خورد

سکوت بود و سیاهی و نیمه شب بود *** صدای روشن تسبیح و ذکر «یا رب» بود

صدای بال زدن، از فرشته می آمد *** به خط نور ز بالا نوشته می آمد

شگفت منظره ای دید، دیده چون وا کرد *** برون ز دیر شد و زیر لب «خدایا» کرد

میان راه، نگهبان بر او چوراه گرفت *** از او نشانی فرمانده سپاه گرفت

رسید و گفت: مرا در دل آرزویی هست *** اگر تو را، ز محبت نشان و بویی هست

دلم به عشق جمالی جمیل، پابند است *** دلم به جلوه خورشید، آرزومند است

یک امشب، «سر خورشید» را به من بدهید *** به من، اجازه از خود رها شدن بدهید (1)

در مسیر کوفه تا شام، مأموران ابن زیاد ملعون. که سر مقدس امام حسین علیه السلام و شهدا را همراه با اهل بیت آن حضرت نزد یزید بن معاویه (لعنة الله علیه) می بردند. در کنار دیر راهبی منزل گرفتند؛ سر مقدس امام حسین علیه السلام را بر نیزه زدند و مشغول می گساری شدند. راهب از داخل دیر نگاه کرد دید جماعتی مشغول لُهو و لعب هستند و سری بالای نیزه می درخشید، از دیر بیرون آمد و سؤال کرد: شما چه کسانی هستید؟ گفتند ما مأموران ابن زیاد هستیم.

گفت: این سر از کیست؟

گفتند: سر حسین بن علی بن ابی طالب فرزند فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پرسید: پیامبران؟!

گفتند: آری.

گفت: چه بد مردمی هستید شما! اگر مسیح پسری داشت، او را در کاسه چشم خود نگه می داشتیم!

سپس گفت: از شما تقاضایی دارم.

گفتند: چه تقاضایی؟

گفت: ده هزار دینار دارم؛ آن را بگیرید و امشب سر را به من بدهید و هنگام حرکت پس بگیرید.

گفتند: موافقیم، زبانی ندارد!

پس سر را به او دادند و او دینارها را به آنان داد راهب سر را گرفت و آن را شستشو داد و خوشبو کرد در این حال ندایی می شنید که می گفت: «خوشا به حال تو که حرمت این سر را نگه داشتی». آن گاه سر را بر سجاده خود گذاشت و رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا! به حق عیسی علیه السلام امر کن این سر بزرگوار با من سخن بگوید». ناگاه سر مبارک آن حضرت به سخن آمد و گفت ای راهب چه می خواهی؟ راهب گفت: تو کیستی؟ سر آن حضرت فرمود:

(أَنَا بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَأَنَا بْنُ عَلِيٍّ الْمُرتَضَى. وَأَنَا بْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ، أَنَا الْمَظْلُومُ أَنَا الْعَطْشَانُ) (1)

«من فرزند محمد مصطفایم! من فرزند علی مرتضایم! من فرزند فاطمه زهرایم! من کشته شده در کربلایم! منم مظلوم! منم عطشان!»

چو گل جدا از چمن، با کدام دشنه شدی؟ *** برای دیدن جانان، چقدر تشنه شدی؟

هزار حیف، که در کربلا نبودم من *** رکاب دار سپاه شما، نبودم من

ص: 306

به استغاثه سر راهت آمدم، رحمی *** «فقیر و خسته به درگاهت آمدم، رحمی»

بگیر دست مرا، ای بزرگوار عزیز *** «که جزولای توام نیست هیچ دست آویز»

نگاه مهر تو شد، مهر کارنامه من *** گلاب ریخت غمت در بهارنامه من

من از تمامی عمر، امشبم تبرک شد *** ز فیض بوسه به رویت، لبم تبرک شد (1)

راهب صورت به صورت امام حسین علیه السلام گذاشت و گفت: «آقا جان! صورت از صورتت بر نمی دارم، تا بگویی که در قیامت از من شفاعت می کنی!» سر به سخن درآمد و گفت: «به دین جدم محمد صلی الله علیه وسلم درآی». راهب گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)، آن گاه امام حسین علیه السلام شفاعت او را قبول کرد. (2)

گزین

عرض کنم: ای راهب! تو مسلمان نبودی، تو نصرانی بودی، اما تا دیدی از این سرِ مطهر نوری به آسمان ساطع است تا فهمیدی این سرِ مطهر، سرِ فرزند دختر رسول خداست همه دارایی ات را دادی تا ساعتی با این سرِ مقدس همنشین شوی آفرین بر تو ای راهب ادب کردی سرِ مطهر را شستشو دادی آن را معطر کردی، صورت به صورت مطهر امام حسین علیه السلام گذاشتی، با دیدن این سرِ مطهر اسلام آوردی و طلب شفاعت از حضرت کردی. اما ابن زیاد ملعون که ادعای پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت دستور به کشتن امام حسین علیه السلام و فرزندان و یارانش داد؛ سر از بدن هایشان جدا کردند، بدنِ عزیز زهرا را زیر سم اسبان قرار دادند خیمه هایشان را پس از غارت

ص: 307

1- محمد جواد غفورزاده (شفق).

2- بحرانی، سید هاشم؛ مدینه المعاجز؛ ج 4، ص 113. ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص ص 237 مجلسی محمد باقر؛ جلاء العیون؛ ص 727.

به آتش کشید، اهل بیت او را اسیر کرد؛ سر فرزند دختر این پیامبر را مقابلش نهاده بود خنده می کرد و با چوب دستی اش به لب های مطهر آن حضرت می زد، زخم زبان به دل اهل بیت آن حضرت می زد یزید (لعنة الله عليه) که غاصب خلافت ائمه اطهار علیهم السلام بود، کنار این سر مطهر شراب می خورد قمار بازی می کرد. (1) آن چنان صحنه مجلس یزید ملعون برای اهل بیت علیهم السلام سخت بود که راوی می گوید:

(فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ ذَلِكَ فَأَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تَقْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِئَى! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى) (2)

«تا نگاه بی بی زینب کبری علیها السلام به سر بریده برادرش افتاد، طاقت نیاورد و دست برد و گریبان پاره کرد و با نوایی اندوهبار و جگر سوز صدا می زد: ای حسین عزیز! ای محبوب دل پیامبر، ای فرزند مکه و من! ای فرزند فاطمه زهرا ای فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله».

آه از آن یزم شرابی که در آن افتادم *** یاد آن زخم که نامرد به لب ها می زد

یاد آن طفل که زنجیر تنش مانع بود *** تا ببیند که به آن چوب کجرا می زد

همه قدرت خود جمع نمود اما دید *** خیزران را به لب زخمی بابا می زد

ترکه اش گاه به رخ، گاه به دندان می خورد *** در عوض عمّه ما بود که خود را می زد (3)

ص: 308

1- ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ ج 2، ص 22 و 23.

2- همان.

3- حسن لطفی.

کتیبه 24: ورود اهل بیت علیهم السلام به شام

اشاره

ص: 309

دروازه ورودی شهر است و ازدحام *** بر پا شده دوباره هیاهوی انتقام

این ازدحام و هلله‌ها بی دلیل نیست *** یک کاروان سپیده رسیده به شهر شام

یک آسمان ستاره آتش گرفته و *** یک کاروان شراره و غم‌های ناتمام

در این دیار، هلله و پایکوبی است *** انگار رسم تسلیت و عرض احترام

چشمان خیره و حرم آل فاطمه *** سرهای روی نیزه و سنگ از فراز بام

خاکستر است تحفه پس کوچه‌های شهر *** بر زخم‌های سلسله، شد آتش التیام

بر ساحت مقدس لب‌های پرپری *** با سنگ کینه، سنگدلی می دهد سلام

پیشانی شکسته و خونی که جاری است *** بر روی نی، خضاب شده چهره امام

با کینه علی، همه شهر آمدند *** بر پا شده دوباره هیاهوی انتقام (1)

اهل بیت علیهم السلام را سه شبانه روز پشت دروازه شام نگه داشتند تا شهر را آذین بندی و آماده نمایند. سپس اسرا را وارد شهر شام کنند
مردم خود را آراسته بودند، لباس‌های

ص: 310

نوبه تن کرده بودند، عده زیادی طبل و دف و نی می زدند. (1)

محدث قمی در نفس المهموم می نویسد: شامیان به اندازه پانصد هزار مرد و زن، دف زنان بیرون آمدند و امیران با دف و سنج و شیپور با هزاران مرد و زن و جوانان می رقصیدند و دف و سنج می زدند و طنبور می نواختند. (2)

حضرت امّ کلثوم علیها السلام از شمر ملعون خواست کاروان را از مسیری ببرد که خلوت باشد و این سرهای مطهر را از بین کجاوه ها جلوتر ببرند که مردم کمتر به «آل الله» نگاه کنند اما شمر ملعون لجابت کرد و اهل بیت علیهم السلام را از شلوغ ترین دروازه؛ یعنی «دروازه ساعات» وارد شهر شام کرد. آن روز آن قدر ازدحام جمعیت بود که اهل بیت علیهم السلام را صبح وارد شهر شام کردند و آنان هنگام ظهر به کاخ اموی رسیدند. (3)

مردم شام از پشت بام به سرهای مطهر شهدا و محمل بانوان، سنگ پرتاب می کردند. (4) در روایت است که پیره زنی سنگی به طرف سر مطهر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و این سنگ به صورت آن حضرت اصابت کرد، سر مطهر بر زمین افتاد، صدای گریه اهل کاروان بلند شد امام سجاد علیه السلام تا این صحنه را دید، به آن زن نفرین کرد و آن زن زیر دست و پای مردم به هلاکت رسید. (5)

سهل بن سعد ساعدی. صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله- نقل می کند:

آن روز شهر شام غوغا بود، مردم خوشحال و خندان بودند، شادی و پایکوبی می کردند. لشکریان یزید، خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر شترهای برهنه سوار کرده بودند؛ زن ها و بچه های اهل بیت علیهم السلام در آن ازدحام و بی حرمتی ها، گریه می کردند و صدا می زدند: «وَأُمِّحَمَّدًا وَاعْلِيَّاهُ وَحُسَيْنَاهُ». ولی کسی متوجه گفته های آنان نمی شد یکی از آن زن ها صدا می زد یا رسول الله صلی الله علیه و آله بیا و دختران

ص: 311

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 819

2- شعرانی، ابوالحسن؛ دمع السجوم في ترجمة نفس المهموم؛ ص 394.

3- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 174 و 175

4- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 451.

5- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 820؛ یزدی، محمد حسن، انوار الشهادة، ص 234

اسیرت را ببین، کاری با ما کردند که با اسیران یهود و نصاری نکردند. سهل ساعدی می گوید: به کنار یکی از شترها رفتم و از نزدیک دیدم خانم ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام است بر او سلام کردم و گفتم: درود خدا بر شما ای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله او به من گفت: ای مرد تو که هستی که بر ما سلام می کنی؟ از وقتی برادرم حسین علیه السلام را کشته اند هنوز کسی جز شما به ما احترام نکرده است، گفتم: سهل ساعدی هستم فرمود: ای سهل می بینی با ما چه کرده اند! به خدا قسم اگر در جایی دیگر بودیم و مردم آن جا مسلمان نبودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی شناختند این چنین با ما رفتار نمی کردند. (1)

در روایتی دیگر سهل بن سعد ساعدی نقل می کند: دم دروازه شام خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم خودم را معرفی کردم، گفتم آقا جان فرمایشی دارید من انجام دهم حضرت فرمود: ای سهل مقداری پول به این نیزه داری که سر بریده بالای نیزه دارد و مقابل محمل زنان حرکت می کند بده تا جلوتر برود تا مردم کمتر نگاه به این زن ها و بچه ها نمایند، سهل می گوید: امر حضرت را انجام دادم به نزد او بازگشتم و گفتم: آن چه را فرمودید انجام دادم آن حضرت برای من دعا کرد و فرمود: «ان شاء الله روز قیامت با ما محشور شوی»، دیدم آن حضرت همین طور که از شدت درد می نالید این شعر را زمزمه می کرد.

«فیالیت اُمّی لَمْ تَلِدْنِی وَلَمْ أَکُنْ *** یَزِیدَ یَرَانِی فِی الْبِلَادِ اَسِیر» (2)

«ای کاش من به دنیا نمی آمدم تا خودم را اسیر یزید نمی دیدم»

گزیده

امام سجاد علیه السلام از بس ظلم و جنایت در شام دید از جان خودش سیر شده بود لذا فرمود: ای کاش مادر، مرا نزائیده بود مادرش زهرا اطهر علیها السلام هم بعد از رحلت

ص: 312

1- همان، ص 826 و 827

2- همان، ص 824.

پدرش بزرگوارش رسول الله صلى الله عليه وآله، غصب خلافت دید، هتک حرمت دید، بی وفایی و بی مهری از امت دید لذا در سن جوانی دعایش این بود (يَا إِلَهِي عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً) (1) «خدایا مرگ مرا زودتر برسان»

مگر ز اهل مدینه چه دیدی ای مادر *** که دل ز عمر عزیزت بریدی ای مادر

امید ما به وجود تو بستگی دارد *** چرا از زندگیت، ناامیدی ای مادر

چرا نماز شبت را نشسته می خوانی *** چرا به فصل جوانی، خمیدی ای مادر

ز بس که مرگ خودت از خدا طلب کردی *** گمانم این که به مقصد رسیدی ای مادر (2)

دعای حضرت فاطمه علیها السلام زود مستجاب شد؛ آن زمان که حسنین علیهما السلام از مسجد به خانه برگشتند، اسماء را دیدند، گفتند: اسماء! مادر ما هیچ گاه این موقع نمی خوابید! اسماء گفت: مادر شما به خواب نرفته، بلکه از دنیا رفته است. بچه ها داخل حجره دویدند، دیدند مادر در بستر افتاده است. امام حسن علیه السلام خودش را روی بدن مادر انداخت، مادر را می بوسید، بدن مادر را حرکت می داد و می گفت: «يَا أُمّاهُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تُفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي»؛ (3) «مادر! با من سخن بگو قبل از این که روح از بدنم بیرون بیاید» امام حسین علیه السلام آمد پایین پای مادر، پاهای مادر را حرکت می داد و صورت به کف پای مادر می گذاشت، پای مادر را می بوسید و صدا می زد: «كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي فَأَمُوتُ» (4)؛ «مادر جان! با من سخن بگو قبل از این که قلبم بایستد و بمیرم.»

ص: 313

1- بحرانی اصفهانی عبدالله؛ عوالم العلوم والمعارف، مستدرک - حضرت زهرا علیها السلام تا امام جواد علیهم السلام؛ ج 11، ص 137

2- سید رضا مؤید خراسانی

3- اربلی، علی بن عیسی علیها السلام، کشف الغمه فی معرفة الاثمه علیهم السلام، ج 1، ص 501

4- همان.

برخیز و موج چشم ترم را نگاه کن *** شمع می نداشتیم، جگرم را نگاه کن

این که نشسته است کنار، حسین توست *** این بی قرار گرم زیارت، حسین توست

برخیز و حالی از پسر کوچکت بپرس *** حالِ بقیه را هم از این کودکِ بپرس

آیا تو بر حسین، جوابی نمی دهی؟ *** تشنه رسیده، کاسه آبی نمی دهی؟

برخیز و با حسین ز بازو، سخن بگو *** از درد زخم سینه و پهلوی، سخن بگو

وقتی که رفت بر سر نیزه سرم، بیا *** وقت هجوم اسب روی پیکرم، بیا

فکر رباب باش که در بین سلسله است *** وقتی می افتد از سر نی اصغرم، بیا

نیمه شب است و قافله در دشت می رود *** افتد ز روی ناچه اگر دخترم، بیا (1)

ص: 314

كتيبه 25: مجلس يزيد (لعنة الله عليه)

اشارة

ص: 315

زینب بساط کاخ ستم را به هم زده *** زینب به روی قله عصمت علم زده

مثل حسین فاطمه محبوب قلب هاست *** زینب درون سینه ما هم حرم زده

زینب نگو، بگو همه هیبت علی *** کفار را به خطبه چو تیغ دودم زده

زینب به ناز شصت خودش در اسارتش *** با دست بسته از «ولی الله» دم زده

ای بزدلان شام که خرما می آورید *** زینب به لوح عالمه مهر کرم زده

با یک اشاره کاخ ستم را به باد داد *** او بر رقیه ناله برّنده یاد داد

گرچه گه ورود به شهر، ازدحام بود *** او چادرش به لطف خدا بادوام بود

چشمان کور شهر حرامی ندید که *** صدها یزید در بر زینب غلام بود

اصلاً یزید پست تر از این کلام هاست *** از بس که دخت فاطمه والا مقام بود

بعد از حسین سیف خدا بود، دست او *** تیغش کلام گشته و در بین کام بود

وقتی شروع کرد، یزید از غم آب شد *** کار یزید و اهل و عیالش تمام بود

بی خود که نیست، دختر زهرای اطهر است *** بی خود که نیست، زینب کبرای حیدر است

او درد و داغ نیمه شب تار را کشید *** بر روی شانه اش همه بار را کشید

او گرچه ظاهراً به اسیری شام رفت *** اما هماره جور علمدار را کشید

هر شب برای دخت علی، سخت می گذشت *** هر شب ز پای دخترکی خار را کشید

سنگین ترین غمی که در این چند روزه دید *** درد اسیری سر بازار را کشید

هم کاروان به زانوی او تکیه کرده بود *** هم روی دوش خود تن بیمار را کشید

زینب اگر نبود، حسینی به جا نبود *** او گر نبود مجلس روضه به پا نبود (1)

ص: 317

راوی می گوید: اهل بیت امام حسین علیه السلام را به یک طناب بسته بودند، ابتدای طناب به گردن زین العابدین علیه السلام و آخر آن به گردن زینب کبری علیها السلام بود هرگاه یکی از دختر بچه ها از راه رفتن باز می ماند او را با تازیانه می زدند. یزید ملعون برای اهانت هر چه بیشتر به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور داد اهل بیت علیهم السلام را ساعت ها در مقابل مسجد اموی در جایگاه اسیران نگاه داشتند. (1) او که غرق سرور و شادی بود، دستور داد کاخش را با انواع زینت ها تزئین کنند. (2) مجلسی با حضور اشراف و بزرگان و عامه مردم ترتیب داده بود آن گاه فرمان داد سرهای بریده و اُسرا را وارد کنند؛ از کثرت جمعیت و ازدحام مردم حدود سه ساعت زنان و کودکان اهل بیت علیهم السلام را سرپا نگاه داشتند. (3) یزید ملعون سر مقدس امام حسین علیه السلام را در طشت طلا مقابل خود گذاشته بود شراب زهرمار می کرد و با حریفان قمار بازی می کرد به یاران خود شراب می داد و می گفت: بیاشامید که این شراب مبارکی است. هرگاه از حریف خود می برد، جرعه ای شراب می نوشید و ته مانده آن را کنار سر مقدس امام حسین علیه السلام می ریخت. (4)

چشم ها بود و سر زاده زهرا در طشت *** زخم ها بود و دل زینب کبری در طشت

آن که «ابرار» به دور سر او می گشتند *** ریخت دور سر او خصم چه چیزا در طشت (5)

در روایت است که اهل بیت امام حسین علیه السلام مقابل چشم نامحرم قرار داشتند؛ در این حال مرد سرخ رویی از اهل شام از جا برخاست رو به یزید کرد و با اشاره به فاطمه دختر امام حسین علیه السلام گفت: ای امیر! این دختر را به عنوان «کنیز» به من ببخش. این دختر نازدانه می فرماید: من از ترس بدنم می لرزید، خودم را به عمه ام

ص: 318

1- شریف قریشی، باقر؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام؛ ج 3، ص 449 و 450.

2- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 830

3- همان.

4- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل؛ ج 2، ص 982.

5- محمود ژولیده

زینب علیها السلام چسبانیدم و گفتم: «عمه جان مگر من کم داغ و مصیبت دیده ام، حالا به کنیزی هم بروم؟!» حضرت زینب علیها السلام فرمود: «دخترم آرام باش، این کافر فاسق موفق نخواهد شد». (1)

سنگ دروازه مبدل شده بر تیر نگاه *** تهمت زشت کنیزی است معما در طشت

سید بن طاووس می نویسد: یزید ملعون، اهل بیت امام حسین علیه السلام را پشت سر خود قرار داده بود تا جنایات و اهانت های او نسبت به سر مطهر امام حسین علیه السلام را نبینند، اما دخترها قد می کشیدند تا سر مطهر پدر را ببینند. در این موقع نگاه زینب کبری علیها السلام به سر بریده برادر در طشت طلا مقابل یزید ملعون افتاد هنوز یزید با چوب نرده بود زینب کبری علیها السلام تا سر بریده را دید، (وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ) (2) دست برد گریبان پاره کرد و آن چنان ناله جانسوزی سر داد که اهل مجلس به گریه درآمدند و از سوز جگر می گفت: (يَا حُسَيْنَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنْ يَإِ ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى). (3) «ای حسین، ای حبیب رسول الله، ای فرزند مکه و منا! ای فرزند فاطمه الزهراء سیده زنان، ای فرزند دخت مصطفی!»

این جا بود که یزید (لعنة الله عليه) چوب خیزران خواست و با آن چوب به لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد (ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةَ بِقَضِيبِ خَيْرَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام). (4)

کنار طشت طلاست فاطمه مهمان من *** چوب مزنی ای یزید بر لب و دندان من

با چه دلی می زنی، بر لب من خیزران *** کز همه دل می برد، نغمه قرآن من

گرچه تحمل کنم ضربه چوب تو را *** تاب مرا می برد، گریه طفلان من (5)

ص: 319

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 187 مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 847

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 179.

3- همان.

4- همان.

5- غلامرضا سازگار.

ملا مهدی مازندرانی می نویسد فاطمه و سکینه ختران امام حسین علیه السلام وقتی این صحنه را دیدند به عمه زینب علیها السلام پناه بردند و می گفتند: عمه جان! بین یزید با چوب دستی خود به دهان و دندان بابا می زند. (1) در روایت است، یزید ملعون آن قدر با چوب دستی خود به دهان امام حسین علیه السلام زد که دندان های مقدس آن حضرت شکست. (2)

گزین

زینب کبری علیها السلام که به سفارش امام حسین علیه السلام مأمور به «صبر» بود، (3) همه جا صبر کرد. حتی در سخت ترین صحنه ها صبر کرد. کنار بدن بی سر برادر آمد از پا نیفتاد؛ شجاعانه دست زیر آن نازنین بدن برد و عرضه داشت: (إِلَهِي تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ)؛ (4) «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر». در آن مجلس وقتی ابن زیاد ملعون به حضرت زینب علیها السلام گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صَنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟»؛ (5) «کار خدا را با برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟» حضرت در پاسخ او با افتخار فرمود: (مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا)؛ (6) «جز زیبایی چیزی ندیدم». در کوفه، عالمانه و شجاعانه خطبه خواند و مردم کوفه را حيله گر و خیانتکار و بی وفا خواند. در کوفه آن گونه سخن گفت که زن و مرد کوفی گریه می کردند. (7) اما نمی دانم در مجلس یزید ملعون چگونه بود که تا سر بریده برادر را میان طشت طلا دید کاسه صبرش لبریز شد، دست برد گریبان پاره کرد و ناله جانسوزی سر داد که اهل مجلس یزید گریه کردند.

دو نفر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به «صبر» بودند؛ اما بر اثر شدت ظلم و جنایات دشمن کاسه صبرشان لبریز شد؛ یکی زینب کبری علیها السلام بود که تا سر بریده

ص: 320

1- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 838

2- همان 840

3- ابن نمای حلی، جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ ص 49

4- بحرانی اصفهانی شیخ عبد الله عوالم العلوم؛ ج 11؛ ص 958

5- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 160

6- امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج 1، ص 614

7- مفید، محمد بن محمد؛ امالی؛ ص 321 و 322.

برادر را میان طشت طلا دید، گریبان پاره کرد و دیگری پدر مظلومش علی علیه السلام بود. وقتی جبرائیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: خدای متعال می فرماید: پس از خودت از علی علیه السلام ضمانت بگیر که در برابر حوادثی که پیش می آید صبر کند؛ به علی علیه السلام بگو: (أَنْتَ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ وَ هِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ)؛ (1) «حریم او هتک می شود و آن حرمت ناموس خدا و پیامبر خداست» (حریم هر مردی، اهل و عیال و ناموس اوست). روایت می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام تا این جمله را شنید، با صورت به زمین خورد و از حال رفت. پس از این که به حال آمد عرض کرد: چشم یا رسول الله صلی الله علیه و آله! صبر می کنم، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در سخت ترین شرایط صبر کرد، درب خانه اش را آتش زدند، صبر کرد، فاطمه اش را با تازیانه و غلاف شمشیر زدند، صبر کرد، محسنش را کشتند، صبر کرد. (2) اما در یک جا صبرش لبریز شد، آن شبی که بدن مجروح فاطمه اش را غسل میداد اسماء بنت عمیس نقل می کند: من آب می ریختم، مولا علی علیه السلام بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد، یک مرتبه دیدم بی اختیار صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد عرض کردم یا علی حق دارید از این مصیبت عظمی گریه کنید، لکن دیدم بی اختیار صدای مبارک به گریه بلند شد، سبب آن چه بود؟ فرمود: ای اسماء بازوی مبارکش ورم کرده است. (3)

ورم بازوی توقاتل جانم شده است *** دیدن زخم تن پاره تن، آسان نیست

چه کنم فاطمه جانم! چه غم سنگینی؟ *** حرف گلبرگ کبود گل من، آسان نیست (4)

ص: 321

1- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج 1؛ ص 282.

2- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 30 ص 292 تا 294

3- یزدی حائری محمد حسن؛ انوارالشهادة؛ ص 332 و 333

4- حسین ایمانی

كتيبه 26: حضرت رقيه عليها السلام

اشارة

ص: 323

خورشید روی بام دنیای حسینی *** فرزانه ای و ماه شب های حسینی
باباست محو حُسنِ سیمای تو، بانو *** یا این که تو گرم تماشای حسینی
سر تا به پا آینه مادر بزرگی *** هانیه، حسنا، زهره زهرای حسینی
ای أَشْبَهُ النَّاسِ به زهرا بین فامیل *** محبوبه محبوب و زیبای حسینی
انسیه ای اما شبیه به فرشته *** باید صدایت کرد «حورای حسینی»
با مادری هایی که کردی، می توان گفت *** در کودکی «اُمّ ابي هاي حسيني»
عالم فدای طرز بابا گفتن تو *** شیرین زبان! یک عمر رؤیای حسینی
دل می برد چادر نمازت از ملائک *** مأموم شب های مصلاهی حسینی
تو عصمت الهی، شبیه عمه هایت *** پیداست در خوی تو تقوای حسینی
حبل المتین از ریشه های چادر توست *** تو گرمی بازار فردای حسینی
روحی لطیف، آکنده از احساس داری *** قلبی شکننده، دلی حساس داری
سیب دو نیم فاطمه هستی و حتماً *** در هر نفس هایت شمیم یاس داری

لطف زیاد توبه بابا رفته انگار *** بنده نوازی و نگاهی خاص داری

گرم است پشت توبه کوه انگار بانو *** تا تکیه ای بر شانه عباس داری

جود حسن، مهر علی، احسان زهرا *** در تو نهفته، بی گمان «میراث داری»

از عزم جزم دشمن احساس خطر کرد *** گوش فلک را هم رجزهای تو کرد (1)

رجز این دختر سه ساله با همه رجزها فرق داشت، رجز این بی بی با گریه بود؛ مثل مادرش زهرای مرضیه علیها السلام که بعد از بابا شب و روز گریه می کرد و با گریه اش با دشمن مبارزه می کرد حضرت رقیه علیها السلام آن شب در خرابه شام آن قدر گریه کرد، آن قدر صدا زد: بابام حسین علیه السلام کجاست؟ همین الان او را در خواب دیدم، بابای غریبم کجا رفت؟ که از صدای گریه او زن ها و بچه ها از خواب بیدار شدند، هر کدام از خواب بیدار می شدند گریه می کردند سیلی به صورت می زدند، خاک بر سر و صورت می ریختند گیسو پیریشان می کردند صدای زن ها و بچه ها به یزید ملعون رسید پرسید چه خبر هست؟! سر و صدا از کجاست؟ گفتند: دختر خرد سال امام حسین علیه السلام بهانه بابا گرفته است. دستور داد: سر بابایش را برایش ببرید. سر مطهر را داخل طبقی گذاشتند، پارچه ای روی آن انداختند، طبق را مقابل او گذاشتند. این دختر نازدانه نگاهی به طبق کرد و گفت: من که غذا نمی خواستم من پدرم را می خواهم به او گفتند: سر بابایت در این طبق است. پارچه را از روی طبق برداشت نگاه کرد دید یک سر بریده میان طبق هست، با نگاه اول سر بابا را شناخت سؤال کرد این سر کیست؟ گفتند: این سر پدر توست تا فهمید این سر بریده، سر بابایش امام حسین علیه السلام است سر را برداشت و به سینه چسباند و صدا زد: (يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي آيْتَمَنِي عَلَى صِغَرٍ سِنِي؟)؛ (2) «بابا! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟ چه کسی رگ گردنت را بریده؟ چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده است؟»

ص: 325

1- علیرضا خاکساری

2- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم (معرب)؛ ص 416.

کی روی سینه‌ت نشسته، بابایی *** چشمای نازت و بسته، بابایی

هنوزم داره خون از لب‌ت می‌ره *** دندونات و کی شکسته، بابایی

بابا جون مثل تو دنیا نداره *** تو دلم جز تو کسی جا نداره

دختر من و به هم نشون می‌دن *** می‌گن این دختره، بابا نداره

بابا جان:

تو رو می‌بوسیدم، یادش بخیر *** روی پات می‌خوابیدم، یادش بخیر

واسه من قصه می‌گفتی، یادته *** خوابای خوب می‌دیدم، یادش بخیر

می‌خونم با این لبای پر ز خون *** زیر لب «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

نباید محتضر و تنها گذاشت *** این شب آخری رو پیشم بمون (1)

گریز

حضرت رقیه علیها السلام تا نگاه کرد سر مطهر بابا را نشناخت و سؤال کرد: «ما هَذَا الرَّأْسُ؟»، (2)؛ «این سر کیست؟» چرا سر بابا را نشناخت؟ مگر سر مطهر چگونه بود که دختر نشناخت؟ خیلی سخت است که دختر سر بابا را نشناسد!

حضرت سکینه علیها السلام کربلا بدنِ بیسر بابا را نشناخت این تعجبی نداشت؛ چون بدن را یا از روی سر می‌شناسند یا از روی لباس، هم سر امام حسین علیه السلام را از بدن جدا کرده بودند، هم پیراهنش را به غارت برده بودند، لذا سکینه علیها السلام، بدن بابا را نشناخت از عمه اش سؤال کرد: عمه جان! این بدن کیست؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: (هَذَا نَعَشُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ)، (3) «این بدن بابایت حسین علیه السلام است.»

ص: 326

1- خاکی.

2- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم (معرب)؛ ص 416.

3- نظری منفرد علی در سوگ آل الله؛ ص 199

اما دختر سرِ بابا را نشناسد، خیلی سخت است. شاید علتش این بود، وضع سرِ مطهر به هم ریخته بود، پیشانی شکسته بود لب ها چوب خورده بود. لذا سؤال کرد: «ما هذا الرأس؟!»؛ (1) «این سر کیست؟»

من بمیرم چه کرده با سر تو *** خنجر و تیغ قاتلت بابا

کاش جای تو دخترت می رفت *** زیر سم ستور دشمن ها (2)

خدا مرگم بده، چه لب های پر از خونی *** خدا مرگم بده، چه موهای پریشونی

خدا مرگم بده، چه اوضاعی، چه مهمونی *** نه فرشی نه چراغونی، نه سر دارم نه سامونی (3)

لذا این دختر سه ساله جمله ای گفت که جگر همه را آتش زد، خطاب به سر بریده بابا گفت: (یا أَبَتَاهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ)؛ «پدر جان! کاش من پیش از این روز، کور شده بودم و تو را به این حال نمی دیدم.»

(یا أَبَتَاهُ، لَيْتَنِي وَسِدْتُ الثَّرَى وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّباً بِالدِّمَاءِ)؛ «پدر جان! کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد آن قدر گریه کرد و اشک ریخت و سرِ مقدس بابا را بوسید تا نفسش به شماره افتاد و گریه راه گلویش را گرفت. (ثُمَّ إِنِّهَا وَضَعَتْ فَمُهَا عَلَى فَمِهِ الشَّ رِيفَ)؛ «آن گاه لب را به لب های بابا گذاشت»، (وَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيداً حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهَا)؛ «و بسیار گریست و اشک ریخت تا از هوش رفت»، (فَلَمَّا حَرَّكُوهَا، فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتْ رَوْحَهَا الدُّنْيَا)؛ (4) «پس او را حرکت دادند دیدند رقیه علیها السلام از دنیا رفته است.»

ص: 327

1- همان.

2- محمد حسین رحیمیان

3- محمود کریمی.

4- جمعی از نویسندگان؛ مع الکرکب الحسینی؛ ج 6، ص 220.

غصه ها تاب از دلش برده *** همه دیدند زار و افسرده

روی لب های خیزران خورده *** دخترک لب نهاده و مرده

از تن زار خسته اش جان رفت *** قصه دخترک به پایان رفت (1)

مرثیه 2: سر بریده در آغوش دختر

اشاره

شب و خورشید و آشیانه من *** نور باران شده است خانه من

طَبَقِ نور شد در این دل شب *** پاسخ گریه شبانه من

بوی بابا رسد مرا به مشام *** ابتا مرحبا! سلام، سلام

مصحفِ روی دست من سر تو است *** هیفده آیه نقش منظر تو است

زخم های سر بریده تو *** شاهد زخم های پیکر تو است

در رگ حنجر تو دیده شده *** که سرت از قفا بریده شده

تو نبودی، فراق آبم کرد *** عمه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد *** لب خشکیده ات، کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده! *** چوپ کی بر لب تو بوسه زده؟

تا به رویت فتاد چشم ترم *** پاره شد مثل حنجر جگرم

خواستم پا نهی به دیده من *** پس را با سر آمدی به برم؟

دامن دخت داغدیده تو *** گشت جای سر بریده تو

طفل قامت خمیده دیده کسی؟! *** مثل من داغدیده دیده کسی؟!!

بر روی دست دختر کوچک *** سر از تن بریده، دیده کسی؟!!

من نگویم به من تبسم کن *** با نگاهت کمی تکلم کن

ماه در خاک و خون کشیده من! *** گل سرخ ز تیغ، چیده من!

کاش جای سر بریده تو *** بود این جا سر بریده من

ص: 328

1- حسین قربانچه

نیزه بر صورت تو چنگ زده *** کی به پیشانی تو سنگ زده؟

هر کجا از تو نام می بردم *** از عدو تازیانه می خوردم

وعده ما، خرابه بود ولی *** کاش در قتلگاه می مردم

به خدا شامیان بدند، بدند *** تو نبودی مرا زدند، زدند

حیف از این لب و دهن باشد *** که بر او چوب بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن *** صورتت روی قلب من باشد

اشک تو جاری از دوعین من است *** بوسه من شهادتین من است

شامیان گریه مرا دیدند *** همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته ای بودم *** همه با تازیانه ام چیدند

تازیانه گریست بر بدنم *** بدنم گشت رنگ پیرهنم (1)

با سر بریده پدر، درد دل می گفتم و گریه می کردم، یک مرتبه دیدند (إِنَّهَا وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى فَمِهِ الشَّرِيف)؛ (2) «لَبِ خُودَ رَا بِه لَبِ هَا ی بابا گذاشت.»، (وَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيداً حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهَا)؛ (3) «و اشک ریخت تا از هوش رفت»، (فَلَمَّا حَرَكَوْهَا فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتْ رُوحَهَا الدُّنْيَا)؛ (4) «پس او را حرکت دادند، دیدند رقیه علیها السلام از دنیا رفته است.» به خدا حق داشت قلب کوچکش آب شود، آخر دختر سه ساله و سر بریده بابا! کدام دختری طاقت دارد سر بریده بابا را این گونه ببیند؟ حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز گفت: «یا علی! دلم برای بابام رسول خدا صلی الله علیه وسلم تنگ شده دوست دارم پیراهن بابا را ببویم» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(فَإِذَا شَمَمْتُهُ غُشِيَ عَلَيَّهَا فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ غَيَّبْتُهُ) (5)

«وقتی پیراهن را به او نشان دادم، آن را بوید و بوسید و بی اختیار غش

ص: 329

1- استاد حاج غلامرضا سازگار

2- همان.

3- همان.

4- همان.

5- ابن مردویه اصفهانی؛ مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام؛ ص 196.

کرد و بر روی زمین افتاد. آن گاه که این حالت را دیدم، آن لباس را از ایشان مخفی کردم.»

گزین

عرض کنم: یا فاطمه! شما فقط یک پیراهن از بابا بو کردی و از حال رفتی اما دختری در خرابه شام سر بریده بابا را دید ای کاش سر سالم بود؛ اما پیشانی شکسته بود (1) لب ها چوب خورده بود، (2) دندان ها شکسته بود (3) همین که سر را با این وضع دید، چند جمله بیشتر نتوانست بگوید؛ اول جمله ای که گفت، این بود: (مَنْ ذَا الَّذِي خَصَّ بِكَ بِدِمَائِكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صِدْغِ سَتِي؟) (4) «بابا! چه کسی تو را به خونت آغشته کرده؟ چه کسی رگ گردنت را بریده؟ چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده است؟»

با سر رسیدی، پس چرا پیکر نداری؟ *** تو هم که جای سالمی در سر نداری!

این موی آشفته چرا شانه نخورده؟ *** بابا بمیرم من مگر دختر نداری؟

قرآن نخوان بر روی نیزه می زنندت *** بنشین به زانویم اگر منبر نداری

بابا نبودی بعد تو بال و پر ریخت *** آتش گرفتم سوختم، برگ و برم ریخت

بابای خوبم تا تو بودی، خیمه هم بود *** تا چشم بستی، دشمنت سوی حرم ریخت

ص: 330

1- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 120.

2- همان، ص 179

3- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 840

4- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم (معرب)؛ ص 416

عمه صدا می زد: همه بیرون بیایید *** جا ماندم و آتش به روی چادرم ریخت (1)

مرثیه 3: لب هایش را به لب های پدر گذاشت

اشاره

غیر «احیا» نمی کنم امشب *** جز «خدایا» نمی کنم امشب
قُرب دختر به بوسه پدر است *** جز تمنا نمی کنم امشب
باید امشب کنار من باشی *** بی تو فردا نمی کنم امشب
چند بوسه به من بدهکاری *** صبر از آن ها نمی کنم امشب
نوبتی هم بُود، زمان من است *** پس تماشا نمی کنم امشب
ناز طفل غریب بیشتر است *** بی تو لالا نمی کنم امشب
خواب، بی بوسه پدر تا کی؟ *** دور از آن کام، در به در تا کی؟
الله الله، عجب سحر دارم *** سحری در بر پدر دارم
آن چه دیشب به طشت زر دیدم *** حالیا در طبق به بر دارم (2)
تا سر بریده بابا را میان طبق دید، زبان حالش این بود:
عمه جان این سر منور را *** کمکم می کنی که بردارم
شامیان، ای حرامیان دیدید *** راست گفتم که من پدر دارم
ای پدر جان، عجب دلی داری *** ای پدر جان، عجب سری داری
گیسویم را به پایت می ریزم *** تا ببینی چه دختری داری (3)

ص: 331

1- داوود رحیمی.

2- محمد سهرابی

3- علی اکبر لطیفیان

با سر بریده بابا درد دل می کرد و می گفت: (یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ)، (1) «پدر جان! چه کسی یتیم تو را سرپرستی کند»، (یا أَبَتَاهُ مِنْ بَعْدِكَ وَأَعْرَبَتَاهُ)؛ (2) «پدر جان! بعد از تو وای از بی کسی و غریبی»، (یا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي لَكَ الْفِدَاءُ) (3) «پدر جان! ای کاش من فدای تو شده بودم»، (یا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءُ)؛ (4) «پدر جان! ای کاش من قبل از این که سر بریده ات را بینم کور شده بودم آن قدر گریه کرد و اشک ریخت و سر مقدس بابا را بوسید تا نفسش به شماره افتاد و گریه راه گلویش را گرفت (ثُمَّ إِنَّهَا وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى فَمِهِ الشَّرِيفِ)؛ (5) «آن گاه لب را به لب های بابا گذاشت.»، (وَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيداً حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهَا) (6) «و اشک ریخت تا از هوش رفت»، (فَلَمَّا حَرَكُوْهَا، فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتْ رَوْحَهَا الدُّنْيَا) (7)؛ «پس او را حرکت دادند دیدند رقیه علیها السلام از دنیا رفته است.»

صدای شیون و زاری زن ها و بچه ها در خرابه بلند شد، همه گریه می کردند حضرت امّ کلثوم علیها السلام از همه بیشتر گریه می کرد؛ آرام و قرار نداشت دور خرابه می گشت و شیون می کرد از او پرسیدند چرا این قدر بی قراری می کنید؟ فرمود: شب گذشته رقیه علیها السلام روی سینه من بود یک مرتبه از خواب بیدار شدم دیدم به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد گفتم «عمه جان! چیه؟ چرا این قدر گریه می کنی؟ گفت: عمه جان! آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر هست؟ عمه جان مگر این ها ما را مسلمان نمی دانند؟ چرا آب و نان را از ما مضایقه می کنند؟» این سخنان رقیه علیها السلام جگر من را آتش زده است. (8)

یاد آورم ز پای پیاده دویدنت *** یا سوزم از جراحت زنجیر گردنت

زن غساله خواست بدن آن حضرت را غسل دهد، نگاه کرد، دید بدن، بر اثر

ص: 332

1- قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم (معرب)؛ ص 416.

2- جمعی از نویسندگان؛ مع الکرکب الحسینی؛ ج 6، ص 220.

3- همان.

4- همان.

5- همان.

6- همان.

7- همان.

8- نیشابوری، عبدالحسین؛ ریحانه کربلا؛ ص 94 و 95.

ضربات کعب نی و تازیانه کبود گردیده است و جراحی بین دو کتف آن مظلومه است، از حضرت زینب علیها السلام سؤال کرد این جراحت اثر چیست؟ حضرت فرمود: این طفل از تشنگی نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند در دست شمر ملعون جام آبی بود و این دختر به سویش رفت تا شاید جرعه آبی به او بدهد، از قساوتی که شمر داشت آب را بر زمین ریخت و با کعب نیزه آن چنان به کتف و بدن این دختر زد که این نازدانه بر زمین افتاد. (1)

گریز 1

عرض کنم: ای زن غساله! جای کعب نی و تازیانه بر بدن رقیه علیها السلام را دیدی، جای جراحت بر کتف حضرت رقیه علیها السلام را دیدی از عمه جاننش زینب کبری علیها السلام سؤال کردی که چرا بدنش این گونه کبود و زخمی شده است ای زن غساله نبودی کربلا زینب کبری علیها السلام بدن های بی سر دید، بدن بی دست و سر برادرش عباس علیه السلام را دید بدن اربابا علی اکبر علیه السلام را دید قنداقه خون آلود حضرت علی اصغر علیه السلام را دید.

ای زن غساله! زینب کبری علیها السلام وقتی رسید کنار بدن برادرش ابی عبدالله علیه السلام، بدن مطهرش سر نداشت، ای کاش فقط سر نداشت انگشت و انگشت هم نداشت. نگاه کرده دید که بدن مطهر برادرش را آن قدر زیر سم اسبان کوبیده اند که دیگر جای سالمی در آن بدن نیست خواست بدن مجروح برادر را ببوسد، جای بوسه ای ندید (ثُمَّ إِنَّ الْحَوْرَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى نَحْرِ أَخِيهَا الْمَنْحُورِ، وَ قَبَلَتْ مَوْضِعاً لَمْ يَقْبَلْهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ وَلَا أُمُّهَا الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ)؛ (2) دیدند حضرت زینب علیها السلام خم شد، لب ها را به حلقوم برید برادر گذاشت و جایی را بوسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش حضرت زهرا علیها السلام نبوسیده بودند.

پیدا نمی کنم به تنت جای بوسه ای *** جز جای تیر و نیزه و خنجر، حسین من

ص: 333

1- همان؛ ص 93

2- لیب بیضون، موسوعة كربلاء؛ جلد 2، ص 259.

بگذار تا زخم به گلوی بریده ات *** یک بوسه با نیابت مادر، حسین من (1)

گریز 2

عرض کنم: ای زن غساله در خرابه شام بدن کبود و تازیانه خورده حضرت رقیه علیها السلام را دیدی از زینب کبری علیها السلام سؤال کردی: این کبودی ها روی بدن این نازدانه برای چیست؟ حضرت فرمود این کبودی ها جای تازیانه و ضربه های دشمن است. (2) اما در مدینه یک آقای مظلومی بدن همسر مظلومه اش را شبانه غسل می داد، اسماء می گوید من آب می ریختم امیرالمؤمنین علیه السلام بدن حضرت زهرا علیها السلام را غسل می داد؛ یک مرتبه دیدم حضرت دست از غسل دادن کشید سر به دیوار گذاشت شروع کرد به گریه کردن؛ سؤال کردم آقا جان چرا گریه می کنید؟ فرمود: اسماء از ضرب سیلی آن بی دین صورتش کبود شده، بازویش ورم دارد. (3)

می شویمت که آب شوم در عزای تو *** یا خویش را به خاک سپارم به جای تو

خون جای آب می چکد از سنگ غسل تو *** خون می چکد که زنده کند ماجرای تو

در بود و، شعله بود و، در افتاد روی تو *** گم شد میان خنده مردم صدای تو

در بود و، شعله بود و، از آن در عبور کرد *** هر کس که بود نیمه شبی در دعای تو

حالا زمان غسل تو فهمیده ام چرا *** روی تو را ندید کسی تا شفای تو

تنها نه جای دست کبودی به چهره ات *** آتش اثر گذاشته بر چشم های تو

گروا نمی شدند گره های این کفن *** دق مرگ می شدند ز غم، بچه های تو (4)

گریز 3

حضرت رقیه علیها السلام دو تا شباهت با پدر بزرگوارش دارد:

ص: 334

1- غلامرضا سازگار

2- نیشابوری، عبدالحسین ریحانه کربلا؛ ص 93.

3- یزدی، حسن بن علی انوار الشهاده؛ ص 333.

4- حسن لطفی

1. هر دو کفن نداشتند، طبق نقلی حضرت رقیه علیها السلام را با همان پیراهن خودش کفن کردند و به خاک سپردند. (1) امام حسین علیه السلام هم کفن نداشت؛ امام سجاد علیه السلام بدن مطهر پدرش را میان حصیر قرار داد (2) و به خاک سپرد اما حضرت رقیه علیها السلام حداقل پیراهنی داشت که او را در آن کفن کنند و به خاک بسپارند اما بابای غریبش همان پیراهن را هم به تن هم نداشت. (اسحاق بن حیوة حصرمی) ملعون بعد از شهادت امام علیه السلام، پیراهن حضرت را به غارت برد. (3) وقتی حضرت زینب علیها السلام آمد کنار بدن بی سر برادر، دید نه، پیراهنی، نه عمامه ای، نه ردایی؛ لذا خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرضه داشت:

(هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ صَرِيعٌ بِكَرْبَلَاءَ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَا (4) وَبَنَاتُكَ سَبَايَا. (5)

«این حسین است که به خون آغشته، به خاک کربلا افتاده، اعضایش از هم جدا شده، سرش از قفا بریده شده عمامه و لباسش را به غارت بردند. و این دختران توست که اسیرند».

برادر جان، پس از تو خیمه هایت سوخت در آتش ** عدو خوشحال و طفلان فراری در دل صحرا

به دست دشمنت عمامه و انگشترت دیدم *** میان عده ای بوده سر پیراهنت دعوا (6)

ص: 335

1- قاسمی، محمد علی؛ مقتل رقیه علیها السلام؛ ص 169.

2- ابراهیم دیزج نقل می کند متوکل مرا به کربلا فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنم من با غلامان خصوصی خود نزد قبر حسین علیه السلام رفتم و آن را نبش کردم. بوریای جدیدی یافتیم که جسد حسین بن علی روی آن بود. بوی مشک از آن به شامه من رسید. من آن بوریای را با جسد حسین بحال خود نهادم. بعدا دستور دادم تا خاک روی آن ریختند. سپس آب بر قبر بستم و گاو را راندم تا آن قبر را شخم بزنم و زراعت نمایم. ولی گاو قدم روی آن قبر نهاد هر گاه آن حیوان نزد قبر حسین می رسید برمی گشت. نجفی، محمد جواد؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 383. قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال؛ ج 2، ص 395.

3- کمره ای؛ در کربلا چه گذشت (ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی)؛ ص 484.

4- ابن شهر آشوب، مناقب؛ ص 4؛ ص 113.

5- ابن نمای حلی، مثير الاحزان؛ ص 77

6- مهدی قاسمی.

2. هر دو از روی مرکب بر زمین افتادند، مأمور یزید (لعنة الله عليه) در مسیر شام، حضرت رقیه علیها السلام را نیمه شب از روی مرکب به زمین انداخت، این نازدانه روی خاها می دوید و اشک می ریخت آن قدر روی خاها و سنگ ها دوید که پاهایش مجروح شد کنار بوته خاری نشست و گریه می کرد؛ آخرالامر عمه جانش زینب کبری علیها السلام او را پیدا کرد و در آغوش گرفت، (1) بابای غریبش امام حسین علیه السلام هم از روی مرکب روی زمین افتاد اما افتادن پدر با دختر فرق داشت، امام حسین علیه السلام میان میدان جنگ روی مرکب بود بدنش مجروح بود پیشانی اش شکسته بود، تیری سه شعبه به قلبش زدند (2) لحظه ای بعد، ظالمی جلو آمد با شمشیری به فرق مبارک حضرت زد به همین اکتفا نکردند از پشت نیزه ای به پهلوی حضرت زدند، همین که نیزه به پهلوی حضرت اصابت کرد، سید بن طاووس می نویسد: «امام حسین علیه السلام از روی اسب با طرف راست صورت بر زمین خورد.» (3)

اما بین شهادت دختر و پدر تفاوت هایی هم وجود دارد.

حضرت رقیه علیها السلام اگر نیمه شب از روی ناقه روی زمین افتاد، در نهایت عمه اش حضرت زینب علیها السلام او را در بیابان پیدا کرد و در آغوش گرفت و به کاروان رساند. اما بابای غریبش ابی عبدالله علیه السلام تا از روی مرکب به زمین افتاد، شمر (لعنة الله عليه) خطاب به لشکر فریاد زد: وای بر شما منتظر چه هستید؟ کار حسین علیه السلام را تمام کنید. از همه طرف به امام حسین علیه السلام حمله می کردند زُرعة بن شریک (لعنة الله عليه) شمشیری به شانه حضرت زد باز ضربه دیگری به گردن حضرت زد سنان بن انس نیزه ای به گلوئی امام حسین علیه السلام زد حضرت روی زمین افتاد؛ (4) این جا بود که شمر (لعنة الله عليه) جلو آمد:

(فَرَفَسَهُ بِرِجْلِهِ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَبَضَ عَلَى شَيْبَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ وَ ضَرَبَهُ

ص: 336

1- قاسمی، محمد علی؛ مقتل رقیه علیها سلام؛ ص 128 و 129.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 120.

3- همان، ص 124.

4- ابن اثیر جزری؛ الکامل فی التاریخ؛ ج 4، ص 78.

«اول لگدی به سینه امام حسین علیه السلام زد حضرت بر زمین افتاد، روی سینه نشست محاسن حضرت را به دست گرفت و با دوازده ضربه سر از بدن حضرت جدا کرد.»

از هر که تازه آمده از راه، نیزه خورد *** گهگاه سنگ، گاه لگد، گاه نیزه خورد

شد نوبت سنان، دهن شاه نیزه خورد *** در گُل هزار و نهصد و پنجاه نیزه خورد

آن قدر سنگ خورد که آئینه اش شکست *** در زیرِ نعل ها قفس سینه اش شکست (2)

ص: 337

1- مقرّم عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام ص 298

2- حامد خاکی.

کتیبه 27: حضرت زینب کبری علیها السلام

اشاره

ص: 339

ای آفتاب روشن شب های کربلا *** ای زینب مدینه و زهرا ی کربلا

گفتیم آسمانی و، دیدیم برتری *** گفتیم آفتابی و، دیدیم بهتری

گفتیم دختر اسدالله غالبی *** ایام کوفه آمد و، دیدیم حیدری

تو از زمان کودکی تا بزرگیت *** شیواترین مفسر الله اکبری

تو از کدام طایفه هستی که مستقیم *** فیض از حضور علم خداوند می بری

امام سجاد علیه السلام فرمود:

(أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ وَفَهْمَةٌ غَيْرُ مُفَهِّمَةٍ) (1)

«عمّه جان! شما الحمد الله دانشمندی هستید که تعلیم ندیده، و بانوی فهمیده ای هستی که بشری تو را تفهیم ننموده است.»

ص: 340

بر شانه های سبز تو بار رسالت است *** تو اولین پیمبر بعد از پیمبری

ای ماورای حدّ تصور کمال تو *** بالاتر از پریدن جبریل بال تو

غیر از حسین فاطمه، چیزی ندیده ایم *** در انعکاس آینه های زلال تو

نزدیک سایه های عبورت نمی شویم *** نامحرمان عشق کجا و خیال تو؟

توزینی و شیر زن بعد کربلا *** تفسیر «نفس مطمئن» بعد کربلا

زهره، نبی حسین و علی و حسن تویی *** بانو، تویی تو «پنج تن» بعد کربلا

گاهی که طعنه می شنوی، صبر می کنی *** یعنی تویی همان حسن بعد کربلا

ای گریه غریبی عریان بی کفن *** حالا تویی و پیرهن بعد کربلا

قلبت تپید و سوره مریم شروع شد *** غمگین ترین غروب محرم شروع شد

ای سایه بلند ابا الفضل بر سرت *** ای بال جبرئیل گلستان معبرت

عباس هم رشیدی قد تو را ندید *** از بس که سر به زیر بود در برابرت

شب زنده دارِ شام غریبان کربلا *** دل بسته بر نماز شب تو برادرت (1)

حتی شام عاشورا با آن همه مصیبت و سختی ها، «نماز شب» حضرت ترک نشد. «امام سجاد علیه السلام می فرماید: «شام عاشورا دیدم عمه ام زینب کبری علیها السلام نمازش را نشسته می خواند، به او گفتم: عمه جان! چرا نمازت را نشسته می خوانی؟ حضرت گفت: به خدا قسم پاهایم دیگر توان ندارد.» (2)

این گونه اهل نماز و تهجد و ذکر و دعا بود و آن قدر امام حسین علیه السلام دل بسته او بود که فرمود: (يا أَخْتَاهِ لَا تَسْبِيْنِي فِي نَافِلَةِ اللَّيْلِ) (3) «خواهرم! مرا در نماز شبت فراموش نکنی».

صبر ز صبر تو به تنگ آمده *** شیشه تو به جنگ سنگ آمده

ز کودکی دایه تو غم شده *** قامت غم، در غم تو خم شده

تو دیده ای نقش گل یاس را *** نشانده ای بر جگر الماس را

ص: 341

- 2- قزوینی، سید محمد کاظم؛ زندگانی زینب کبری سلام الله علیها از ولادت تا شهادت؛ مترجم: اسکندری، محمد؛ ص 174
- 3- . بحرانی اصفهانی، عبد الله؛ عوالم العلوم؛ ج 11؛ ص 952.

تو نوبهار خود خزان دیده ای *** تو داغ مادر جوان دیده ای (1)

از کودکی، داغ دید و صبر کرد داغ جدش پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، داغ مادرش فاطمه زهرا علیها السلام را دید فرق شکافته امیرالمؤمنین علیه السلام را دید بدن مسموم امام حسن علیه السلام را دید. کربلا آمد؛ داغ فرزند دید داغ برادرانش را دید، بدن اربابای علی اکبر علیه السلام را دید بدن بیدست برادرش عباس علیه السلام را دید، گلوی پاره و قنداقه خون آلود علی اصغر علیه السلام را دید، بدن بی سر و قطعه قطعه امام حسین علیه السلام را دید، کنار بدن بی سر برادر، او را با تازیانه زدند، به اسارت رفت، از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام، زن ها و کودکان را سرپرستی کرد سرهای بالای نیزه را دید. بارها مورد شتمات و طعنه دشمن قرار گرفت آخرالامر با بدنی خسته و رنجور و دلی داغدار به مدینه برگشت، مدینه هم دست از مبارزه با بنی امیه برنداشت، مدام روضه می خواند و گریه می کرد و از مظلومیت حسینش برای مردم مدینه می گفت:

خودم دیدم حسینم تشنه جان داد *** چه جانی بر لب آب روان داد

خودم دیدم کنار نعش اکبر *** حسینم می زند بر سینه و سر

خودم دیدم گلوی اصغرم را *** خودم در بر کشیدم اکبرم را

کنار قتلگه آمد به یادم *** که بی خود گشتم و از پا افتادم

به رگ های برادر بوسه دادم *** به جای مادرم زهرا حسینم (2)

خبر به یزید ملعون رسید، یزید می دانست اگر زینب کبری علیها السلام این گونه ادامه دهد، یزیدیان را رسوا می کند و مردم را بر علیه حکومت بنی امیه می شوراند. لذا به والی مدینه دستور داد که زینب علیها السلام را از مدینه به شام یا مصر تبعید کند. (3) دختر امیرالمؤمنین چگونه می توانست مدینه را ترک کند؟! او اگر حسین علیه السلام، عباس، علی اکبر، قاسم، عون و عبدالله علیهم السلام از دست داده بود دلخوش بود به مدینه برگشته

ص: 342

1- استاد علی انسانی

2- محمد جواد غفورزاده (شفق)

3- مؤمنی عبدالحسین؛ زندگانی زینب کبری علیها سلام؛ ص 214 تا 216

و در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است کنار قبر مادرش فاطمه زهرا علیها السلام در غم داغ حسینش گریه می کند اما حالا باید از مدینه بیرون برود، با چه دلی زینب علیها السلام می تواند از مدینه بیرون رود؟

نمی گنجد دلم دیگر به سینه *** خدا حافظ، خدا حافظ مدینه

مدینه، بی حسین رفتیم از این جا *** کنون با قلب خون برگشتم این جا

گزین

عرض کنم: یا زینب کبری، بی بی جان! چقدر برایت سخت بود که بدون حسین علیه السلام سفر می رفتی چقدر برایت سخت بود که بدون حسین علیه السلام از مدینه بیرون می رفتی اما خیالت آسوده بود که همسرت عبدالله جعفر با شما هست، کسی جرأت اهانت و تعرض به شما را نداشت. اما یک روزی هم از کربلا بدون حسین علیه السلام بیرون آمدی، آن روز هم زین العابدین علیه السلام با شما بود اما آن حضرت در غل و زنجیر بود، دستانش بسته بود. آن روز نگاه کردی و بدن های بی سر و قطعه قطعه را روی زمین دیدی آن روز شما بودی و هشتاد و چهار زن و بچه داغدیده آن روز شما بودی و صورت های نیلی و گوش های پاره آن روز شما بودی و زین العابدین علیه السلام در غل و زنجیر آن روز شما بودی و بدن بی سر برادر آن روز شما بودی و بدن زیر سم اسب رفته حسینت؛ لذا همان جا کنار بدن برادر از پانشستی و روضه خواندی، چنان روضه ای که جگر همه را آتش زدی راوی می گوید:

(قَالَ اللَّهُ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٌ كَثِيبٌ، يَا مُحَمَّدَاةَ بَنَاتِكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتَكَ مَقْتَلَةً تَسْفِي عَلَيْنَهُمْ رِيحَ الصَّبَا وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ) (1)

«سوگند به خدا، زینب دختر علی علیه السلام را فراموش نمی کنم که با آهی جانکاه

ص: 343

برای حسین علیه السلام می گریست و با صدای اندوهبار و قلبی پر درد، صدا می زد: ای محمد! دخترانت را اسیر کرده اند، فرزندان کشته شده اند و باد صبا بر بدنشان می وزد، این حسین تو است که سرش را از پشت گردنش جدا نموده اند عمامه و لباسش را به یغما برده اند.»

از بس که نیزه خون تش را مکیده بود *** حتی توان و قدرت ناله زدن نداشت

در هجمه تواتر شمشیر و تیر و تیغ *** راهی به جز شقایق پرپر شدن نداشت

از بس که پیکرش شده پا مال اسب ها *** یک جای بی جراحت و سالم، بدن نداشت

در بوریای کهنه تن لاله پوش او *** پیچیده شد، اگر چه شقایق کفن نداشت (1)

ص: 344

كتيبه 28: امام سجاد عليه السلام

اشارة

ص: 345

با تو هر لحظه من، بوی خدا می گیرد *** عطر اخلاص و مناجات و دعا می گیرد
بچشان بر دل ما طعم عبودیت را *** سجده هامان به نگاه تو بها می گیرد
تو ولی نعمت ما و همه عبادت هستیم *** رحمت واسعه ات، دست مرا می گیرد
تا بقیعت دل شیدای مرا راهی کن *** عشق از گوشه چشمان تو پا می گیرد
آن قدر بنده نوازی که دل چون من هم *** عاقبت تذکره کرب و بلا می گیرد
بانی روضه اربابی و باران باران *** چشمم از محضر تو اذن بکا می گیرد
از تو برگردن اسلام چه دینی مانده *** با فداکاری تو، شور حسینی مانده
رهبر جان به کف اهل ولایی آقا *** مظهر بی بدل صبر و رضایی آقا
به تو و عزّت و ایثار و شکوهت سوگند *** عَلمِ افراشته خون خدایی آقا
بیرق نهضت ارباب به روی دوش *** وارث سرخی خون شهدایی آقا
خطبه حیدری ات، کاخ ستم را لرزاند *** دشمن تو بُرد راه به جایی آقا
کربلا را که تو به کوفه و شام آوردی *** همه دیدند که مصباح هدایی آقا

مصحف چشم تو از عشق حکایت دارد *** راوی غیرت و ایمان و وفایی آقا

دیده غرق به خون تو گواهی داده *** تو عزادار چهل سال منایی آقا (1)

امام صادق علیه السلام فرمود: زین العابدین علیه السلام بر پدرش چهل سال گریه کرد، آن حضرت در این مدت روزها روزه می گرفت و شب ها به عبادت مشغول بود. هنگام افطار که می رسید خدمتگزارش غذا و آب حضرت را می آورد و در مقابلش می گذاشت و عرض می کرد: آقا بفرمائید میل کنید. حضرت می فرمود: (قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَائِعًا قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَطْشَانًا)؛ (2) «فرزند رسول خدا صلی الله علیه وسلم گرسنه کشته شد. فرزند رسول خدا تشنه کشته شد» آن قدر این جمله ها را تکرار می کرد و گریه می کرد تا غذایش از اشک چشمش تر می شد و آب آشامیدنی حضرت با اشکش مخلوط می شد.

اشک هم از غم چشمان تو خون می گرید *** زائر جان به لب کرب و بلائی آقا

چشم های تو از آن ظهر، قیامت می خواند *** دم به دم در همه جا داشت مصیبت می خواند (3)

یکی از غلامان نقل می کند: روزی با آن حضرت به صحرا رفتیم، امام سجاد علیه السلام سر به سجده گذاشت و ساعت ها گریه می کرد وقتی سر از سجده برداشت، به آن حضرت عرض کردم: ای سید و آقای من! وقت آن نرسیده که اندوه و ماتم شما تمام شود و گریه شما کم گردد؟ فرمود:

«وای بر تو، یعقوب بن اسحاق علیهم السلام پیغمبر و پیغمبر زاده بود، دوازده پسر داشت، حق تعالی یکی از پسرانش را از نظر او غایب کرد و از حزن و اندوه مفارقت آن پسر، موی سرش سفید گردید و پشتش خمیده و از بس گریه کرد، چشمش نابینا شد در حالی که پسرش در دنیا زنده بود اما من به

ص: 347

1- یوسف رحیمی.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 209.

3- یوسف رحیمی

چشم خود، پدر و برادر را با هفده تن از اهل بیت خود کشته و سر بریده دیدم، پس چگونه حزن من تمام شود و گریه ام پایان پذیرد؟!»
(1)

یادم نمی رود پدرم را پیاده بود *** هر طور بود روی دو پا ایستاده بود

بر نیزه غریبی خود تکیه داده بود *** بر حال غربت پدرم، گریه می کنم

عمامه اش به خاک لگد مال مانده بود *** خیلی غریب در ته گودال مانده بود

با کام تشنه، زخمی و بی حال مانده بود *** از اوج روضه با خبرم، گریه می کنم (2)

هر وقت ظرف آبی را می گرفت تا بنوشد، آن قدر گریه می کرد که آب با اشک چشمش مخلوط می شد به آن حضرت می گفتند آقا جان چرا این قدر گریه می کنید؟ می فرمود: «چگونه گریه نکنم؟ آبی که پرنده و درنده از آن استفاده می کردند به پدرم نداندا!» (3)

وز آب و ز آب هم مضایقه کردند کوفیان *** خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد *** فریاد «العطش» ز بیابان کربلا (4)

گریز

آن قدر مصیبت تشنگی در کربلا جانسوز بود که وقتی زین العابدین علیه السلام بدن بی سر بابا را دفن کرد روی قبر مطهرش جملاتی نوشت؛ نوشت این قبر کسی است که سر در بدن ندارد نوشت این قبر کسی است که بدنش زیر سم اسبان رفته است، نوشت این قبر کسی است که کفش بوریا شده است روی قبر نوشت:

(هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا). (5)

ص: 348

1- مجلسی، محمد باقر؛ جلاء العیون ص 754

2- محمد جواد شیرازی.

3- خسروی، موسی؛ زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیه السلام (ترجمه بحار الانوار)؛ ص 75

4- محتشم کاشانی.

5- موسوی مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص 337.

«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و غریبانه کشتند».

دوستان! وای من و، وای من و، وای شما *** به خدا آب ندادند به آقای شما

به خدا گرگ صفت بر بدنش چنگ زدند *** به خدا آب ندادند، ولی سنگ زدند

مصطفی سوخت سراپا و، علی جامه درید *** شمر در محضر مادر، سر فرزند برید

تسلیت فاطمه، نور بصرت را کشتند *** به خدا با لب تشنه پسرت را کشتند (1)

ای کاش، فقط به خودش و اصحاب و یارانش آب نمی دادند، مردم! یک طفل شیرخواره روی دست گرفت و فرمود: (يَا قَوْمُ قَدْ قَتَلْتُمْ شِيعَتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ يَتَلَطَّى عَطْشًا، فَاسْقُوهُ شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ)؛ (2) «ای مردم! یاران و اهل بیتم را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش به خود می پیچد او را با شربتی از آب سیراب کنید.» هنوز سخن امام علیه السلام تمام نشده بود که حرمله با تیری گلوی این طفل شیرخواره را درید. آن قدر این مصیبت، برای امام سجاد علیه السلام سخت بود که منهل بن عمرو نقل می کند: از مکه بر می گشتم خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم، حضرت از بین همه قاتلین کربلا از من سؤال کرد: منهل! (مَا صَنَعَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ الْأَسَدِيُّ؟)؛ (3) «حرمله بن کاهل اسدی در چه حال است؟» گفتم: من او را در کوفه زنده دیدم. حضرت سجاد علیه السلام دست های خود را به جانب آسمان بلند و در حق حرمله نفرین کرد و فرمود: (اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ)؛ (4) «خدایا!

ص: 349

1- غلامرضا سازگار

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ترجمه سید ابوالحسن میر ابوطالبی؛ ص 149 و 150 و

3- اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمه؛ ج 2، ص 112.

4- همان.

حرارت آهن را به حرمله بچشان! پروردگارا! حرارت آتش را به حرمله بچشان....»

هرگز خیال سلسله از خاطر م نرفت *** شام و شراب و هلهله از خاطر م نرفت

خیلی به اشک ماتم ما خنده شد، ولی *** آن نیشخندِ حرمله از خاطر م نرفت (1)

مرثیه 2: خون و ساق یا

اشاره

تا اشک هست در بصرم گریه می کنم *** با این توان مختصرم گریه می کنم

تنها نه با دو چشم ترم گریه می کنم *** با خون مانده بر جگرم گریه می کنم

رنگم زمان دیدن مذبح می پرد *** یا لحظه ای که طفل گلوبند می خرد

یا مادری که کودک شش ماهه می برد *** با هر چه هست دور و برم گریه می کنم

روی «صحیفه» پر شده از گریه کردم *** «خمس عشر»، بهانه شده بهر شیونم

گاهی گریز بین «ابوحمز» می زنم *** بین نوافل سحرم گریه می کنم

از خنده های حرمله زجری کشیده ام *** من که عقيله را سر بازار دیده ام

بر دردهای عمه قامت خمیده ام *** بر غربت بزرگ حرم گریه می کنم

ناموس خود به ناقه عریان که دیده است؟ *** آتش میان زلف پریشان که دیده است؟

افتادن تمام اسیران که دیده است؟ *** عمری است با غم سفرم گریه می کنم

باید چه کرد بین گلو، آه و ناله را *** زخم عمیق پهلوی و بازوی لاله را

خیلی زدند خواهر من را، سه ساله را *** یاد رقیه با پسر م گریه می کنم

وقتی عقيله وارد بزم شراب شد *** وقتی که خواهر م به کنیزی خطاب شد

روی سرم تمام زمانه خراب شد *** بر خاک ریخته به سرم گریه می کنم (2)

1- ناشناس.

2- محمد جواد شیرازی

امام سجاد علیه السلام را در کوچه های شهر شام دیدم، تکیه بر عصا کرده بود و خون از ساق های پای حضرت جاری بود و رنگ صورت مبارکش زرد شده بود عرضه داشتم: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» «حالتان چطور است ای فرزند رسول الله؟» حضرت در حالی که اشک از چشمش جاری بود فرمود: «چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه است. زن های ما تا به حال شکم هایشان از طعام سیر نگشته و شب و روز به نوحه و گریه می گذرانند هیچ گاهی یزید ما را نمی طلبد مگر آن که گمان می کنیم که اراده قتل ما دارد و به جهت کشتن، ما را می طلبد». منهال گفت: عرضه داشتم: اکنون کجا می روید؟

فرمود: «آن جایی که ما را منزل داده اند، سقف ندارد و آفتاب، بدن های ما را سوزانده است. اکنون به جهت ضعف بدن بیرون آمده ام تا لحظه ای استراحت کنم و به جهت ترس از آزار و اذیت زن ها زود بر می گردم».

منهال می گوید: همین طور که با حضرت سخن می گفتم، شنیدم ندای زنی از خرابه بلند شد و آن حضرت را صدا زد: «کجا می روی ای نور دیده؟!» و آن زن، جناب زینب دختر علی مرتضی علیها السلام بود. (1)

بی جهت نبود وقتی از حضرت سؤال شد: در سفر کربلا کجا بیشتر به شما سخت گذشت؟ سه مرتبه فرمود: «الْشَّامُ، الْشَّامُ، الْشَّامُ». (2) آن قدر در شهر شام به اهل بیت علیهم السلام سخت گذشت که منسوب است امام سجاد علیه السلام این گونه فرمود:

«يَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَكُنْ *** يَزِيدُ يَرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرَهُ» (3)

«ای کاش مادرم مرا نمی زاد و یزید (برای خالی کردن کینه و عقده خود) ما را با گرداندن در شهرها اسیر خود نمی دید.»

ص: 351

1- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال، معرب؛ ج 1 ص 777

2-، محدثی، جواد فرهنگ عاشورا؛ ص 240

3- امینی گلستانی، محمد؛ از مباحله تا عاشورا؛ ص 626.

آن قدر غم به دلم بود ز داغ پدرم *** که دگر جای غم طعنه و دشنام نبود

این چهل سال همه سوز دل من این است *** دختر فاطمه جایش ملاء عام نبود

آن قدر کعب نی و سیلی و شلاق زدند *** جای سالم به خدا در تن ایتم نبود

همه رفتند سر بام ولی کاش دگر *** آن زن پست یهودی به سر بام نبود (1)

در روایت است که پیرزن شامی وقتی کاروان اُسرا و نیزه داران را دید، از نیزه دار پرسید: این زنان کیستند و این سرهای چه کسانی می باشد؟ نیزه دار به او گفت: این سر حسین بن علی علیه السلام است و بقیه اصحاب و یاران او هستند و این زن ها و بچه ها، دختران و فرزندان علی علیه السلام و فرزندان حسین علیه السلام هستند. این پیره زن تا شنید، خوشحال شد و گفت: این علی بود که همسر و فرزندم را کشت. و سپس سنگی برداشت و به طرف سر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد. امام سجاد علیه السلام تا این صحنه را دید، بر آن زن نفرین کرد و چیزی نگذشت که در آن ازدحام زیر دست و پای مردم به هلاکت رسید. (2)

همه رفتند سر بام ولی کاش دگر *** آن زن پست یهودی به سر بام نبود

آن چنان بی ادبی کرد، نگویم که چه شد *** ولی دیگر به روی نی، سر بابام نبود (3)

گریز

یا امام سجاد! علیه السلام در شهر شام دیدی پیره زن یهودی سنگ بر سر بریده پدر غریب آقا امام حسین علیه السلام زد، طاقت نیاوردی و نفرین کردی اما در کربلا عصر عاشورا شما بیمار بودی، داخل خیمه بودی، ندیدی پدر غریب امام حسین علیه السلام پس از این که مدتی جنگید، بدنش مجروح بود، جگرش از تشنگی می سوخت، داغ دیده بود خسته شده بود؛ لذا ایستاد گوشه ای از میدان تا کمی استراحت کند، ناگهان سنگی به پیشانی مقدس آن حضرت زدند، (فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ)؛ (4)

ص: 352

1- عبدالحسین میرزایی

2- مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 820

3- عبدالحسین میرزایی

4- ابن طاووس علی بن موسی؛ لهوف؛ ترجمه فهری زنجانی؛ ص 120

«خواست با گوشه پیراهنش خون از پیشانی پاک کند»، ناگهان تیر سه شعبه زهرآلودی به قلب آن حضرت زدند، حضرت نتوانست تیر را از جلو بیرون بیاورد، آخر این تیر یک تیر معمولی نبود. خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام نوشته، «فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُّحَدَّدٌ، مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ»؛ (1) «تیری تیز، مسموم، سه شعبه به قلب حضرت زدند.» لذا حضرت تیر را از پشت سر بیرون آورد خون مثل ناودان جاری شد دستش را زیر خون ها گرفت خون ها را به آسمان پاشید، دوباره دستش را از خون پر کرد، این بار خون ها را به سر و محاسنش مالید و می گفت: «وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِي رَسُولَ اللَّهِ» (2)؛ «به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروم.» این جا بود که دشمن جرأت پیدا کرد، شمر (لعنة الله علیه) خطاب به لشکر صدا زد برای چه ایستاده اید؟ بر او حمله کنید، «ثَكَلْتُمْ أُمَهَاتِكُمْ»، (3) «مادرانتان به عزایتان بنشینند». ظالمی جلو آمد و با شمشیری به فرق حضرت زد فرق حضرت شکافته شد حصین بن تمیم ملعون تیری به دهان مقدس حضرت زد. ابو ایوب غنوی (لعنة الله علیه) تیری به حلق مبارکش زد! زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ تمیمی ملعون ضربه ای به کتف ابی عبدالله زد. سنان بن انس (لعنة الله علیه) نیزه ای به سینه مبارکش زد. صالح بن وهب مزنی ملعون نیزه ای به پهلوی مبارکش زد. امام حسین علیه السلام دیگر طاقت ماندن روی مرکب را نداشت، نوشتند: (فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ) (4)؛ «حضرت از روی مرکب با طرف راست صورت بر زمین افتاد.» مرحوم مجلسی نوشته: «فَنَادَى شِمْرٌ وَيْلَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ»؛ (5) «سپس شمر فریاد زد: منتظر چه هستید؟ کار حسین علیه السلام را تمام کنید.»

خنده های شمر یادش مانده است *** ماجرای شمر یادش مانده است

چکمه های شمر یادش مانده است *** جای پای شمر یادش مانده است

ص: 353

1- خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 39.

2- همان.

3- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس وزینة المجالس؛ ج 2 ص 323.

4- همان، ص 323.

5- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار؛ ج 45 ص 56

کُندی خنجر عذابش می دهد *** ضربه آخر عذابش می دهد

آمد و بال و پرش را جمع کرد *** دست بی انگشترش را جمع کرد

با حصیری پیکرش را جمع کرد *** روی دستش خنجرش را جمع کرد

صورت خود را به روی خاک زد *** یاد عریانی، گریبان چاک زد (1)

مرثیه 3: چشمه سار اشک

اشاره

زهر، اشکی شد و کانون دعا را سوزاند *** بند بند من افتاده ز پا را سوزاند

آسمان تار شد و جرعه آب این زهر *** پاره های جگر غرق بلا را سوزاند

سینه ام بود حسینی غم های حسین *** یاد آن خاطره ها، بیت عزا را سوزاند

من نه در امروز که در کربلا جان دادم *** از همان روز که آتش همه جا را سوزاند

با همان تیر که در خنجره ای ترد و سفید *** تارهای عطش آلود صدا را سوزاند

از همان لحظه که می سوختم و می دیدم *** تازیانه همه پیکر ما را سوزاند

خیمه ای شعله ور افتاد زمین و ناگاه *** چادر دختری از جنس حیا را سوزاند

وای از آن بزم که در پیش اسیران حرم *** خیزران هم لب و هم طشت طلا را سوزاند

دیدم آتش ز سر بام به سرها می ریخت *** گیسوان به سر نیزه رها را سوزاند (2)

امام سجاد علیه السلام پس از چهل سال اشک و ماتم غریبانه بر مصائب عاشورا و ظلم هایی که در کوفه و شام دیده بود، در نهایت به وسیله زهر توسط هشام بن عبدالملک ملعون به شهادت رسید. (3) امام باقر علیه السلام هنگامی که بدن مطهر پدر را غسل

ص: 354

1- محمد جواد پرچمی

2- حسن لطفی.

3- مجلسی، محمد باقر؛ بحارالانوار؛ ج 46؛ ص 153 و 154

می داد، برآمدگی هایی بر پشت حضرت مشاهده کرد نوشتند آثار انبان های غذایی بود که حضرت شب ها به صورت ناشناس برای فقراء و مستمندان می برد. (1) مردم مدینه بدن مطهر امام سجاد علیه السلام را تشیع کردند و در بقیع به خاک سپرده شد. (2)

حضرت زین العابدین علیه السلام شتری داشت که بیست و دو بار با او به حج رفته بود، اما در تمامی این مدت حتی یک ضربه تازیانه هم به او نزده بود. امام در شب شهادت خود سفارش کرد که به این شتر رسیدگی شود.

وقتی امام به شهادت رسید، شتر یکسره به سوی قبر مطهر امام رفت، در حالی که هرگز قبر امام را ندیده بود. خود را به روی قبر انداخت و گردن خود را بر آن می زد و اشک از چشم هایش جاری شده بود؛ خبر به امام باقر علیه السلام رسید، امام کنار قبر پدر رفت و به شتر گفت: «آرام باش! بلند شو. خدا تو را مبارک گرداند.»

شتر بلند شد و برگشت ولی پس از اندکی باز به کنار قبر حضرت برگشت و گریه و ناله می کرد؛ امام باقر علیه السلام باز آمد و او را آرام کرد، ولی بار سوم فرمود: «او را رها کنید!» این شتر تا سه روز کنار قبر حضرت گریه کرد تا از دنیا رفت. (3)

گریز

این یک مرکب با وفا بود که کنار قبر مولایش آن قدر گریه کرد تا از دنیا رفت یک مرکب با وفا هم در کربلا بود ذوالجناح وقتی متوجه شد امام حسین علیه السلام پس از جراحات فراوان دیگر تاب نشستن بر مرکب را ندارد، آهسته حضرت را روی زمین گذاشت. دیدند این حیوان دور بدن مطهر می گردد شیهه می کشد، گاه به اطراف خود نگاه می کند، گاه چند قدم از بدن کنار می رود و بر می گردد و قدم های خود را بر زمین می زند. عمر بن سعد (لعنت الله علیه گفت بروید این اسب را بگیرید! این اسب از بهترین اسب های پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است تا او را برای یزید تحفه ببریم.

ص: 355

1- خسروی موسی؛ زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه بحار الانوار)؛ ص 48

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 46؛ ص 151 و 152.

3- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 46، ص 149

چند نفر از لشکریان دور این حیوان را محاصره کردند تا او را بگیرند اما این حیوان به آنان حمله کرد. تاریخ می نویسد با دست ها و دندان های خود چهل نفر را به هلاکت رساند عمر بن سعد دید حریف این حیوان نمی شوند دستور داد او را رها کنید و از او دور شوید بینیم چه خواهد کرد این حیوان همین که احساس راحتی کرد و اطراف خود را خالی دید به چپ و راست نگاهی کرد و آمد کنار بدن هایی که روی زمین افتاده بودند شیهه می کشید گویا چیزی را گم کرده است یک یک از کنار کشته ها گذشت تا رسید کنار بدن امام حسین علیه السلام خیره خیره به آن بدن مطهر نگاه می کرد، قدم های خود را به زمین می زد، دست های خود را خم می کرد دهان خود را روی زخم ها می گذاشت باز می ایستاد و شیهه می کشید دور بدن می گشت. گویا با زبان خویش می گوید مولای من! برخیز سوار شو تو را به خیمه ها ببرم، سکنه علیها السلام منتظر است، زینب علیها السلام نگران است. امام علیه السلام توانایی حرکت نداشت، این حیوان می خواست خبر به خیمه ها ببرد، دیدند پیشانی خود را به خون امام حسین علیه السلام آغشته کرد و به سوی خیمه ها روانه شد. (1)

(ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَقَصَدَ نَحْوَ الْخِيَمَةِ وَلَهُ صَهِيلٌ عَالٍ وَيَضْرِبُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ) (2)

«در حالی که خودش را به خون امام حسین علیه السلام آغشته کرده بود، به طرف خیمه ها رفت و بلند شیهه می کشید و شمش را به زمین می کوبید»

امام زمان (ارواحنا فداه) در زیارت ناحیه مقدسه این صحنه جانسوز را این گونه توصیف می کند:

(فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَحْزِيًّا وَأَبْصَرْنَ سَرْجَكَ مَلُويًّا ... وَلِلْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ ... وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ ... وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ مَوْلَعٌ سَيْفُهُ فِي نَحْرِكَ ...) (3)

ص: 356

1- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 293 و 294 لبیب بیضون؛ موسوعة كربلاء؛ ج 2، ص 181.

2- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 4، ص 58.

3- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 98، ص 240

«هنگامی که زنان حَرَمِ مرکبت را دلشکسته وزین آن را واژگون دیدند، ... از خیمه بیرون آمدند ... به صورت می زدند صدا به شیون و زاری بلند کردند ... و به سوی قتلگاه دویدند (نگاه کردند و دیدند) شمر روی سینه ات نشسته بود شمشیرش را بر گلویت می کشید...»

به من نگو برو، از دور قتلگاه *** به من اشاره مکن، سوی خیمه گاه برو

بگو چه کار کنم تا تو را خلاص کنم؟ *** به شمر رو بزنم یا که التماس کنم؟

بگو چه کار کنم دور خیمه صف نکشند؟ *** به زور نیزه تنت را به هر طرف نکشند

صدای خنده کوفی، صدای خنده شمر *** صدای بد دهنی کردن زننده شمر

وای از محاسن تو و انگشت های شمر *** وای از لب و دهان تو و جای پای شمر

گیسوی من فشرد، به کفِ ضربه های شمر *** مثل تو نیزه خورده به من چکمه های شمر

صدای هلله و بانگ طبل می آید *** صدای تق تق تعویض نعل می آید

کسی که گوشه گودال سنگ می انداخت *** به روسری من از پشت چنگ می انداخت (1)

ص: 357

كتبه 29: اربعين

اشارة

ص: 359

صدای کرب و بلاى حسين مى آيد *** به هوش باش، صدای حسين مى آيد
تجارت و زن و فرزند و دين و دنيا را *** کسى که کرده فدای حسين، مى آيد
يکى به پاى ترک خورده و پر از تاول *** به شوق بوسه به پاى حسين مى آيد
يکى به منصب سقايى است و مشک به دوش *** به سوى واعطشای حسين مى آيد
يکى به گردش انداخته غل و زنجير *** به نيت اُسرای حسين مى آيد
يکى به هروله با دسته طُويرجيان *** مگر به سعى و صفای حسين مى آيد
توان آمدن کربلا نداشت يکى *** به دست کارگشای حسين، مى آيد
يکى خيال نمى کرد قسمتش باشد *** مى آيد و به دعای حسين مى آيد
مسيحی، اهل تسنن، سپاه و سرخ و سفيد *** هر آن که هست، برای حسين مى آيد
فرشته تا به قيامت فرستدش صلوات *** که «اربعين» به عزای حسين مى آيد (1)

ص: 360

اولین زائر اربعین امام حسین علیه السلام جابر بن عبدالله انصاری است. جابر در اواخر عمر، نابینا شده بود و با همان حال، همراه با عطیه عوفی به زیارت امام حسین علیه السلام آمد. در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و به طرف قبر سید الشهداء علیه السلام رفت و ذکر خدا می گفت. عطیه نقل می کند نزدیک قبر مطهر که رسیدیم، جابر گفت: دست مرا روی قبر ابی عبدالله بگذار وقتی دست جابر را روی قبر مطهر گذاشتم بی هوش شد و روی قبر افتاد. من آبی به صورتش پاشیدم، وقتی به هوش آمد، سه بار صدا زد: «یا حسین، یا حسین، یا حسین» جوابی نشنید و گفت: «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ» (1)؛ «آیا دوست، جواب دوست خود را نمی دهد؟» سپس گفت: (وَقَدْ شَحَّطْتُ أَوْدَاجَكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ وَفَرَّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَرَأْسِكَ)، (2) «چگونه جواب مرا بدهی که سرت را از بدنت جدا کرده اند و رگ هایت را قطع نموده اند».

به لحظه بریدن سرت، آه می کشم *** برای پاره های پیکرت، آه می کشم

به اشک و ناله های خواهرت، آه می کشم *** برای ضجه های مادرت، آه می کشم (3)

عطیه نقل می کند: در همین لحظه بود که دیدم گرد و غباری از سمت شام بلند شد. نگاه کردم، دیدم قافله ای به سوی کربلا می آید، جابر گفت: عطیه! زود برو بین این قافله از کیست؟ اگر از سربازان ابن زیان ملعون هستند، گوشه ای مخفی شویم و اگر امام زین العابدین علیه السلام و اهل بیت امام حسین علیه السلام هستند، به استقبال شان برویم.

عطیه به سرعت رفت و برگشت، گفت: جابر! بلند شو، کاروان زین العابدین علیه السلام و عمه ها و خواهران و زن ها دارند می آیند جابر تا این خبر را شنید، از جا بلند شد با پای برهنه و سر برهنه دوید به استقبال زین العابدین علیه السلام. امام سجاد علیه السلام جابر را در آغوش گرفت، مدت زیادی گریه کردند، آن گاه امام سجاد علیه السلام برای جابر روضه خواند:

ص: 361

1- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج 65، ص 130

2- همان.

3- ناشناس.

(یا جَابِرًا هَاهُنَا وَاللَّهِ قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسَبَّيْتُ نِسَائُنَا، وَحُرِّقَتْ خِيَامُنَا...) (1)

«ای جابر! به خدا قسم همین جا بود که مردان ما را کشتند و همین جا اطفال ما را سر بریدند و همین جا بانوان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را به اسارت بردند و همین جا خیمه های ما را به آتش کشیدند...»

همین جا بود که دل ها گرفت و ... *** کسی روی تن او جا گرفت و ...

سرش را یک کمی بالا گرفت و ... *** و از پشت سرش سر را گرفت و ...

همین که بر گلویش خنجر آمد *** صدای ناله زهرا در آمد

همین جا بود الف را دال کردند *** تت را بارها پامال کردند

ته گودال را گودال کردند *** تو را با سم مرکب چال کردند (2)

گریز

یا امام سجاد علیه السلام! شما اربعین کنار قبر مطهر بابا برای جابر روضه خواندی، اشک ریختی، گریه کردی فرمودی: جابر! نبودی این جا مردان ما را کشتند این جا اطفال ما را سر بریدند این جا خیمه های ما را آتش زدند»، روز یازدهم محرم هم همین جا عمه جانتون زینب کبری علیها السلام کنار بدن بی سر برادر روضه خواند. آن روز، حضرت زینب علیها السلام نگاه به بدن قطعه قطعه شده برادر می کرد و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

(وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّی عَلَیْكَ مَلِیْكَ السَّامَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، صَرِیْعٌ بِكَرْبَلَاءَ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ...) (3) «ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین است که به خون آغشته به خاک کربلا افتاده، اعضایش از هم جدا شده، سرش

ص: 362

1- معروف الحسنی، هاشم؛ سیرة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام، ج 3، ص 126. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج 1، ص 617.

2- علی اکبر لطیفیان.

3- ابن شهر آشوب، مناقب؛ ص 4؛ ص 113.

از قفا بریده شده، عمامه و لباسش را به غارت بردند.»

راوی نقل می کند: زینب کبری علیها السلام آن قدر جانسوز روضه می خواند که (حتی أبکت واللہ کلّ صدیقٍ وعدّہ، حتّٰی رَأٰنَا دُمُوعَ الْخَلِیلِ تَنَحَّلِرُ عَلٰی حَوَافِرِهَا) (1) «به خدا دوست و دشمن گریه می کردند حتی سم اسبان از اشک چشمشان تر شد.»

با دیدن تو لطمه به رویم زدم حسین *** بالا سر تو کاش نمی آمدم حسین

پنجاه سال خواهری ام را چه می کنی؟ *** احساس های مادری ام را چه می کنی؟

وقتی که پیکر تو زمین گیر نیزه هاست *** زینب تمام زندگی اش زیر نیزه هاست

خواهر بمیرد آه، دگر دست و پا زنن *** تنگ است جات مادرمان را صدا زنن (2)

مرثیه 2: لحظه وصال

اشاره

باور نمی کنم که رسیدم کنار تو *** باور نمی کنم من و خاک دیار تو

یک اربعین گذشته و من پیرتر شدم *** یک اربعین گذشت و شدم همجوار تو

یک اربعین اسیر بلایم، اسیر عشق *** یک اربعین دچار فراقم، دچار تو

یک اربعین دویده ام و زخم دیده ام *** دنبال ناله های یتیمان زار تو

یک اربعین بجای همه سنگ خورده ام *** یک اربعین شده بدنم سنگسار تو

یک اربعین به گریه من خنده کرده اند *** لب های قاتلان تو و نیزه دار تو

مثل رباب مثل همه تار تر شده *** چشمان خسته من چشم انتظار تو

روز تولدم که زدم خنده بر لب *** باور نداشتم که شوم سوگوار تو

با تیغ و تیر و دشنه تو را بوریا کنند *** با سنگ و تازیانه مرا داغدار تو

یادم نمی رود به لب، آب آب بود *** یادم نمی رود بدن غرقه خار تو

ص: 363

مانده صدای حرمله در گوش من هنوز *** پستی که نیزه زد به سر شیرخوار تو

حالا سرت کجاست که بالای سر روم *** گریم برای زخم تن بی شمار تو

من نذر کرده ام که بخوانم در علقمه *** صد فاتحه برای یل تکسوار تو

یک مشت خاک روی تو و من دعاکنان *** شاید شوم نشان تو سنگ مزار تو (1)

بی بی دو عالم زینب کبری علیها السلام وقتی رسید کنار قبر برادر، گریه می کرد و فریاد می زد: (وَ أَخَاهُ وَاحِدًا وَ حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ)، نوشتند آن قدر گریه می کرد که زنان دیگر از گریه جان سوز زینب کبری علیها السلام گریه می کردند. (2) زبان حال حضرت این بود:

من زینبم شناختی آیا؟ بلند شو *** ای نور چشم مادرم از جا بلند شو

یا که بگیر جان مرا یا بلند شو *** ای سر بُریده ام! به روی پا بلند شو

برخیز و خوب دور و برم را نگاه کن *** آوارگی اهل حرم را نگاه کن

یک اربعین بدون تو، سر کردم ای حسین! *** از شام و کوفه هدیه ای آوردم ای حسین!

بهتر نگاه کن به روی زردم ای حسین! *** عباس اگر نبود که می مُردم ای حسین!

چشمان هرزه دور و بر ما زیاد بود *** در شهر شام، خنده و هورا زیاد بود

با چوب خیزران لب سرخت سیاه شد *** حرف از کنیز بردن یک بی پناه شد

ص: 364

1- حسن لطفی

2- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 895.

وقتی سه ساله تو لبش غرق آه شد *** با تازیانه پیرهنش راه راه شد

بین خرابه خاطره ها را گذاشتم *** شرمنده ام که یاس تو را جا گذاشتم

چل روز پیش بود که پیشانی ات شکست *** از لا به لای جمعیتی نیزه دار و پست

دیدم که شمر آمد و بر سینه ات نشست *** راه نفس نفس زدنت را به زور بست

خنجر کشید و آه بماند برای بعد *** آهی شنید و آه بماند برای بعد (1)

دیدند حضرت، گریبان خود را چاک زد و کنار قبر برادر از هوش رفت، زن ها آب به صورت بی بی ریختند تا به هوش آمد حضرت ام کلثوم علیها السلام هم در کنار زینب کبری علیها السلام و دیگر زن ها بر سر و سینه میزد و صدا می زد: (اليوم مات جدّي مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى، اليوم مات أبى عَلِيّ الْمُرتَضَى، أَلْيَوْمَ مَاتَ أَتَيْ الزَّهْرَاءُ)؛ «امروز جَدّم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از دنیا رفت امروز پدرم علی مرتضی علیه السلام از دنیا رفت امروز مادرم فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت، سکینه بنت الحسین علیها السلام گریه می کرد و با صدای بلند می گفت: «یا جدّاه یا محمداه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بیا و ببین چه کردند با اهل بیت شما مردانشان را کشتند خیمه هایشان را غارت کردند و زنان را به اسیری بردند.» (2)

اما زبان حال این دختر با قبر مطهر با این بود:

بابا نبودی تا ببینی خصم سرکش *** در خیمه ها از راه کین افروخت آتش

بابا نبودی در شب شام غریبان *** گشتیم ما آواره کوه و بیابان

ص: 365

1- محمد فردوسی

2- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 896 و 895

دستی که سیلی زد به روی مادر تو *** نیلی نمود از کینه روی دختر تو

مانند زهرا مادرت دارم نشانه *** هم جای ضرب سیلی و هم تازیانه (1)

گزین

این دختر خانم، حضرت سکینه علیها السلام روز اربعین، آزادانه کنار قبر بابا این گونه گریه می کرد و روضه می خواند و زن ها و دخترها با او همنوا بودند و گریه می کردند کسی به او کاری نداشت دیگر شمیری نبود، دیگر سنان و خولی و حرمله ای نبودند. اما همین خانم روز عاشورا کنار بدن بی سر بابا آمد، خودش را روی بدن انداخت خواست با بدن بی سر بابا درد دل کند خواست با بدن بی سر بابا وداع کند اما نگذاشتند سید بن طاووس می نویسد: «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ»؛ (2) «عده ای جمع شدند و او را از روی بدن پدر به خاک می کشیدند.»

الا که غرق به خون افتاده پیکر تو! *** بگو که از که بگیرم نشانی سر تو؟

ز بس که بر بدنت ریخته است بارش تیر *** بسان غنچه دهن باز کرده پیکر تو

چرا به پاسخ من خامشی؟ که می بینی *** سکینه تو نشسته است در برابر تو

ز عطر و ناله زهرا پُر است این صحرا *** مگر گذشته بر این قتلگاه مادر تو؟ (3)

مرثیه 3: وداع با قبور شهدا

اشاره

رسیدم کربلا، ای داد بی داد! *** حسین سر جدا، ای داد بی داد!

چهل روز است گریانم حسین جان! *** چو موی تو پریشانم حسین جان!

ص: 366

1- باب الحرم.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 134.

3- استاد سید رضا مؤید خراسانی

چهل روز است می خوانم حسین جان! *** حسین جانم، حسین جانم، حسین جان!

تویی ذکر لبم، الحمد لله *** حسینی مذهبم، الحمد لله

همین جا شیر خواره گریه می کرد *** رباب بی ستاره گریه می کرد

گهی بر گاهواره گریه می کرد *** گهی بر مشک پاره گریه می کرد

خدایا از چه طفلم دیر کرده؟ *** مرا بیچاره کرده، پیر کرده

همین جا دور اکبر را گرفتند *** ز ما شبه پیغمبر ما را گرفتند

ولی از من دو دلبر را گرفتند *** هم اکبر، هم برادر را گرفتند

«به تو گفتم که ای افتاده از پا *** ز جا برخیز ورنه معجزم را...»

همین جا بود که سقای ما رفت *** به سمت علقمه، دریای ما رفت

پناه عصمت کبرای ما رفت *** پی او گوشواره های ما رفت

فقط از علقمه، یک مشک برگشت *** حسین بن علی با اشک برگشت

بهاری داشتم، اما خزان شد *** قدی که داشتم، بی تو کمان شد

عقیق تو به دست ساریان شد *** طلای من نصیب کوفیان شد

خبر داری مرا بازار بردند؟ *** میان مجلس اغیار بردند؟

همین جا بود افتادند تن ها *** همین جا بود غارت شد بدن ها

تمامی کفن ها، پیرهن ها *** بدون تو کتک خوردند زن ها

همین جا بود گیسو می کشیدند *** به هر سو، دخترانت می دویدند

همین جا تازیانه باب گردید *** رخ ما در کبودی قاب گردید

ز خجلت خواهر تو آب گردید *** که معجز بعد تو نایاب گردید

سکینه معجز از من خواست اما *** خودم هم بودم آن جا مثل آن ها

ز جا برخیز، غم خواری کن عباس! *** دوباره خیمه را یاری کن عباس!

برای عزّتم کاری کن عباس! *** عَلم بردار عَلم داری کن عباس!

سکینه می کند زاری ابا الفضل! *** چه قبر کوچکی داری ابا الفضل (1)

ص: 367

1- علی اکبر لطیفیان.

اهل بیت امام حسین علیه السلام سه روز در کربلا کنار قبور شهیدان به سر و سینه زدند و عزاداری کردند. (1) امام سجاد علیه السلام متوجه شد خواهران و عمه هایش از دیدن این قبرها و صحنه های گذشته زیاد گریه می کنند و گاهی غش کرده و از هوش می روند؛ لذا [برای حفظ جان آنان] دستور داد همه آماده حرکت به سوی مدینه باشند. (2) در روایت است سکینه علیها السلام هنگام وداع، قبر پدر را در بغل گرفت و گریه می کرد و می گفت:

«أَلَا يَا كَرْبَلَا تُودِعُكَ جَسَمًا *** بِلَا كَفَنٍ وَلَا غُسْلٍ دَفِنَا

أَلَا يَا كَرْبَلَا تُودِعُكَ رُوحًا *** لِأَحْمَدَ وَالْوَصِي مَعَ الْأَمِينَا» (3)

ای کربلا! بدنی را در تو به ودیعه گذاردیم که بدون غسل و کفن مدفون شد؛ ای کربلا! کسی را به یادگار در تو نهادیم که او روح احمد و وصی اوست.»

فاطمه بنت الحسین علیها السلام خود را روی قبر پدر انداخت آن قدر گریه کرد تا از حال رفت. (4) به هر حال زن ها با چشم گریان و قلب سوزان سوار بر مرکب ها شدند، اما یک مادری مدینه نرفت و در کربلا ماند و کنار قبر حسینش گریه کرد؛ این خانم رباب مادر علی اصغر علیه السلام بود. همیشه به یاد غم های ابی عبدالله علیه السلام چشمی گریان و سینه ای سوزان داشت زیر آفتاب می نشست و گریه می کرد. (5)

لختی بیا به سایه این نخل ها رباب *** سخت است بی قرار نشستن در آفتاب

بانو! بیا که سایه بیفتد به پای تو *** تلخ است اگر چه سایه نشینی برای تو (6)

یک سال کنار قبر امام حسین علیه السلام ماند و عزاداری کرد. (7) نوشته اند: شب و روز گریه می کرد؛ چنان گریه می کرد که اشک چشمانش خشک شد. (8) لذا بعد از واقعه

ص: 368

1- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 895

2- شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ ص 553

3- قاضی طباطبایی، سید محمد علی؛ تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام؛ ص 161.

4- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطين؛ ص 896

5- ابن جوزی، سبط؛ تذكرة الخواص ص 238

6- جواد محمد زمانی.

7- ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق؛ ج 69؛ ص 120. بیروت، دارالفکر؛ 1415ق.

8- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج 1، ص 466.

گزیده

آن قدر جگر این مادر می سوخت که حتی با سفارش حضرت زینب علیها السلام هم نتوانست جلوی گریه خودش را بگیرد. غروب عاشورا هنگامی که جرعه ای آب نوشید و به سینه اش شیر آمد، به یاد لب تشنه علی اصغر گریه کرد؛ آن قدر جان سوز گریه می کرد که جگرها را آتش می زد.

کند دل اهل حرم را کباب *** چو روضه تو را بخواند رباب

آن که گلوی نازکت را شکافت *** گلو مگو بحق حق، مو شکافت (2)

حضرت زینب علیها السلام وقتی دید صدای گریه جان سوزی می آید دنبال صدای گریه آمد تا رسید بالای سر حضرت رباب علیها السلام نگاه کرد، دید این خانم ناله می زند و اشک می ریزد و گریه می کند؛ خطاب به او فرمود ای بانو ما باید به خاطر کودکان و بچه ها آرامش خود را حفظ کنیم. رباب علیها السلام عرض کرد: بی بی جان! امروز عصر جرعه ای آب نوشیدم؛ سینه من پر از شیر شده علی اصغر علیه السلام تشنه لب کجاست که از این شیر بیاشامد؟ (3)

نمی آید پس از تو خواب، ای کاش *** که می مُردم من بی تاب ای کاش

دوباره شیر آوردم ولی حیف *** نمی خوردم پس از تو آب ای کاش

چرا قهری، مگر تقصیر دارم *** به جایت بر گفتم زنجیر دارم

کف آبی فقط خوردم عزیزم *** بیا از نیزه پایین، شیر دارم

مرا آزار با زنجیر می داد *** به من نان خشک با تحقیر می داد

زنِ شامی دلم سوزاند وقتی *** کنارم طفل خود را شیر می داد (4)

ص: 369

1- شبّر، جواد؛ ادب الطّف أو شعراء الحسین علیه السلام، ج 1، ص 62

2- علی انسانی.

3- اسماعیلی یزدی، عباس؛ سحاب رحمت؛ ص 637

4- حسن لطفی

کتیبه 30: بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه

اشاره

ص: 371

اشاره

آمدَم از سفر، مدینه سلام *** خسته و خون جگر، مدینه سلام

با شکوه و جلال رفتم من *** دیده ای با چه حال رفتم من

وقت رفتن غرور من دیدی *** آن شکوه عبور من دیدی

محملم پرده داشت، یادت هست؟ *** جای دستی نداشت، یادت هست؟

ثروت عالمین بود مرا *** دلبری چون حسین بود مرا

دستِ عباس، پرده دارم بود *** علی اکبرم، کنارم بود

هر زنی یک نفر مُلازم داشت *** نجمه، مه پاره ای چوقاسم داشت

کاروان، آیه های کوثر داشت *** روی دامان رباب اصغر داشت

حال بنگر غریب و سرگشته *** کاروان را چنین که برگشته

با غم عالمین آمده ام *** کن نظر، بی حسین آمده ام

ای مدینه، خمیده برگشتم *** زار و محنت کشیده برگشتم

با رسول خدا، سخن دارم *** بر سر دست، پیرهن دارم

دل من شاکی است یا جدّاه *** چادرم خاکی است یا جدّاه

سو ندارد ز گریه چشمانم *** پینه بسته، ببین به دستانم (1)

راوی نقل می کند: وقتی این کاروان به مدینه رسید، امام سجاد علیه السلام بشیر بن جَدَلَم را صدا کرد و فرمود: «ای بشیر! خدا رحمت کند پدرت را، او مردی شاعر بود، آیا تو نیز بهره ای از شعر داری؟» بشیر گفت: بلی یا بن رسول الله، من نیز شاعرم. حضرت فرمود: «پس برو داخل مدینه و شعری در مرثیه ابو عبد الله علیه السلام بخوان و مردم مدینه را از شهادت وی و آمدن ما آگاه کن».

بشیر می گوید: وارد مدینه شدم، وقتی رسیدم کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه وسلم با اشک و آه فریاد زدم:

«يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمُعِي مِدْرَارُ»

الْحِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ *** وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاقَةِ يُدَارُ» (2)

«ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید حسین علیه السلام را به شهادت رساندند و به این سبب اشک از چشم من روان است بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش را بر سر نیزه ها در شهرها می گردانند.»

سپس گفتم:

«ای مردم! اینک علی بن الحسین علیه السلام با عمّه ها و خواهرها به مدینه برگشته اند، من از طرف آن حضرت به سوی شما آمدم و شما را در محلی که او هست راهنمایی می کنم».

آن روز مدینه غوغایی شد، مردم از خانه ها بیرون ریختند. زن ها با پای برهنه و موهای پریشان بیرون آمدند به سر و صورت میزدند و فریاد «وا ویلاه وَابُوراه» سر می دادند.

ص: 373

1- قاسم نعمتی

2- الحسینی المدنی ضامن بن شدقم؛ تحفة الازهار و زلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام؛ ج 2، ص 126.

بشیر می گوید: مردم مدینه اشک ریزان به استقبال کاروان اهل بیت علیهم السلام آمدند، من هم برگشتم تا خدمت امام سجاد علیه السلام برسم ولی آن چنان جمعیت بود که نتوانستم سواره بروم. لذا پیاده شدم و به زحمت خود را به نزدیکی خیمه آن حضرت رساندم؛ دیدم حضرت بر صندلی نشسته اند دستمالی بر دست مبارکش گرفته و اشک چشمش را پاک می کند و گریه چنان او را فرو گرفته که نمی تواند خودداری کند و صدای مردم نیز به گریه و ناله بلند است حضرت با دست مبارک اشاره کرد مردم ساکت شدند. آن گاه پس از حمد و ثنای الهی شروع به سخن کرد و فرمود:

(قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْتَرَتْهُ وَأَنْصَارُهُ وَشَيْعَتُهُ وَسُبَيْتُ ذُرِّيَّتِهِ وَنِسْوَانُهُ وَطَيْفَ بَرَأْسِهِ الشَّرِيفِ فِي الْبُلْدَانِ، مِنْ فَوْقِ عَالِي السَّنَانِ، فَهَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي مَا مِثْلُهَا رِزْيَةٌ) (1)

«کشته شد امام حسین علیه السلام و خاندان و یاران و پیروانش و اسیر کردند زن ها و بچه های آن حضرت را و سر مطهرش را بالای نیزه از این شهر به آن شهر می بردند؛ مانند این مصیبت هیچ مصیبتی نیست.»

روی نیزه سر محبوب خدا را بردند *** کوبه کو، پشت سرش ما اسرا را بردند

سر او را که ز تن برده و دورش کردند *** میهمان شب جانسوز تنورش کردند

چه بگویم که سر یار کجا جای گرفت *** عوض دامن من، طشت طلا جای گرفت

چه قدر سنگ به پیشانی و لب هایش خورد *** چه قدر چوب به دندان ثناییش خورد (2)

بشیر می گوید: محمد بن حنفیه از آمدن اهل بیت علیهم السلام و شهادت برادرش

ص: 374

1- همان، ج 2، ص 127.

2- علی صالحی

اباعبدالله الحسین علیه السلام اطلاعی نداشت، پس از این که صدای ناله و گریه مردم را، شنید سؤال کرد: این صدای شیون و ناله برای چیست؟ چون سخت بیمار بود کسی به او نمی گفت چه رخ داده است؛ محمد بن حنفیه در پرسش خود پافشاری کرد یکی از غلامانش به او گفت ای فرزند امیر مومنان! برادرت حسین علیه السلام به کوفه رفت و مردم با او نیرنگ کردند و پسر عموی او مسلم بن عقیل علیه السلام را کشتند و هم اکنون او و اهل حرم و بازماندگانش بازگشته اند از آن غلام پرسید: پس چرا به نزد من نمی آیند؟! گفت: در انتظار تو هستند از جای برخاست، در حالی که گاه می ایستاد و گاهی می افتاد و می گفت: (أَيْنَ أَخِي؟ أَيْنَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي؟ أَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام؟)؛ «برادرم کجاست؟ میوه دلم کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟».

به او گفتند که: برادرت حسین علیه السلام در بیرون مدینه است. او را بر اسب سوار کردند و در حالی که خادمانش در جلو حرکت می کردند او را به بیرون مدینه بردند. چون نگاه کرد و به جز پرچم های سیاه چیزی را ندید، پرسید: این پرچم های سیاه چیست؟! به خدا قسم که فرزندان، امیه حسین را کشتند!! پس صیحه ای زد و از روی اسب به زمین افتاد و از هوش رفت خادم او نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت: «ای مولای من! عموی خود را دریاب پیش از آن که روح از بدن او جدا شود».

امام سجاده علیه السلام آمد و بر بالین عمویش محمد بن حنفیه نشست و سر او را به دامن گرفت، چون محمد بن حنفیه به هوش آمد، به امام گفت: (يَا بْنَ أَخِي! أَيْنَ أَخِي؟! أَيْنَ قُوَّةُ عَيْنِي؟! أَيْنَ نُورُ بَصَرِي؟! أَيْنَ أَبُوكَ؟! أَيْنَ خَلِيفَةُ أَبِي؟! أَيْنَ أَخِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام؟!) (1) «ای پسر برادرم! برادرم کجاست؟ نور چشمم کجاست؟ پدرت کجاست؟ جانشین پدرم کجاست؟ برادرم حسین کجاست؟».

امام سجاده علیه السلام پاسخ داد: (يَا عَمَّاهُ! أَتَيْتُكَ يَتِيمًا)؛ «عمو جان! به مدینه یتیم برگشتم و به جز کودکان و بانوان حرم که مصیبت دیده و گریانند، دیگر کسی را به همراه نیاورده ام. ای عمو! اگر برادرت حسین را می دیدی، چه می کردی؟ در حالی که

ص: 375

طلب کمک می کرد ولی کسی به یاری او نمی شتافت و با لب تشنه شهید شد».

محمد بن حنفیه باز فریادی زد و از هوش رفت. (1)

مگر نبود مسلمان که این چنین زده اند *** بلند مرتبه شاه مرا زمین زده اند

بگو چه کار کنم، آب را صدا نزنم *** بگوچه کار کنم، تا که دست و پا نزنم

بگو چکار کنم، از تو دست بردارند *** برای پیکر تو، یک لباس بگذارند

میان گریه من این سنان چه می خندد *** دهان باز تو را نیزه دار می بندد

برای غارت پیراهنت، بمیرم من *** چرا لباس ندارد تنت، بمیرم من (2)

گواهی می دهد چشم تر من *** که گردون ریخت خون در ساغر من

خودم دیدم به یک روز از دم تیغ *** به خون غلطید، هجده یاور من

خودم دیدم به صحرا یوسفم را *** که جسمش پاره تر از پیرهن بود

خودم دیدم نشان سُم اسبان *** عیان بر روی آن خونین بدن بود (3)

گزیده

محمد بن حنفیه یک خبر شنید فقط شنید برادرش امام حسین علیه السلام را در کربلا به شهادت رساندند، از این خبر طاقت نیاورد و از هوش رفت اما در کربلا امام حسین علیه السلام با چشم خودش دید که دست های برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام را از بدن جدا کردند، (4) به فرقه عمود آهن زدند. (5) امام حسین علیه السلام خودش دید تیر به سینه عباسش زدند. امام حسین علیه السلام خودش دید که تیر به چشم برادرش زدند؛ (6) دیگر طاقت از کف داد، روی

ص: 376

1- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 904

2- علی اکبر لطیفیان

3- غلامرضا سازگار

4- نجفی، محمد جواد؛ زندگانی امام حسین علیه السلام؛ ترجمه بحار الانوار، ص 61.

5- کلباسی نجفی، محمد ابراهیم؛ خصائص العباسیه؛ ص 218

6- موسوی مقرر، عبد الرزاق؛ سردار کربلا؛ ص 289

زمین نشست، سر علمدارش را به زانو گرفت، خاک و خون از چشمان و دهانش پاک کرد. (1)، راوی می گوید: دیدم امام حسین علیه السلام بلند بلند گریه می کرد (2) و صدا می زد: (الآن انكسرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي) (3) «الان پشتم شکست و چاره ام کم شد».

دریا دل سپاه محرم، بلند شو *** باب الحوائج همه عالم، بلند شو

ای تکیه گاه خیمه خواهر، بلند شو *** ای کاشف الکروب برادر، بلند شو

باور نمی کنم که سرت را شکسته اند *** ای مرغ عشق، بال و پرت را شکسته اند

دارد سپاه حرمله لبخند می زند *** بر دست های خواهر تو بند می زند

دستی بگیر زیر پر خواهرت بمان *** نامحرم است همسفر خواهرت، بمان

باشی کسی برای اسارت نمی رود *** دار و ندار خیمه به غارت نمی رود

باشی، کسی که دست به چیزی نمی زند *** باشی، کسی که حرف کنیزی نمی زند

ای غیرت همیشه حیدر بلند شو *** پشت و پناه غربت خواهر بلند شو (4)

مرثیه 2: روضه خوان کربلا

اشاره

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم *** ره آوردم بُود اشکی که دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم *** نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم

مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم *** ولی اکنون گلاب حسرت از من گلشن آوردم

ص: 377

1- مازندرانی، ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ ص 636.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 118

3- موسوی مقرر، عبد الرزاق؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ ص 282.

4- وحید محمدی

اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خُرسندم *** به پایان خدمت خود را به نحو احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم و اکنون *** اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم

مدینه! از بنی هاشم نگردهد با خبر یک تن؟ *** که من از کوفه، پیغام سر دور از تن آوردم

مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن مَنعم *** که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم (1)

همین که کاروان اهل بیت علیهم السلام به مدینه رسید و خاندان رسالت در و دیوار مدینه را مشاهده کردند اشکشان جاری شد. شاید به یاد آوردند روزی که از مدینه بیرون می رفتند؛ آن روز امام حسین علیه السلام و حضرت عباس علیه السلام داشتند، علی اکبر و قاسم داشتند اما حالا بدون حسین و علی اکبر و عباس علیهم السلام برگشتند. لذا زبان حال حضرت ام کلثوم علیها السلام با مدینه این چنین بود:

مَدِينَةُ جَدِّنَا، لَا تَقْبَلِينَا *** فَبِالْحَسَرَاتِ وَالْأَحْزَانِ حِثْنَا

ای شهر جدّ ما! ما را پذیر که ما با اندوه و حسرت آمدیم.

خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِيْنَ جَمْعًا *** رَجَعْنَا لَا رِجَالَ وَلَا بَنِينَ

با همه خانواده از تو خارج شدیم اما بی مردان و فرزندان مان برگشتیم.

أَلَا فَأَخْبِرُ رَسُولَ اللَّهِ عَنَّا *** بِأَنَّا قَدْ فُجِعْنَا فِي أَبْنَانَا

آگاه باش و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ما خبر بده که ما گرفتار مصیبت پدرمان گشته ایم.

وَأَنَّ رِجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرَعَى *** بِلَا رُؤُسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِينَ

ص: 378

مردان ما در طف (کربلا) بی سر بر خاک افتادند و پسران را سر بریدند.

وَأَخْبِرْ جَدَّنَا أَنَّا أُسِرْنَا *** وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَا جَدًّا سُبِينَا

به جد ما خبرده که ما گرفتار شدیم و پس از گرفتاری، به اسارت در آمدم

وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا *** جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا

حسین علیه السلام را سر بریدند و ای رسول خدا احترام تو را نسبت به ما رعایت نکردند.

سپس خطاب به مادرش حضرت فاطمه علیها السلام گفت:

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى السَّبَايَا *** بَنَاتِكَ فِي الْبِلَادِ مُشْتَتِنَا

ای فاطمه! کاش بر اسیران نظر می کردی و می دیدی که دخترانت در شهرها پراکنده اند.

أَفَاطِمُ لَوْ رَأَيْتِنَا سَهَارَى *** وَ مِنْ سَهَرِ اللَّيَالِي قَدْ عَمِينَا» (1)

ای فاطمه! کاش می دیدی که ما شب ها خواب نداریم و نزدیک است بینایی ما از دست برود.

دیده بگشا و ببین دخترت آمد مادر *** دختر خسته و جان بر لب آمد مادر

یاد داری که از این شهر که خواهر می رفت *** تک و تنها که نه، با چند برادر می رفت

یاد داری که عزیز تو چه احساسی داشت *** وقت رفتن به برش قاسم و عباسی داشت

یاد داری که چگونه من از این جا رفتم؟ *** با حسین و علی اکبر لیلا رفتم

ص: 379

این قافله مادر، علی اصغر بود *** شش برادر به خدا دور و بر خواهر بود

ولی اکنون چه ز گلزار مدینه مانده؟ *** چند تا بانوی دلخون و حزینه مانده

مردها هیچ، زن ها هم اگر می پرسى *** فقط این زینب و لیلا و سکینه مانده

ولی اکنون منم و شرح فراق و دردم *** دیگر از جان و جهان بعد حسین دلسردم

جای سوغات سفر، موی سفید و دلِ خون *** با تن نیلی و این قد کمان آوردم

ساقهء این گل یاس تو، زمانی خم شد *** که ز سر سایه آن سر روانم کم شد

کربلا بود و تنش بی سر و عریان افتاد *** جای تشییع، به زیر سم اسبان افتاد

سه شب و روز رها بود به خاک صحرا *** غسلش از خون گلو، ریگ بیابان کفنش

چه قدر سنگ به پیشانی و لب هایش خورد *** چه قدر چوب به دندان ثناییش خورد

پسرت را اگر از تیغ و سنان ها کشتند *** آخ مادر، که مرا زخم زبان ها کشتند (1)

گزین

حضرت زینب علیها السلام، حضرت ام کلثوم علیها السلام، حضرت سکینه علیها السلام و دیگر زن ها برای اهل مدینه روضه می خواندند و از مصائب کربلا می گفتند زن و مرد مدینه نیز گریه می کردند. اما یک روضه ای زینب کبری علیها السلام در کربلا، آن هم کنار بدن بی سر امام

ص: 380

حسین علیه السلام خواند که دوست و دشمن گریه کردند، حتی نوشتند اشک اسب ها روی سم هایشان می چکید. (1) مگر چه روضه ای خواند که همه گریه کردند؟ مگر چگونه روضه خواند که همه گریه می کردند؟ یکی از راویان کربلا می گوید:

(قَالَ اللَّهُ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلْبٌ كَثِيبٌ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ... مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ)؛ (2)

«به خدا، از یادم نمی رود که زینب دختر علی با صدای جان سوز و دل پر درد بر حسین علیه السلام گریه می کرد و صدا می زد: ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین است که به خون آغشته اعضایش از هم جدا شده، سرش از پشت گردن بریده شده و عمامه و عبایش به تاراج رفته است.»

من غروبی پر از بلا دیدم *** شاه را زیر دست و پا دیدم

آن چه را کس ندیده من دیدم *** صحنه دست و پا زدن دیدم

خنجری کُند و خنجری دیدم *** ته گودال، پیکری دیدم (3)

ص: 381

1- کرکی حائری، سید محمد؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس؛ ج 2 ص 332 و 333.

2- ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ ص 133.

3- قاسم نعمتی.

*قرآن کریم.

1. ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ؛ مترجم: خلیلی، عباس، حالت، ابوالقاسم؛ تهران؛ علمی؛ بی تا.
2. ابن اعثم کوفی، احمد؛ الفتوح؛ مترجم: مستوفی؛ تهران؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ 1372ش.
3. ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ پنجم؛ بیروت؛ اعلمی؛ 1400ق.
4. ابن بابویه، محمد بن علی؛ امالی؛ تهران؛ کتابچی؛ 1376ش.
5. ابن بابویه محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ محقق: لاجوردی، مهدی تهران؛ جهان؛ 1378ق.
6. ابن بابویه محمد بن علی من لا یحضره الفقیه؛ ج 3؛ محقق: غفاری، علی اکبر؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1413ق.
7. ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص؛ قم؛ منشورات الشریف الرضی؛ 1418ق.

ص: 383

8. ابن سعد كاتب واقدي، محمد بن سعد؛ طبقات كبرى؛ مترجم: مهدي دامغانی، محمود؛ تهران: فرهنگ اندیشه؛ بی تا
9. ابن سعد، محمد بن سعد؛ ترجمة الامام الحسين و مقتله عليه السلام ؛ تحقيق: طباطبائی، سيد عبد العزيز؛ قم؛ مؤسسه آل البيت لاحياء التراث؛ 1416ق.
10. ابن شهر آشوب مازندرانی محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب ؛ قم؛ علامه 1379ش.
11. ابن طاووس علی بن موسی؛ طرف من الأنباء و المناقب؛ مشهد مقدس؛ تاسوعا؛ 1420ق.
12. ابن طاووس، علی بن موسی لهوف، مترجم فهری زنجانی، احمد؛ تهران؛ جهان؛ بی تا.
13. ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف، مترجم: مير ابوطالبی، حسن؛ مصحح: تبریزیان؛ قم؛ دليل ما؛ بی تا.
14. ابن طاووس، علی بن موسی؛ لهوف؛ اول؛ تهران؛ جهان؛ 1348ش.
15. ابن عطيه مقاتل؛ مؤتمر علماء بغداد في الامامة و الخلافة بيروت، اعلمی؛ 1423ق.
16. ابن قولويه جعفر بن محمد كامل الزيارات امینی، عبدالحسين؛ نجف اشرف دار المرتضويه؛ 1356ش.
17. ابن مردويه اصفهانی؛ مناقب علی بن أبي طالب عليه السلام؛ قم؛ دارالحديث، 1424ق.
18. ابن مشهدي، محمد بن جعفر؛ المَزارُ الكَبير؛ قم؛ قیوم؛ 1419ق.
19. ابن نماي، حلی جعفر بن محمد؛ مثير الاحزان؛ قم؛ امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ 1406ق.
20. ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله، ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق؛ تحقيق: شیری، علی؛ ج 69؛ بيروت، دارالفکر؛ 1415ق.

21. ابي مخنف كوفي، لوط بن يحيى؛ وقعه الطف؛ محقق: يوسفى غروى، محمد هادى؛ قم؛ جامعه مدرسين؛ 1417ق.
22. احمدى ميانجى، على؛ مكاتيب الاثمه عليهم السلام؛ قم؛ دارالحديث؛ 1426ق.
23. اخطب خوارزم، موفق بن احمد؛ مقتل الحسين عليه السلام؛ دوم؛ بى جا؛ انوارالهدى؛ 1381ش.
24. اربلى، على بن عيسى عليها السلام كشف الغمه فى معرفة الاثمه عليهم السلام، محقق: رسولى محلاتى، سيد هاشم تبريز، بنى هاشمى، 1381ق.
25. اسماعيلى يزدى، عباس؛ سحاب رحمت؛ قم؛ مسجد جمكران؛ 1383ش.
26. امام حسن عسكرى عليه السلام؛ تفسير منسوب به آن حضرت؛ قم؛ مدرسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ 1409ق.
27. امين عاملى، سيد محسن اعيان الشيعة؛ بيروت؛ دار التعارف؛ 1403ق.
28. بحراني اصفهاني، عبد الله؛ عوالم العلوم والمعارف؛ 17؛ قم؛ امام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، بى تا.
29. بحراني، سيد هاشم؛ مدينة المعاجز؛ ج 3؛ قم؛ مؤسسة المعارف الإسلامية؛ بى تا.
30. بلاذرى، احمد بن يحيى؛ أنساب الأشراف؛ بيروت؛ دارالفكر؛ 1417ق.
31. بلعمى، محمد بن محمد؛ تاريخ نامه طبرى؛ ج 4؛ تهران؛ دنياى كتاب؛ ج 4؛ 1390ش.
32. تهراني، مجتبى؛ مجموعه قيام و انقلاب امام حسين عليه السلام تعاون؛ بى جا؛ بى تا.
33. جزايرى، سيد نعمت الله؛ الانوار النعمانية؛ بيروت، دارالقارء، 1429ق.
34. جزايرى، سيد نعمت الله؛ رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام؛ بيروت؛ مؤسسة التاريخ العربي؛ 1427 و 1428ق.

35. جلالی، عباس؛ سلحشوران طف (ترجمه إِبصار العین)؛ قم؛ زائر؛ 1381 ش.
36. جمعی از نویسندگان؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام؛ مترجم: مؤیدی، علی؛ تهران؛ امیرکبیر؛ 1382 ش.
37. الحسینی المدنی، ضامن بن شدقم؛ تحفة الازهار و زلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام؛ ج 1 و 2؛ تهران؛ میراث مکتوب؛ بی تا.
38. حمیری، عبدالله بن جعفر؛ قرب الاسناد، قم؛ آل البيت، 1413 ق.
39. خسروی موسی؛ زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیه السلام (ترجمه بحار الانوار)؛ تهران؛ اسلامیة؛ بی تا
40. خمینی، روح الله؛ تحریر الوسیله؛ قم؛ اسماعیلیان؛ بیتا.
41. خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، قم، انوارالهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، 1423 ق.
42. سماوی، محمد بن طاهر؛ ابصار العین فی انصارالحسین علیه السلام؛ قم؛ شهید محلاتی؛ 1419 ق.
43. شبر، جواد؛ ادب الطف أو شعراء الحسین علیه السلام؛ بیروت؛ دارالمرتضی؛ 1409 ق.
44. شبراوی، جمال الدین؛ الإتحاف بحب الأشراف؛ قم؛ دارالکتاب؛ 1423 ق.
45. شرقی، محمد علی؛ قیام حق؛ دوم؛ قم؛ مصطفوی؛ 1369 ش.
46. شریف قرشی، باقر؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام؛ مترجم: محفوظی، سید حسین؛ قم؛ بنیاد معارف اسلامی؛ بی تا.
47. شعرانی، ابوالحسن؛ دمع السجوم فی ترجمة نفس المهموم؛ قم؛ هجرت؛ 1381 ش.
48. شوشتری، شیخ جعفر؛ خصائص الحسینیة؛ مترجم: شهرستانی، میرزا حسین؛ دوم؛ قم؛ دارالکتاب؛ 1374 ش.
49. طبرسی، احمد بن علی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ج 1؛ ص 83. محقق:

خرسان، محمد باقر؛ مشهد مقدس؛ نشر مرتضی؛ 1403ق.

50. طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط- القديمة)؛ تهران؛ اسلامیه، 1390ق.

51. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الطبری؛ دوم؛ بیروت؛ بینا؛ 1387ق.

52. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت، روائع التراث العربی، 1387ق.

53. طریحی نجفی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تهران، فرهنگ اسلامی، 1387ش.

54. عطایی، محمد رضا؛ شرح حال و فضائل خاندان نبوت صلی الله علیه و آله؛ ترجمه تذکرة الخواص؛ قم؛ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛ 1409ق.

55. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین؛ بیروت؛ دارالهجره؛ بی تا.

56. قاسمی، محمد علی؛ مقتل رقیه علیها السلام؛ قم؛ نصایح؛ اول؛ 1384ش.

57. قاضی طباطبائی، سید محمد علی؛ تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام؛ تهران؛ ارشاد بی تا.

58. قاضی نعمان مغربی؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ بی تا

59. قرشی بنائی، علی اکبر قاموس قرآن؛ ج 4؛ تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛ بی تا.

60. قزوینی، محمد کاظم؛ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت؛ مترجم: محمد اسکندری؛ چهارم؛ تهران؛ مهریاس شمیم؛ 1387.

61. قمی، شیخ عباس؛ انوار البهیة، مترجم: محمدی اشتیاردی، محمد؛ قم؛ ناصر؛ 1380ش.

62. قمی، شیخ عباس؛ تَمَمَةُ الْمُنتَهَى فی وقایع؛ با تصحیح باقری بیدهندی، قم، دلیل ما، 1382ش.

63. قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم فی مصیبة سيدنا الحسين المظلوم عليه السلام؛ نجف اشرف؛ المكتبة الحيدرية؛ بی تا
64. قمی؛ شیخ عباس؛ منتهی الآمال في تواریخ النبی و الآل؛ تعریب: سید هاشم میلانی؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1422ق.
65. قمی؛ شیخ عباس؛ منتهی الآمال في تواریخ النبی و الآل؛ فارسی؛ قم؛ دلیل ما؛ 1379ش.
66. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم؛ ینایع المودة؛ قم، اسوه، 1422ق.
67. کاشفی، ملاحسین؛ روضة الشهداء؛ قم؛ نوید اسلام؛ 1382ش.
68. کرکی حائری، سید محمد؛ تسلية المجالس وزينة المجالس؛ ج 2؛ قم؛ مؤسسة المعارف الإسلامية؛ 1418ق.
69. کریمی، علی؛ در سوگ امیر آزادی؛ ترجمه مثیر الاحزان؛ اول؛ قم؛ حاذق؛ 1380
70. کلباسی، نجفی محمد ابراهیم؛ خصائص العباسیه؛ تحقیق و ترجمه: محمد اسکندری؛ تهران؛ صیام؛ 1382ش.
71. کلینی، محمد بن یعقوب الکافی؛ دوم؛ تهران؛ اسلامیه؛ 1362ش.
72. لیب بیضون؛ موسوعه كربلا؛ ج 2، بیروت؛ اعلمی؛ 1427ق.
73. مازندرانی ملا مهدی؛ معالی السبطین؛ مترجم: کوشاری، رضا؛ تحقیق: اسدزاده، یوسف قم؛ تهذیب؛ اول؛ 1390ش.
74. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 44، بیروت، دارالاحیاء تراث العربی، 1403ق.
75. مجلسی، محمد باقر؛ جلاء العیون؛ قم؛ سرور؛ 1382ش.
76. محدثی، جواد؛ موسوعة عاشورا (تعریب)؛ بیروت؛ دار الرسول الاکرم صلی الله علیه و آله؛ 1418ق.

77. محمدی اشتیاردی، محمد؛ غم نامه کتیه کربلا (ترجمه لهوف)؛ تهران؛ مطهر؛ بی تا
78. المرعشی التستری، قاضی نورالله؛ إحقاق الحق وإزهاق الباطل؛ قم؛ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛ 1409ق.
79. معروف الحسنی، هاشم؛ سيرة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام؛ نجف اشرف؛ المكتبة الحیدریة؛ 1382ق.
80. مفید محمد بن محمد ارشاد؛ ترجمه رسولى محلاتی، هاشم؛ تهران؛ اسلامیة؛ بی تا
81. مفید محمد بن محمد ارشاد؛ ترجمه: ساعدی خراسانی، محمد باقر؛ تهران؛ اسلامیة؛ 1380ش.
82. مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ ج 1؛ قم؛ آل البيت علیهم السلام، اول، 1413ق.
83. مفید، محمد بن محمد؛ ارشاد؛ قم؛ کنگره شیخ مفید؛ 1413ق.
84. مفید، محمد بن محمد؛ امالی؛ محقق و مصحح: استاد ولی، حسین و غفاری، علی اکبر؛ قم؛ کنگره مفید؛ 1413ق.
85. مکارم شیرازی، ناصر؛ عاشورا ریشه ها انگیزه ها رویدادها، پیامدها؛ داودی، سعید؛ قم، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، 1387ش.
86. موسوی زنجانی، ابراهیم؛ وسیلة الدارین؛ بی جا؛ بی تا.
87. موسوی مقررّ، عبدالرزاق العباس علیه السلام (سردار کربلا)؛ مترجم: پاک پرور، ناصر؛ مصحح: استاد ولی حسین؛ قم؛ مولود کعبه؛ 1416ق.
88. موسوی مقررّ عبد الرزاق؛ مقتل الحسين علیه السلام؛ بیروت؛ الخرسان للمطبوعات؛ 1426ق.
89. موسوی مقررّ عبد الرزاق؛ مقتل مقررّ؛ تهران، بعثت، 1366 ش.
90. مؤمنی، عبدالحسین؛ زندگانی زینب کبری علیها السلام؛ تهران؛ جاویدان؛ بی تا.

91. نجفی، محمد جواد؛ زندگانی امام حسین علیه السلام ترجمه بحار الانوار؛ تهران؛ اسلامیة؛ 1364 ش.
92. نظری منفرد، علی؛ در سوگ آل الله؛ قم؛ جلوه کمال؛ 1391 ش.
93. نواب بدایع نگار محمد ابراهیم؛ فیض الدموع؛ قم؛ هجرت؛ بی تا.
94. نورایی، محمد علی؛ سقای تشنگان کربلا؛ قم؛ پرتو خورشید؛ 1385 ش.
95. نیشابوری، عبدالحسین؛ ریحانه کربلا؛ پنجم؛ قم؛ طوبای محبت؛ 1390 ش.
96. یزدی حائری علی إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ بیروت؛ اعلمی؛ بی تا.
97. یزدی حائری، محمد حسن؛ انوار الشهادة؛ اول؛ قم؛ حق بین؛ 1374 ش.
98. یوسفی غروی، محمد هادی؛ تاریخ تحقیقی اسلام؛ ترجمه عربی، حسین علی؛ قم؛ موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله علیه؛ 1383 ش.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

